

تا افتحار

رجوع به صفحه ۲ و صفحات بعدی

ژوندون

مجله هفتگی

شنبه ۱۴ میزان ۱۳۵۲

شماره ۲۸-۲۹

مادری که دو فرزندش را کشت

Ketabton.com

دستوری ستوری را سپرل گیری

ملی دورو لی او برابری

از اعتراف تا انتحار

که در آینده نزدیک تدوین میگردد تعیین میشود. انگیزه شما و رفقای شما باین زودی بر سر نگوئی نظامی که خود شما هد آن بودید که از طرف اکثریت مطلق مردم افغانستان خصوصاً نیروهای و طن پرست مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفته و از طرفی این اسناد که مقابل شما قرار دارد که نوشته ها و اقرا ر بیرون شما است غیر از يك كشتار بیرحمانه و نامردانه مردمان بیچاره و بدبخت و گرسنه افغانستان چه نتیجه بزعم شما در آن مضمون است که باین عمل اقدام میگردید.

جواب: کاغذ را تسلیم میشود و خواهش میکند که تا فردا شب برای وی اجازه داده شود که تاجواب خود را بخاطر جمعی تهیه کند.

جواب: بلی جواب. در اوایل صبح آن شب دست به انتحار میزند و لحظه بعد مانند هزاران جا سوس که بوطن خویش خیانت می کنند چشم از جهان می پوشد و اسرار قیمتمنداری را که به تمام مردم انقلابی دنیا ارزش حیاتی داشت باخود بزرگ خاک می برد.

می آید و دیگر جزء اعتراف چاره باقی نمی ماند یکی بعد دیگری اقرار میکنند. و یکی بالای دیگری شهادت میدهند.

محمد هاشم میوندوال میخواهد صدای همردیفان خود را بشنود و می شنود. میخواهد او شان را ببیند می بیند، دیگر چه باید میکرد، قلم میخواهد و کاغذ، خودش می نویسد:

(متن آنچه او نوشت در همین صفحه جنساً کلیشه شده و تقدیم خوانندگان میگردد.)

سوال اینجاست که چرا خودکشی کرد؟

هیات از وی می پرسد ...

سوال: بناغلی میوند وال تازه رژیم شاهی سرنگون شده و روزهای اول انقلاب است. مردم امیدوارند که در ساحت صلح و سلم برای رفع بدبختی های خویش در فکر چاره جویی شوند. زمینه پیشرفت برای وطن پرستان باز و آینده روشن است ریاست جمهوری و اعضای حکومت، دیگر به انتخاب مردم افغانستان مطابق قانون اساسی

می بود يك ثانيه هم نیروهای ضد ملی را از خاطر دور نمی داشت و همیشه بیرون خویش را متوجه حرکات مردم وطن فروش میگردد در سبهای او بود که چشمهای ما را باز و گوشهای ما را متوجه به شنیدن زنگ های خطر آماده میداشت.

هنوز روزی چند نگذشته و هنوز تازه میخواستیم چاره به رفع بیچارگی ها و بدبختی های بیکران مردم خویش جستجو کنیم که گروهی از دشمنان مردم آنها نیکه زندگی و آسرویی خویش را در ویرانی وطن عزیز ما سالها سراغ کرده بودند دست به توپخانه می زدند، میخواهند نیروهای وطن پرست را قتل عام کنند. میخواهند اطفال معصوم و فامیل های بی گناه انقلابیون را با پرتاب نمودن بمبهای دستی اجنبی خورد و نابود کنند. در وازه های علم و روزنه های روشنی را بروی مردم ما تا ابد ببندند.

خوشبختانه پیش ازینکه باین عمل بی شرمانه موفق گردند کشف میشوند. اسناد ایشان بدست

دراکثر ممالک جهان نیروهای وطن پرست پس از پیروزی انقلاب از طرف قدرتهای ارتجاعی غافلگیر میشوند.

سر نوشت وطن شان را دگرگون میسازند و ملیونها انسان بیگناه بیرحمانه قتل عام میگردند.

این نوکران اجنبی و این گون و طن فروشان از کشتار اطفال بیگناه معصوم از بین بردن هزاران محصل وطن پرست و متعلم بیچاره از بی خانمان ساختن ملیونها هم وطن خویش به امر و هدایت با داران خود نه تنها شرم نمی دارند بلکه لذت میبرند.

دروطن بی چیز و بالای مردمان فقیرمان هم این عمل را میخواهند ستند گروهی از وطن فروشان بی عا طفه و بی رحم در بدل کشتار عام و بی سر نوشت ماندن وطن عزیز ما عملی دارند.

ممالک دیگری که بعد از انقلاب باین سه روش شوم و حتی تجزیه گرفتار شده اند بسیار اند از همان مراحل اولی که رهبر مدبر و معلم انقلاب ما در فکر پی ریزی نظام نوین

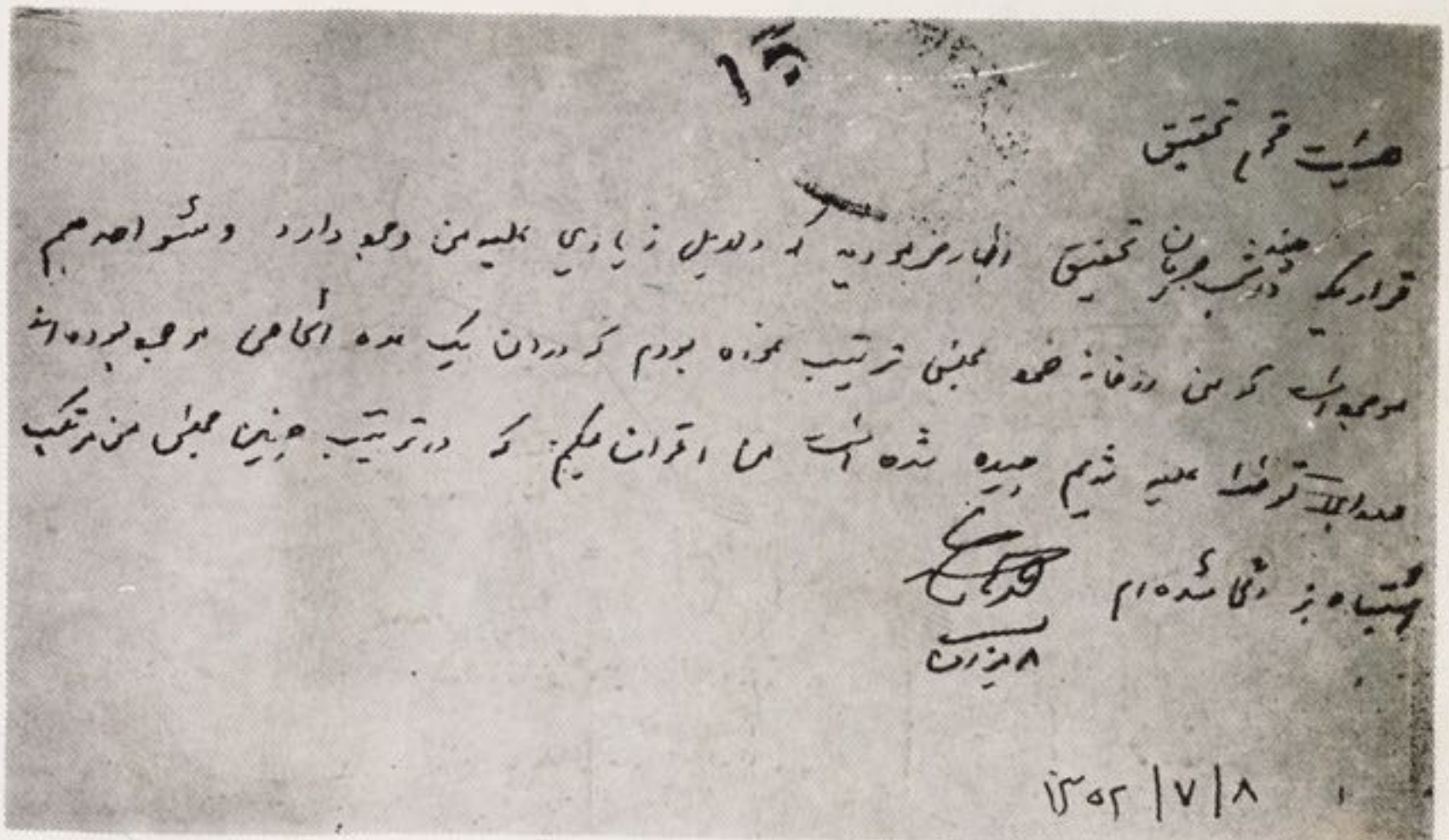
متن اعتراف میوند وال

هیئت محترم تحقیق قراریکه در چند شب جریان تحقیق اظهار فرمودید که دلایل زیادی علیه من وجود دارد و شواهد هم موجود است که من در خانه خود مجلس ترتیب نموده بودم که در آن یکسعه اشخاص موجود بوده اند و در آنجا توپخانه علیه رژیم چیده شده است من اعتراف میکنم که در ترتیب چنین مجلس من مر تکب اشتباه بزرگی شده ام.

امضاء محمد هاشم

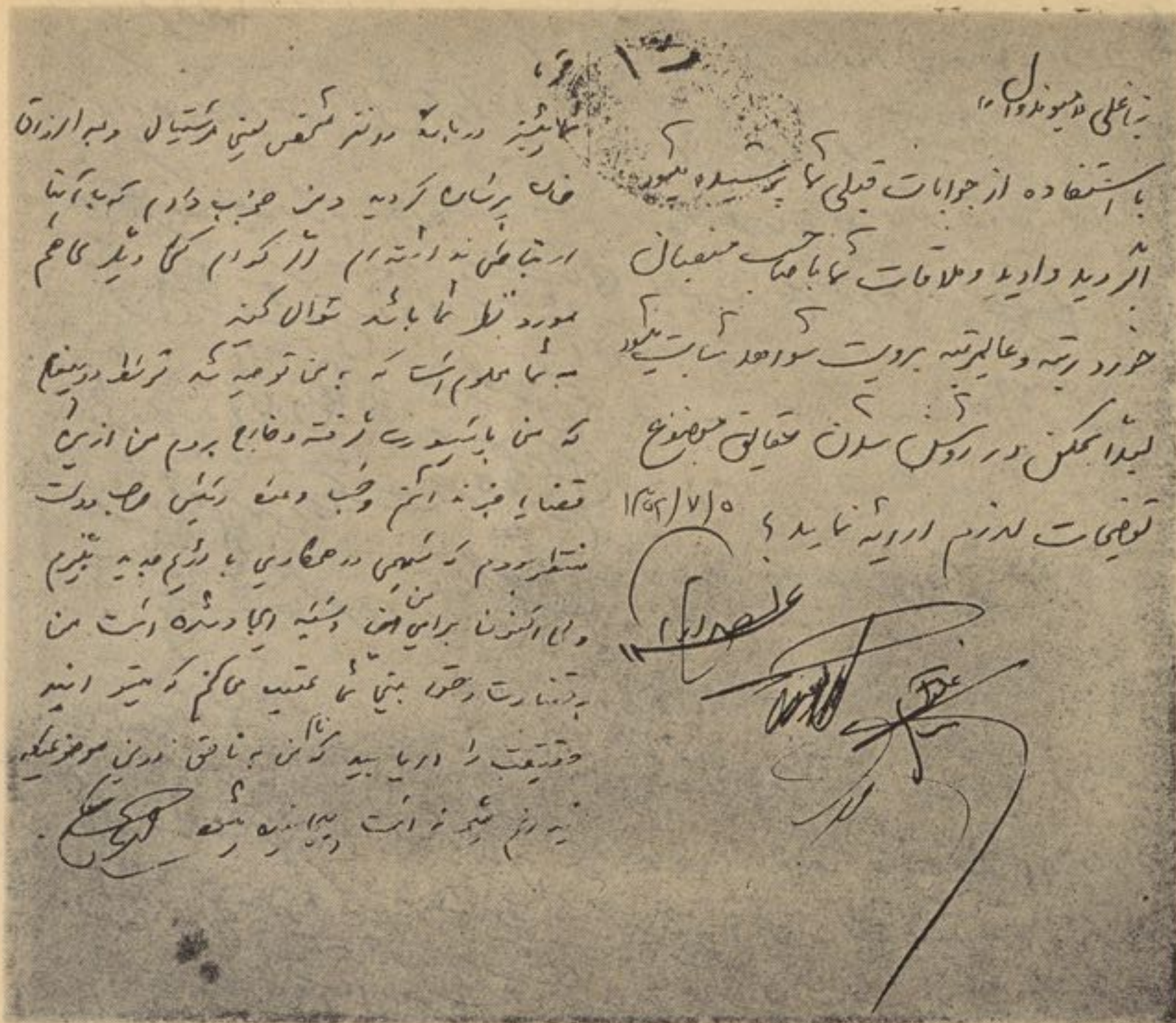
۸ میزان

۱۳۵۲۷۸



بدون سوال خودش قلم و کاغذ خواست و این اعتراف نامه را نوشت

از ارتباط با خان محمد خان و عبدالرزاق خان انکار میکند



متن سوال و جواب

سوال :

بنای غلی «میوندوال»

جواب:

محترما

با استفاده از جوابات قبلی شما پر سیده میشود اگر دید
 وادید و ملاقات شما با صاحب منصبان خورد رتبه و عا لیرتبه
 برویت شوا هد ثابت میشود بعداً ممکن درو شن شدن
 حقایق مو ضوع توضیحات لازم ارائه نمایند .

۱۳۵۲ ۷/۵

امضاء


شما پیشتر دربارهٔ دو نفر مشخص یعنی مر ستیال
 و عبدالرزاق خان پرسان کردید و من جواب دادم که با آنها
 ارتباطی ندا شتهام اگر کدام کسی دیگری هم مورد نظر شما
 باشد سوال کنید .

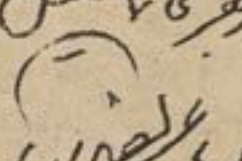
به شما معلوم است که به من تو صیه شد توسط دو پیغام
 که من پاسپورت گرفته و خارج بروم من ازین قضایا خبر نداشتم
 و حسب وعدهٔ رئیس صا حسب دولت منتظر بودم که سهمی در
 همکاری بارزیم جدید بگیرم ولی اکنون برای من این دسیسه
 ایجاد شده است من به قضاوت و حق بینی شما عقیده میکنم که
 میتوانید حقیقت را در یابید که نام من با نا حق درین مو ضو عیکه
 نمیدا نم چگونه است پیچانیده میشود .

امضاء محمد هاشم

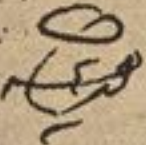
۱۶

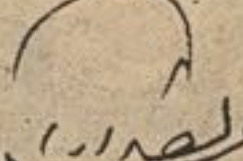
بنام علی محمد

درین مجلس که در وقت حدیثانه اقرافیه نوشته
ام خدیجه در جریان تحقیقات معلوم شده است
خان محمد خان و عبدالرزاق خان و محمد اکرم خان
بسیرت و در برنده 
ایران

قرار داد که در جواب خویش تحریر نموده اند
در محکمه علیه رژیم جمهوری افغانستان
در منزل که تشکیل شده بود ترتیب استماعی
شده بودید انکس من که در پیش مجلس ترتیب
علیه رژیم جمهوری است چه به انگلیس
شده بود استماعی نماید 

بنام علی محمد

مدرست و دانشی حدیثی با این سخن و عبدالرزاق
خان در دوران گذشته است ام و محمد اکرم خان
را صبیح در زمانه که در آن سخن فاش کرده است
صاحب خان که در آن میگوید به ترتیب و بعد از آن
صاحب قرمان در آن سابقه است 

که از سه نفر در جواب خویش نام برده اند
لغفا و دفع سازید که این سه نفر چه کار کرده
و از حقد و کینه با این موقت استماعی
در آن 



متن های سوال و جواب

سوال :
بنام علی محمد ها ششم
میوند وال !
قراریکه شما در جواب
خویش تحریر نموده اید که
در مجلسیکه علیه رژیم
جمهوری افغانستان در منزل
شما تشکیل شده بود در تکب
اشتباهی شده بود ید اشخاصی
را که درین مجلس تو طئه
علیه رژیم جمهوری تحت
رهبری شما تشکیل شده بود
اسما معرفی نماید. (امضاء)

سوال :
بنام علی میوند وال!
شما از سه نفر در جواب
خویش نام برده اید لطفاً
واضح سازید که این سه نفر
چه کاره اند و از چقدر وقت
با او شان معرفت و آشنایی
دارید.
۱۳۵۲/۷/۸
(امضاء)

سوال :
بنام علی میوند وال!
شما از سه نفر در جواب
خویش نام برده اید لطفاً
واضح سازید که این سه نفر
چه کاره اند و از چقدر وقت
با او شان معرفت و آشنایی
دارید.
۱۳۵۲/۷/۸
(امضاء)

سوال :
بنام علی محمد ها ششم
میوند وال !
قراریکه شما در جواب
خویش تحریر نموده اید که
در مجلسیکه علیه رژیم
جمهوری افغانستان در منزل
شما تشکیل شده بود در تکب
اشتباهی شده بود ید اشخاصی
را که درین مجلس تو طئه
علیه رژیم جمهوری تحت
رهبری شما تشکیل شده بود
اسما معرفی نماید. (امضاء)

اقدام به کودتارا اعتراف میکند

۱۶

قرآن!
درین مجلس استقامت و دل را بیم به رژیم جمهوری
صورت گرفت و اینها را در دست
کودتای اقدام کودتا است برین
مجلس

بنای علی میوند وال
وقتا که شما بشمول این سه نفر رفیق خویش هر يك
۱- خان محمد خان مرستیال
۲- عبدالرزاق خان قوماندان هوایی
۳- محمد اکرم پیلوت

در خانه خویش مجلس توطئه علیه رژیم
جمهوری افغانستان دربار گردانیده
بودی که درم موضوعات و به تفصیل
با نهایت کرم و لطفاً درین
مجلس

۱۳۵۲ | ۷ | ۱۸
علی میوند
عبدالرزاق
محمد اکرم

متن سوال و جواب

سوال :

بنای علی میوند وال !
وقتا که شما بشمول این سه نفر رفیق خویش هر يك:
۱- خان محمد خان مرستیال
۲- عبدالرزاق خان قوماندان هوایی
۳- محمد اکرم پیلوت
در خانه خویش مجلس توطئه علیه رژیم جمهوری
افغانستان دایر کرده بودید روی کدام موضوعات و به چه
تفصیل با آنها صحبت کردید لطفاً جریان را مفصلاً تحریر
نمائید .

جواب :

مختر ما !
درین مجلس انتقادا تسی راجع به رژیم جمهوری صورت
گرفت و اینها را در دست گرفتند
دست بر نند

(امضاء)

(محمد هاشم)

۱۳۵۲ | ۷ | ۱۸

(امضاء)

۱۸

بناغلی میوند وال
 قراریکه در سوال قبلی از شما پرسیده شده که ترتیب
 بیان و صورت عملی شدن کودتا را با صحبت که بین
 شما و رفقاء همدست و شریک شما صورت گرفته طور
 مفصل بیان دارید سعی ورزید تا گفتار هر کدام از رفقاء
 را بخاطر خویش آورد و هم چنان صحبت که از طرف
 شما در زمینه صورت گرفته تفصیل دهید.

در این سیم و رزید تا گفتار هر کدام
 از رفقاء بخاطر خویش آورد و هم چنان
 صحبت که از طرف شما در زمینه صورت گرفته
 تفصیل دهید

۱۳۵۲/۷/۸
 علی صدیق

عبدالمجید

حریک از آنها در باره مسلک خود سخن میزدند
 و از نقطه نظر مسلک خود تشریح مینمودند. تفصیل حر فشان
 بیادم نیست.

(امضاء محمد هاشم)
 مکرراینکه خان محمد خان از آمادگی قوای زمینی و
 عبدالرزاق خان از قوای هوایی صحبت کردند.
 (امضاء محمد هاشم)

متن سوال و جواب

سوال

بناغلی میوند وال

قراریکه در سوال قبلی از شما پرسیده شده که ترتیب بیان و صورت عملی شدن کودتا را با صحبت که بین شما و رفقاء همدست و شریک شما صورت گرفته طور مفصل بیان دارید سعی ورزید تا گفتار هر کدام از رفقاء را بخاطر خویش آورد و هم چنان صحبت که از طرف شما در زمینه صورت گرفته تفصیل دهید.

۱۳۵۲/۷/۸

(امضاء)

جواب

مختر ما

حریک از آنها در باره مسلک خود سخن میزدند و از نقطه نظر مسلک خود تشریح مینمودند. تفصیل حر فشان بیادم نیست.

(امضاء محمد هاشم)

مکرراینکه خان محمد خان از آمادگی قوای زمینی و عبدالرزاق خان از قوای هوایی صحبت کردند.

(امضاء محمد هاشم)

۱۳۵۲/۷/۸

۱۸ قرآ!

بنای محمد گرامی در میوند وال !
 طوریکه شفا ها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی
 غرض اثبات علیه شما موجود است و علاوه نمودید که با
 اینکه شهادت محمد اگر م بیلوت راکه دارای تمام صفات
 مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکتا
 دیگر از رفقا متهم خود را استماع نمودید که اگر شهادت یکتا
 خواهش شما و خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر
 نمایند که این موضوع را به تلقین خویش در محکمه ارائه
 نکرده بلکه آرزوی خود شما است ، پس به این اساس باید
 سند تحریری در زمینه تحریر نمایند ؟

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادت تی علیه
 من موجود است و میتوانید آن را بمن بشنو انیل من به شنیدن
 آواز ثبت شده این شهادت اعتراض ندارم .
 (محمد هاشم ۸ میزبان)
 و در محکمه اعتراض ندارم
 (محمد هاشم)
 چونکه خواهش خود من بوده است .
 (محمد هاشم)

باید سند تحریری در زمینه تحریر نماید ؟
 محمد هاشم

متن سوال و جواب



جواب :
محترما!

سوال :

۱۳۵۲/۷/۸

بنای محمد هاشم میوند وال !
 طوریکه شفا ها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی
 غرض اثبات علیه شما موجود است و علاوه نمودید که با
 اینکه شهادت محمد اگر م بیلوت راکه دارای تمام صفات
 مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکتا
 دیگر از رفقا متهم خود را استماع نمودید که اگر شهادت یکتا
 خواهش شما و خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر
 نمایند که این موضوع را به تلقین خویش در محکمه ارائه
 نکرده بلکه آرزوی خود شما است ، پس به این اساس باید
 سند تحریری در زمینه تحریر نمایند ؟

(امضاء)

نشر اسناد و اعترافات میوندوال روشنی

کافی بر توطئه خایانه وی می اندازد

کا بل ۱۲ میزان (ب):
اسنادیکه نقش خائنه
وجاسوسانه محمد هاشم
میوندوال را در توطئه بر هم
انداختن رژیم جمهوری
افغانستان نشان میدهد طبق
وعده پریشپ رادیو افغانستان
در روز نامه های جمهوری
انیس، هیواد و کابل تایمز و
باقی جراید دیروز نشر گردید
در راپوریکه باشش قطعاً
سوالات و جوابات استنتاج
همراه میباشد و از (اعتراف تا
انتحار) عنوان دارد روشنی
کافی در مورد توطئه
ناجوانمردانه میوند و ال علیه
رژیم جمهوری افغانستان

که مورد تائید قاطبه ملت و
نیروهای وطن پرست است و
طرز اعترافات و جوابات وی
انداخته شده است
در زمره شش سند بشمول
سندیکه در صفحه اول جمهوری
بچاپ رسیده از آشنایی و ارتباط
شخصی خود با خان محمد و
عبدالرزاق انکار میکند اما زمانی
که در مقابل هر دو شخص
مذکور به اثر خواهش خودش
قرار میگردد و شهادت شانرا
میشنود به اسناد یک سند دیگر
که در صفحه ۲ نشر شده می
نویسد که در قبال شهادت
اینها اعتراض ندارم و نیز
علاوه میکند که در محکمه نیز



شماره ۲۹ و ۲۸ شنبه ۱۴ میزان ۱۳۵۲ - ۹ رمضان المبارک ۱۳۹۳ - ۶ اکتو بر ۱۹۷۳

دگهی همکاری نمر بنمونکی نتیجی

له هغه وخته راهیسی چه دافغانستان دخلانده تاریخ به الفکتیسی دجمهوری نظام
ستوری راختلی اوافغان ولس دخپل ستورلابونوکی اوملی رهبریناغلی محمد داؤد تر
قیادت لاندی اودملی حاکمیت په سیوری گڼی نوی اومتزگی ژوند ته پښه ایښی ده، ترن
ورخی پوری د هیواد دلوره مصالحو دخوندی ساتلو اودژوند په ټولوسا حو کښی دخلکو
دهوسایی دتامن اوداقتصادی الکشاف دمواعواوځوبونو دلیری کولو په لاره کښی یو شمیر
گټور گامونه پورته شویدی چه نتیجه یی دسره په سترگو وینو .
دغه تحول دهغی گڼی همکاری نمره ده چه دافغانستان ددرست جمهوری غوښتونکی ولس
اود دولت ترمنځ ورځ په ورځ زیاتیری اوزیات مشکلات دهغی روحی په اساس دخل لاره
پیدا کوی .
داختکار په ضد مبارزه دپسې خوارو اومحتکرنو نه خیروغڅه دتقابونو لیری کیدل
اودوی خپلوقانونی جزاگانو ته رسیدل او دبازار دنرخونو خارنه چه په دی وختو کښی
په کلکه روانه ده، ددولت اوخلکو تر منځ دهغی گڼی همکاری غوره مثال دی . زموږ
خلک دتیروراسته شوی نظام په اوږدوکښی دیوشمیر متفلسو اشخاصو ترحمایی لاندی
دمحتکرنو، قاچالبرانو اوبدی خواروداږه ماری اوچپاول ته ښه متوجه ؤ، خوڅرنگه چه په
دغه نظام کښی دخینو اداری دستگاؤ څرخونه دشخصی حاکمیت اومطلق العنانی عناصرو په
گټه په حرکت کښی ؤ، دافغانستان مظلوم اوبیوزلی ولس یی له دی چه دغه صحنی په
اویسکودکوسترگو وویښی اوپه خوږین زړه یی وزغمی ، بله چاره یی نه درلوده ، ځکه چه
دحق اوحقیقت ویلو آواز تل ددوی په ستولی کښی نیمگری پاتی کیده .
اوس چه موږ دنوی منل شوی جمهوری نظام په سیوری کښی ژوند کوؤ، یقین لروچه
دلوی خدی (ج) په مرسته پوره ایمانداری اودخپل نجیب ولس دگهی همکاری په برکت
به زموږ مبارزه د هیواد د اقتصاد د ښمانو یعنی محتکرنو، بډی خوارو او قاچالبرانوپه ضد
بریالی وی اوموږ په دهمکاری ددلی روحی په رڼا کښی دژوندانه په ټولو برخوکښی نمر
بنمونکی نتیجی لاس ته راوړو .

اعتراض ندارم. دريك سند
ديگر که در صفحه ۸ به نشر
سپرده شده اسمای رفقای
توطئه گر خود را فاش کرده و
اعتراف به اقدام کو دتا
می کند دريك سند دیگر که در
صفحه ۲ جمهوریت بنشر سپرده
شده است آمادگی رفقای خود
خان محمدر را جمع به آمادگی
قوای زمینی و عبدالرزاق را
راجع به آمادگی قوای هوایی
ذکر میکند علاوه دريك سند
دیگر به اشتباهات بزرگ
خود که در ترتیب این توطئه
ضد رژیم در منزل خود چیده
بود نیز اعتراف می نماید. در
قسمت اخیر و در مورد این
سوال که انگیزه شما و رفقای
شما به این زودی برای سر
نگونی نظامیکه خود شاهد آن
بودید که از طرف اکثریت مطلق
مردم افغانستان خصوصاً
نیروهای وطن پرست مورد
تائید و پشتیبانی قرار گرفته
به مبادرت به این توطئه

چیست؟

گرچه دلایل کافی محکوم
بمرگ وی موجود بود هیات
تحقیق میخواست با این سوال
علت اساسی این انگیزه را
بداند چون پرده برداشتن از
روی این انگیزه بزرگتر از
محکومیت وی بمرگ بود وی
قبل از دادن جواب دست به
خود کشی زد.

نامه به مدیر

مدیر محترم مجله ژوندون !
اکنون که یک صفحه جدیدی در تاریخ
کشور عزیز ما گشوده شده است دردل های
همه ماسرور و شادی و در چشم های مایان
روشنی خاصی دویده وهمه مارا به آینده
درخشان امیدوار میسازد .
بلی : از زمان به وجود آمدن رژیم جمهوری
در کشور عزیز ما هر دقیقه و ثانیه یک نوع
شور و هیجان ، توام باخوشی برای آبادی
کشور و بهبود وضع زندگی در همه مردم نجیب
مادیده میشود . که این خود، احساسات نیک
آنها را در مقابل نظام نوین شان، نشان میدهد .
و هر زمان به انتظار این هستند که نبال های
آرزوها و آرمانهای شان را، از چشمه نظام جدید،
خرم و سیراب سازند .
نبالهای که به مرور زمان از نمو، بازمانده زرد
و خزان شده بود از لمر آن هیچ امیدی نبود...
اما حالا همه میدانند و متیقن هستند که نبال
های آرزوهای شان بر علاوه سیراب شدن و
سرسبز شدن، لمر خوب و قناعت بخش، که
همه مردم انتظار آنرا دارند میدهد .
بقیه در صفحه ۶۷

حریق سپین زر کندز
به تحریک غلام سرور
ناشر صورت گرفته
است.

چند شب قبل خبر حریق مد هشی
که در سپین زر کندز بوقوع پیوسته
بود نشر و در آن تذکر داده شده بود که
موضوع از طرف قوای امنیتی آنجا
تحت بررسی قرار داده شده تا علت
حریق کشف گردد.

یک منبع قوماندانی عمومی ژاندارم
و پولیس با اساس اطلاع قوماندانی امنیه
کندز دیروز گفت که در نتیجه تحقیقات
و اقرار شرعی سه نفر ثابت گردید که
حریق یک عمل قصدی و به تحریک
غلام سرور ناشر سابق رئیس سپین
زر صورت گرفته است.

دوسه قضیه تکمیل شده و جهت
فصله قانونی به مراجع مربوط تفویض
میشود.

منبع گفت سید احمد و آدم خان کسانی
میباشند که به تحریک رحمت الله
مشهور به عبدالله ناظر خاص ناشر به
این کار گماشته شده بودند.

(ب)



ژوندون مجله خانوادها
ژوندون هر هفته با مطالب
نو و خواندنی راپورتاژها
و مضامین علمی و هنری
منتشر میشود.

با خواندن ژوندون هر
هفته بر دانش خود
بیفزائید .

اشتراک ژوندون درشش
ماه دومسال بنفع شما
است.

آیا دو کوریا به عضویت موسسه ملل متحد شامل خواهند شد؟

محمد بشیر رفیق



کرد که در منطقه غیرنظامی ناظران سازمان ملل مستقر گردید .
 جمهوری کوریای جنوبی روز نوزدهم جولائی بوسیله دکتور سینگمان ری بود آمد دولت ری در سال ۱۹۶۰ سر نگون گردید و حکومت غیر نظامی جاسزین آن شد که آن هم پس از یک سال با گون تای پارک چونگ هی برکنار گردید و بعداً تحولات زیادی در آن کشور بوجود آمد.
 جمهوری کوریای شمال روز نهم سپتمبر ۱۹۴۹ تاسیس شد جمهوری کوریای شمالی برعکس کوریای جنوبی که پیمان ها با ایالات متحده امریکا عقد کرده بود قرار داد های با اتحاد شوروی و جمهوری مردم چین عقد کرد و به تقویه بنیه اقتصادی و نظامی

وقتی کورت والدهایم سر منشی ملل متحد به ماموریت خویش در عوض اوتا نت آغاز کرد طی خطابه بی ضمن تشریح اوضاع سیاسی آن روز جهان پیش بینی کرد تا سه کشور دو قسمت شده، یعنی ویتنام کوریا و آلمان تا دوره ده ساله ماموریت او به عضویت ملل متحد در خواهند آمد.

در شرایط آن روز می شد پیش بینی کرد که آلمان می تواند در مدت کوتاهی به موسسه ملل متحد وارد شود زیرا سیاست اوست پلٹیک و ملی بران نتایج مشمری مانند عقده پیمان بن - مسکو وین - وارسا بیار آورده بود و انتظار میرفت که دو آلمان نیز پیمانی عقد کنند و همدگر را بر سر سمیت بشناسند چنانکه این کار عملی شد و هر دو آلمان درین دوره از اجلاس مجمع عمومی ملل متحد رسماً به عضویت سازمان ملل وارد شدند ولی ویتنام جنوبی و شمالی هنوز برای عضویت ملل متحد آماده نگردیده اند زیرا با اینکه با اساس پیمان یاریس جنگ در آن کشور باید پایان می یافت، نه تنها جنگهای محلی و کم دوام هنوز در ویتنام جنوبی ادامه دارد بلکه تاکنون مسائل زیادی بپسین دو ویتنام موجود است که مانع عضویت این دو کشور در سازمان ملل متحد میشود. و اما دو کوریا زودتر از ویتنام برای شمول در موسسه ملل متحد آماده شده اند.

وقتی در ماه جون امسال شورای امنیت موسسه ملل متحد شمول دو آلمان را در آن بعد از آن پارک رئیس جمهور کوریا جنوبی تغییرات عمده ای را در سیاست خود نسبت به کوریا شمالی اعلام داشت تا زمینه برای شمول هر دو کوریا در موسسه ملل متحد فراهم گردد. در اثر تغییر سیاست کوریا جنوبی تماس های زیادی بین دو کوریا برای بهبودی مناسبات بین آنها و حتی تشکیل یک کشور واحد بعمل آمد.

در اثر مذاکرات دامنه دار بین دو کوریا بالاخره بتاريخ ۴ جولائی موافقت نامه بین دو کوریا جنوبی و کوریای شمالی به امضاء رسید که بموجب آن هر دو کوریا موافقت کردند از حمله بر یکدیگر اجتناب ورزند و راهی را برای وحدت سراغ کنند .

این موافقت نامه بین دو کوریا که سالها در مقابل هم صف بسته و جنگ بزرگی بین آنها جریان داشت در حقیقت بجهت یک موافقت نامه خیلی با ارزش در سیاست آن روز جهان تلقی گردید و بجهت یکی از بزرگترین ترین حوادث قرن در حل مناسبات بین دو کشور شناخته شد.

کوریا قبل از جنگ جهانی دوم که هنوز به دو کشور منقسم نشده بود به تصرف جاپان درآمد پس از جنگ جهانی دوم استقلال خود را باز یافت و در طول سی و هشتمین مداراتحاد شوروی در شمال و ایالات متحده امریکا در جنوب ساحه تقوود خود را پهن کردند. جنگ شدیدی که بین دو کوریا از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ رخ داد و در آن بیش از یک میلیون مردم کوریا تلف شدند این کشور را بدو قسمت شمالی و جنوبی و یک منطقه بیطرف غیر نظامی تقسیم

چند سئوال در باره

خود پرداخت و در مدت کوتاهی در جمله کشورهای بزرگ صنعتی جنوب شرق آسیا کوریا متحد کردند از جمله بر یکدیگر خودداری کوریا جنوبی مانند آلمان غربی که بر

روز ملی جمهوری مردم چین

روز اول اکتوبر که مصادف با تاسیس و برقراری رژیم جدید در کشور دوست و همسایه جمهوری مردم چین است همه ساکنان از طرف مردم آن کشور بجهت یک خاطر فراموش ناشدنی تجلیل میگردد.
 طی بیست و سه سالی که از استقرار رژیم جدید در کشور دوست ماچین سپری شده مردم آن کشور شاهد ترقیات و پیشرفت های زیادی در همه شئون زندگی بوده اند. افغانستان و چین از سال ها روابط دوستانه داشته اند درین علقه که بر پایه های پنج اصل زیست با همی قرار دارد همیشه استحکام یافته است امضاء معاهده دوستی و عدم تعرض بین افغانستان و چین در سال ۱۹۶۰ و امضاء معاهده سرحدی در سال ۱۹۶۳ که در آن حدود سرحدات هر دو کشور معین گردیده و هر دو فصل جدیدی در روابط دوستانه ما باز کرده و علقه دوستانه ما را بیشتر استحکام بخشیده است .
 سببگیری جمهوری مردم چین در پروژه های عمرانی کشور مانند فابریکه نساجی بگرامی پروژه بهره برداری ماهی پرورهای پروژه آبیاری پروان، پروژه مرغداری و غیره همه نمودار اراده دوستانه و حسن همجواری بین دو کشور ما می باشد .
 روز ملی کشور دوست و همسایه ما جمهوری مردم چین در کابل تجلیل گردید بدین مناسبت روز نامه های کشور ما و رادیو افغانستان مطالبی به نشر سپردند ما در حالیکه این روز را به مردم چین تبریک میگویم امیدواریم علقه دوستانه بین ما بیش از پیش استحکام یابد.



بنیادلی جون لای صدراعظم جمهوری مردم چین



بنیادلی مائوتسی تونگ رهبر حزبی جمهوری مردم چین

قبریزی شود شهر غزنی یکی از شهر های تاریخی و قدیمی کشور ماست ، من که علاقه فراوانی به دیدن این شهر داشتم چندی قبل به آنجا رفتم و از دیدنی های آن و آثار تاریخی آن بازدید کردم ، متأسفانه در غزنی سرکایر شده وجود ندارد . اگر کوچه ها و سرک های عمومی قبریزی شود بر آبرو مندی آن شهر - قشنگ تاریخی افزوده خواهد شد .
 با احترام گل احمد فقیری

مصارف بیجا متأسفانه هنوز هم در محافل عروسی چیز های دیده میشوند که بارها مورد انتقاد قرار گرفته بود . مثلاً ورود اطفال خرد سال به پیمانۀ زیاد و پیروی از رسم و رواجهای کایلا بیبوده و مصارف گهر شکن در محافل عروسی هنوز هم وجود دارد . اگر برای جلو گیری از مصارف بیجا و بزرگ ساختن محافل عروسی و شرفی خوری اقداماتی بعمل آید از یکطرف از ضیاع وقت زیاد به خاطر اینگونه محافل و بیدار خوابی ها جلوگیری میکند ، و از جانب دیگر جلو مصارف زیاد و بیبوده که عواقب ناگوار اقتصادی برای فامیل ها دارد ، گرفته خواهد شد .
 سیمین نذیری

جلو گیری از مصارف بیحد و حصر گوشت که برای حمایه نسل حیوانات اتخاذ شده یک اقدام مفید است و طوریکه همه میدانند در سالها نری که کشور ما مواجه به خشک سالی بود و علوفه کمیاب شده بود تعداد کثیری از گاو و گوسفند مالداران تلف گردید و با بظاظر کمبود سایر مواد غذایی بخصوص مواد ذراعتی مورد استفاده قرار گرفت چون کمبود حیوانات مفید مثل گاو و گوسفند برای کشوری ما نشد الفغانستان فاجعه آمیز است و زندگی مردم ما با محصولات حیوانی بستگی دارد بنابراین تجویز عاقلانه حکومت در این زمینه بغوشی استقبال گردید ، فعلاً خانواده های وجود دارد که با وجود استطاعت از مصرف زیاد و افراط در گوشت خود داری میکنند . امید است این تجویز عملاً از طرف همه مورد توجه قرار گرفته در فامیل های خود از افراط در گوشت خود دارای کنند .
 عبدالاحد عزیز زاده

این مشکل یک مشکل عمده مردم خیر خانه مینه بحساب میروند که تذکر آنرا جهت آگاهی مقامات مسؤل لازمی میدانم ، در خیر خانه مینه بوجود آمدن یک مندوی برای فروش مواد از ترقای لازمی است فعلاً مندوی وسط شهر در نقطه مزد حملی قرار دارد . وقتیکه از اطراف و نواحی شهر کابل مردم به آنجا مراجعه کرده مواد مورد ضرورت خود را می خریدن مجبور اند آنرا ذریعه تکسی بخانه خود نقل بدهند ، این مساله از یک طرف باعث ازدحام و بار آوردن مشکلات ترافیکی شده است و از جانب دیگر یک مقدار پول اضافی به کرایه تکسی میروند ، چه خوبست اگر مندوی فعلی را چند پارچه کرده آنها را به مندوی های کوچکی در خیر خانه مینه ، سید نورمحمد شاه مینه و بعضی نواحی دیگر انتقال بدهند .
 عبدالکریم رفاذاد



اسلام و زندگی

از: غوثی خطیبی

روزه و روزهداری

حکم روز داشتن یاروزه گرفتن از روز کار حضرت آدم (ع) بلاقطع جاری و نافذ است اما در تعیین ایام و شکل احکام روزه ای قبل از اسلام تغییرات و اختلافاتی موجود بود و آیه کریمه: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبکم لعلکم تتقون» ثابت میسازد که روزه گرفتن صرف برای مسلمانان مقرر نشده بلکه بر پیشینیان اسلام نیز مقرر بوده است. یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید فرض گردید بر شما روزه، چنانچه فرض گشته بود بر گذشته گان شما تا آنکه متقی باشید.

روزه یک رکن مهم اسلام بوده و سرای یک فرد روزه دار مسلمان در مقابل تعالیات سرکشی سنگری است، که نیروی کنترل و اراده را در وجودش تقویت میکند. و با اساس آن در صورت داشتن صحت کامل و نداشتن عذر معقول و شرعی ماه مبارک رمضان را روزه دار باشد.

بوسیله روزه است که نفس به ترک لذات و خواهشات خوگرفته از سرکشی و خواهشات نفس گاسته اصلاح نفس سرکش و اجرای احکام شرع که بر نفس دشوار و گران آید سهل ساخته پرهیزگاری و تقوا بار می آورد. همه میدانند که پرهیزگاری و خویشترن داری همیشه کار آسانی نیست، گاهی میشود که انسان باید در نهایت سختی و مشقت آنرا بر خود هموار سازد.

پرورش نیروی اراده و کنترل نفس است که برای هر فرد مسلمان زمینه پرهیزگاری را مهیا میسازد.

مسلمان باید دارای اراده قوی باشد تا احکام و اوامر دین مبین اسلام را بدون تردید تعمیل و از مزایا و لذای آن بهره مند گردد.

اراده حدی است که میان انسان و سایر حیوانات فاصله می افکند و در دین مبین اسلام محور تمام امور و ممالک مسؤولیت های بشری شناخته شده است.

فلسفه اجتماعی روزه ثابت ساخته است که برای روزه دار درس فداکاری و از خود گذری، نوع دوستی، و باخبری از احوال محتاجان و بیچاره گان، قاتوانان و فقیران آموخته صبر و استقامت را تقویه مینماید.

حکمت های فراوان روزه گرفتن از لحاظ روحی، اخلاقی، جسمی و انسانی آنگونه زیاد است که روز بروز با پیشرفت علوم ظاهر و توسط دانشمندان علوم مختلفه ی روز به بایات رسیده است.

حضرت رسول اکرم (ص) میفرماید: «صوموا تصحوا» روزه بگیرید تا صحت مند شوید. اعجاز حدیث فوق امروز با بایات رسیده که مطالعه اهمیت روزه از نظر علم طب قابل توجه است. روزه از جهت علم طب امروزی اهمیت داشته و در حالات زیادی مفید واقع میگردد. در پاره ای علاج منحصر و در مواقع دیگر دیده میشود که بهترین راه علاج است خصوصاً در امراض مزمن چهار عارضه، هنگام زیاد شدن وزن، زیادی فشار خون، مرض قند، در موارد التهابات مزمن کلیه ها، امراض قلبی التهاب مزمن مفاصل و تعدیل قوای جنسی روزه گرفتن سبب وقایه و تدایوی شده است که از اینرو سالی یک ماه روزه گرفتن بهترین باشد انجام نهد تا امنیت فردی و اجتماعی گردد.

وسیله برای جلوگیری از همه این امراض میباشد. روزه برخلاف آنچه که ظاهرینان از قضاوت های عامیانه خود یک عبادت صوری و یک رژیم ساده و عادی نتیجه میگیرند. عبادتی است کاملانظم و اصولی که از جهات مختلف برای تامین سلامتی بشر مفید و ضروری است.

روزه داری با آن اصول و روش که در اسلام مطرح شده نه تنها از نظر تامین سلامتی جسمی حایز اهمیت است بلکه از نظر تامین سلامتی روحی نیز قابل توجه میباشد انسان روزه دار باید زبان، چشم، گوش، دست و غیره خواستش روزه داشته باشد، اعمالی را که منافی روزه است که از اینرو سالی یک ماه روزه گرفتن بهترین باشد انجام نهد تا امنیت فردی و اجتماعی گردد.

بعضی ص که به موازات سایر تعالیم عالییه اسلامی اجرا شود یعنی کاملی تامین گردد. حضرت خاتم النبیین هدایت فرموده اند: «من لم یدع قول الزور و العمل به فلیس الله حایجاً لی ان یدع طعامه و شرابه» یعنی کسیکه سخن بدو عمل بدو ترک نمیکند خداوند به آن حاجت ندارد که خوردن و نوشیدن را ترک بگوید.

حتی الوسع مسلمان روزه دار بگوید تا روزه اش با اراده قوی و کنترل نفس با جنبه های واقعیت توأم بوده از تمام روش های نامطلوب اجتناب نماید تا این عمل و عبادتش سبب نجات و پرهیزگاری جسمی و روحی دارین گردیده مورد قبول خداوند بی نیاز گردد.

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

حضرت بلال (رض)

نویسنده قاری عینی

نام این شخصیت بزرگ اسلامی بلال بن رباح بوده اصلاً حبشی میباشد. در قبیله بنی جمح که از فروع قریش است نشأت نموده لسان عربی را با آنکه از حسن صوت بهره وافی داشت تکلم میکرد از عزت نفس و رجحان بهره مند بود.

اشرف قریش چون اخلاق نیکو و شجاعت فطری و پر ادبند از شخصیت آن آگاه شدند او را در مجالس خود راه دادند و از آن کسانی که از چگونگی بلال به نیکی درک کرده و از مافی الضمیرش اطلاع حاصل کردند یکی حضرت محمد (ص) و دیگری ابوبکر صدیق بودند.

قبیله بنی جمح چون از رجاحت عقل و عزت نفس بلال اطلاع حاصل کردند از کار های شاقه غلامی و بر اسبکدوش ساخته به نیکوترین اعمال قریش که عبارت از تجارت پستی و شام و یمن بود گماشتند. زمانیکه حضرت محمد (ص) بنا بر مژدتی از سفر شام بازگشت یگانگه رفیق بازگشتش بلال (رض) بود و نیکو حضرت محمد (ص) مردم را بدعت عبادت خدا می خواند و مردمی میگرد بلال (رض) از زمره نخستین مردانی بود که به اسرع وقت حاضر گردیده قرآن کریم را بنقش شنید و به تور ایمن مشرف گردید.

از پیغمبر اسلام در زمینه آغاز نبوت پرسیده شد که به این دین چه کسی زودتر پیروی کرد؟ فرمودند: دومرد و یکی آزاد و دیگری غلام مراد از آزاد حضرت ابوبکر صدیق (رض) بوده هدف از غلام بلال (رض) میباشد. حضرت بلال (رض) خدا را در نهان عبادت نموده جهت روشنائی قلب و استماع قرآن کریم گاه گاهی با پیغمبر خدای پیوسته، این روز به زودی انشاء گردیده قبیله بنی جمح و پادارش دامیه بن خلف بروی شوریدند و از او پرسیدند: آیا این حقیقت دارد که تو مسخر محمد را پیروی نمودی منکر لات و عزی شده ای؟

بلال (رض) در جواب گفت: منکر نشدم بلکه مرا خداوند برای راست هدایت نموده است. امیه گفت: اگر خدایان ما را عبادت نکنی چنانکه خون گوسفندان را می ریزانم خونت را خواهم ریخت.

بلال در جواب گفت من از مرگ هر اسیرانم چه مرگ انجام زندگی است و این مسرگ نسبت بزندگی گرامی، زلت، گلر و لساد براتب شرارتندانه تر است. ازین جواب آتشی خشم امیه مشتعل شده بگردش ریسمانی را بست و طفلال حاضر را امر کرد تا او را دور او در گه بدمین و نسج

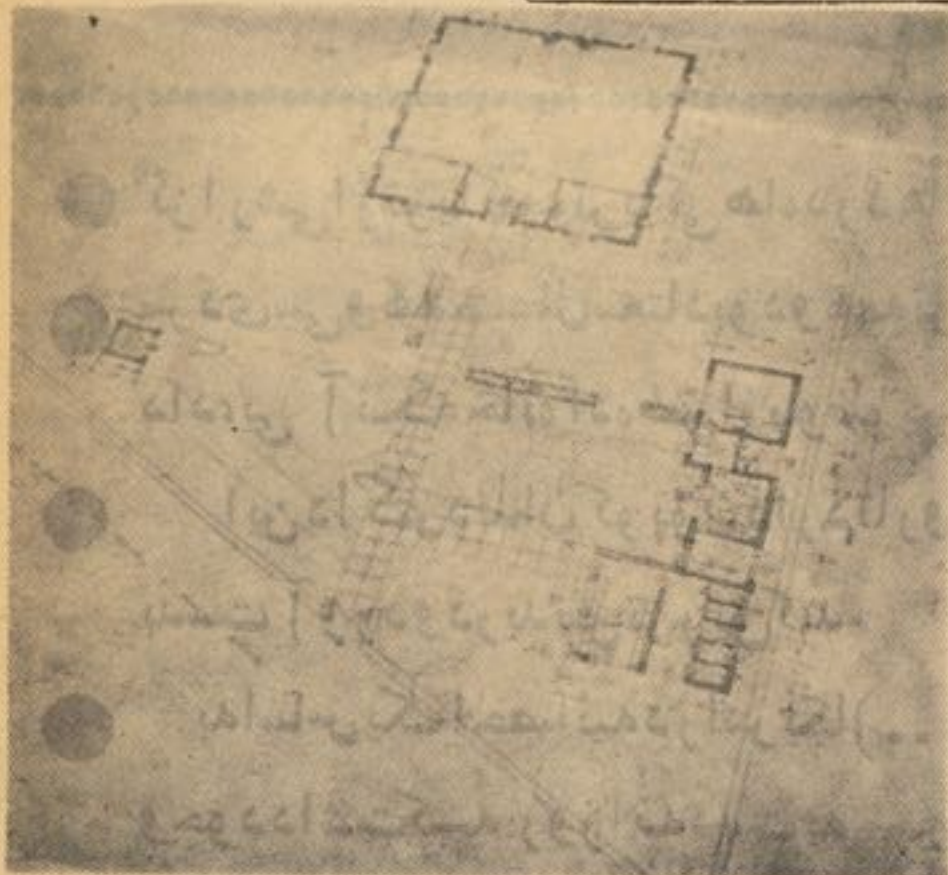
چرخ دهند، زمانیکه اطفال این کار را میگردند از حنجره پاک بلال (رض) صدای احد، احد می برآمد و از عقیده راسخش باز نکشت. سپس امیه از نرمی کار گرفته او را بصیحت میکرد و به عبادت لات و عزی دعوت می نمود ولی قلب بلال که مملو از حالات ایمان بود به وفاداری و تمسک به دین محمدی بیشتر ابراز عقیده میکرد تا اینکه امیه او را برهنه ساخته ذولانه آهنی را بپایش انداخت، بالای ریک سوزان زیر آفتاب داغ با ذولانه آهنی عذابش میکرد و پوست بلال را داغ می نمود. و میگفت ای بلال! از دینت بازگرد، لات و عزی را عبادت کن تا ازین عذاب و مهائی یابی ولی بلال با وجود این همه مصایب و عذاب به وحدانیت خدا اقرار نموده میگفت: احد احد انما هو الله احد.

پیغمبر اسلام (ص) چون این حالت را دید که عذاب بلال روز بروز کسب شدت مینماید و کفار بیشتری به تمسخرش می پردازند به ابوبکر «رض» گفت: اگر نزد ما سرمایه ای می بود بلال را می خریدیم. ابوبکر (رض) رفت و او را خرید سپس از افضش ساخت بدینوسیله بلال (رض) مرد آزاد مسلمان و راسخ العقیده وارد اجتماع مسلمانان شد. بلال (رض) با پیغمبر اسلام در تمامی معارکه اشتراک نموده در غزوه بدر احد خندق و تبوک شجاعت خود را ابراز داشته است قبل از انجام غزوه بدر بی امیه بن خلف را گرفته با پیغمبر تیزش او را از پادار آورد و در آن حال برایش گفت ای امیه چه چیز ترا بدین وضع شعبلی دچار ساخت؟

بچه همیشه ده

مسجدی در جوار مزار مجنون شاه «رح»

اعمار میگردد



نقشه مسجد مجنون شاه (رح)

خرابی میرفت چنین تجویز گرفته شد تا تعمیر مقبره مذکور نیز تجدید شود.

مصارف اعمار مسجد و مقبره سید مجنون شاه (رح) از بودجه دولت تمویل میگردد.

دکتور محمد اسما عیل کریم رئیس تعمیرات وزارت فواید عامه به خبر نگار مجله ژوندون گفت:

نقشه های مهندسی و انجیری مسجد توسط متخصصین این

وزارت ترتیب شده کار ساختمان آن ممکن است هشت ماه در بر بگیرد.

مجنون شاه (رح) کیست ؟

راجع به شرح حال سید مجنون شاه (رح) مطالی در کتاب (یادی از رفتگان) تا لیب مولا ناخسته یافتیم که اینک آنرا بصورت مختصر به نشر می سپاریم:

سید فخر الدین مجنون، مشهور به مجنون شاه (رح) ولد حاجی سید هاشم شاه (رح) در ۱۲۴۲ قمری در ده افغانان کابل متولد شد. پدرش مرید شاه نیاز (رح) بود

اولین بنایی که بعد از اعلام جمهوریت تهادب گذاری شد.

سید مجنون شاه (رح) صوفی و عارف بزرگ یک دیوان اشعار و چند اثر منشور دارد.

عبادت خداوند است.) انجنیر غوث الدین وزیر فواید عامه ضمن بیانیه خود از شرکت دکتور شرق در مراسم تهادب گذاری مسجد که به اراده رئیس دولت اعمار میشود اظهار تشکر نمود.

مسجد مکان مقدس برای مسلمانان است آنرا خانه خدا می گویند، جائیست که مسلمانان - فارغ از هر گونه ریا و دور از اندیشه های مادی میتوانند با خدای خود به راز و نیاز پرداخته فریضه بزرگ دینی یعنی نماز را که نتیجه آن نزدیکی بخدا، پاکی و نظافت و طرد آلودگی های وجدان است در آنجا اداسازند. باشندگان گلبا ننگ محمدی از مساجد در شهر کابل و ولایات کشور مردم متدین مساجد می شناسند و سر نیاز بدرگاه بی نیاز خالق کائنات بزمین سائیده در پایان برای خیر ملت افغانستان و مسلمانان سراسر جهان و ایجاد اخوت و صمیمیت میان نوع بشر دعا میکنند.

مسجد مجنون شاه (رح) در داخل محوطه صدارت عظمی اعمار شده روی آن بطرف سر کی است

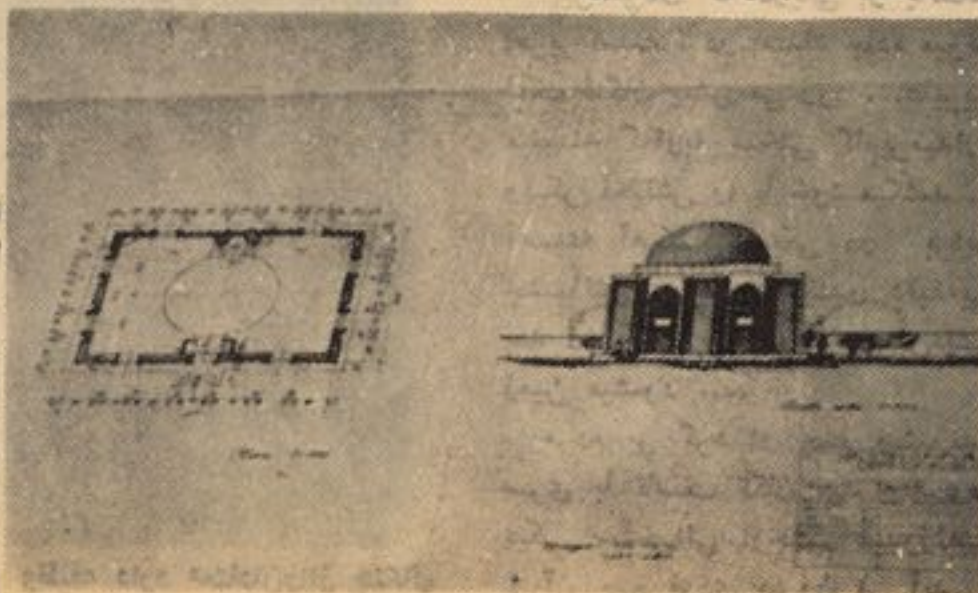
مردم افغانستان به عقاید دینی و اسلامی خود سخت پایند بوده به ارشادات قرآن و تمام اصول و فروع دین مقدس اسلام احترام میگذارند.

چند سال قبل رهبر متدین ما بناغلی محمد داود که در آن وقت عهده صدارت ردا داشتند، سنگ تهادب مسجد بزرگ پل خشتی را گذاشتند، بعد از تاسیس رژیم جمهوریت به اراده این رهبر خبیر و خردمند و متدین سنگ تهادب مسجد دیگری گذاشته شد و این مسجد در حقیقت اولین بنایی است که بعد از استقرار رژیم مترقی جمهوریت در کشور ما اعمار می گردد و بیاری خداوند کار عمران کشور با جدیت و فعالیت آغا ز خواهد کشت تا کشور ما آباد و مردم ما راحت و آسوده زندگی کنند و چرخ اقتصادی مملکت سر یعتر به دوران پیفتد.

حقیقتا هما نظوریکه بنا غلی دکتور حسن شرق معاون صدارت عظمی گفت، این مساله یک امر تصادفی نیست، بلکه اراده رهبر متدین ما بوده است که کار اعمار پروژه های ساختمانی از اعمار مسجد آغاز میشود.

داکتر شرق ضمن گذاشتن سنگ تهادب ضمن بیانیه اعمار این مسجد را یک آرزوی همگانی مردم متدین و اراده نیک رهبر نظام جوان کشور و نمود کرد.

پوهاند نوین وزیر اطلاعات و کلتور در بیانیه خود ضمن اظهار خوشی از اعمار این مسجد که آنرا جای آموزش درس توحید و وحدت کمک قربانی، برادری، صداقت و وطن دوستی خواند اضافه نمود که: (خدمت صادقانه به مردم



شکل افتاده و ایستاده مسجد چنین طرح شده است.

دنیای خیالی

از گل احمد (زهاب) نوری



مردی که روز ده امپول مورفین مصرف اوست

پارچه کوچکی تریاک در دستش دیده میشود ... آن را به لبهای پیر مرد نزدیک می کند ..
چشمان پیر مرد باز میشود ... چند بار زبانش را به لبهایش میمالد و بعد از جای برمیخیزد به اطرفیانش خیره میشود

این واقعه سال گذشته اتفاق افتاده است و بسیاری از دکانداران قسمت اخیر جاده میوند آن را بیاد دارند .

چندی قبل مردی برای ترک اعتیاد بستری گردید که بیش از نیمی عمرش را با تریاک سپری کرده بود ...

این مرد از فامیل سرشناسی، سی و هشت سال قبل به تریاک معتاد شد و تا امروز همه ثروت و دارائیش را در این راه از دست داد جالبتر از همه این است که سالها اعضای خانواده اش میدیدند که او را غر میشود ، پول و هستی اش را از دست میدهد، اما نمی دانستند و بهتر بگویم با همه کنجکاوی شان موفق نشده بودند دریابند که او معتاد به تریاک است ...

- گزارشی از تریاک ، تریاکی ها ، دردها ، رنج ، و احساس های شان
- مردی سی و هشت سال معتاد بود و همه ثروتش را درین راه از دست داد ، بی آنکه خانواده اش از موضوع چیزی بفهمند .
- این داگتر دندان کوپون دار دتارو زانده آ مپول مورفین بدست آورد و در بدنش تزریق کند .
- به اساس یک احصائیه در امریکا (۲۳۰۰۰) معتاد در نیویارک وجود داشت که روزانه دست به سرقت اموال معادل (۲۰۰۰۰) دالر می زدند .



پیرمردیکه هفتاد و هشتمین سال عمرش را می گذراند تحت تدابری است آغشته اند ... لحظه یا لحظاتی با دنیای خیالی کاذبی خود شان را فراموش می کنند . اما ساعت های دیگر عمر شان را به سختی و بدبختی می گذرانند .

پیر مردی که در یکی از بانکها امربر است ، در امتداد جاده میوند لنک لنگان پیش می رود ... عابرین میبینند که او به سختی گام برمیدارد و بیکر نحیفش را با خود میکشد .. آهسته آهسته تاریکی در برابر چشمانش سایه می افکند و دقیقه ای بعد در کنار پیاده رو بیپوش نقش زمین میشود

مردم بر گرد او جمع میشوند ، سری با تأسف تکان میدهند و به بیکر استخوانی او چشم میدوزند .. از آن جمع مردی بیرون می آید ...

دچار تشنج رنج آوری است دست هایش میلرزد ، چهره بزمرد ، اش را اضطرابی پوشیده است ... دردی جانکاه سراسر بدنش را در هم می فشارد ، تشنج ، بی حالی درد و در آخر سستی وضعف یکی بی دیگری به سراغ او می آید ... به گوشه ای می افتد و اگر تا ساعتی بعد ، تریاک برایش نرسد دردی سخت و شکنجه آوری در انتظارش است .

معتادین همیشه با درد و رنج

مرد بیک پهلوی افتاده و آهسته آهسته دود تریاک را از سوراخ نری باریکی به سینه می فرستد ... کم کم احساس سبکی میکند .. اطراف و اطرفیانش را از یاد می برد و گذشته و آینده برای او بی مفهوم میشود دیگر بدنش دردی را احساس نمیکند و دیگر غمی بر او فشار نمی آورد و بعد فرحتی عجیب و خلسه بی رویایی باو دست میدهد .
و این حالت یک معتاد تریاک است روز دیگر همین مرد و در همین لحظه



دکتوری که در وسط نشسته است وظیفه دارد معتادان را از چنگال اعتیاد نجات بدهد

معتاد کسی است که جسمها و روحا بیک دوا عادت میکند و در برابر همان دوا اراده و قدرتش را از دست میدهد

معتادان تریاک

طوری عادت میگیرد که اگر روزی تریاک به آن ها نرسد ، فعالیت نور مال خود را از دست میدهند... شخص احساس بیقراری و وحشت میکند ، درد ، اضطراب ، دل بدی

واستفراغ ، تشنج اعضا و بیحالی برایش دست میدهد و اگر مدت

معینی تریاک برایش نرسد ، امکان مردن و ضایع شدنش نیز موجود است .

یکی از معتادین تریاک میگوید:
بقیه در صفحه ۶۶

بعضی برای فرار از زیر بار مسئولیت های اجتماعی و فردی ، مقدار کمی تریاک میخورند و یا دود می کنند در حالیکه غافل از آن اند که بنای زندگی شان را خراب می کنند ... با خوردن مقدار کمی تریاک یک نوع احساس سبکباری ، فراموشی

ورخوت برای شان دست میدهد ، که البته کاذب و صرف برای مدت کوتاهی است ...

رفته رفته به اثر تکرار به آن معتاد میشوند و اعضای بدن آنها



معتاد بیک پهلو افتاده از میان نی دود تلخ تریاک را وارد شش هایش میسازد .



مرد معتاد دیگر بس کرده است شاید بدنیای خودش رسیده است

را می نور شد و لحظه بعد حالت خوشی و فرحت عجیبی برایش دست میدهد .. در این گیلاس تریاک مخلوط بوده و جوان به آن معتاد میشود ، اما حالا که در غروب

زندگی رسیده است به سراغ دکتران رفته تا تداوی اش کنند

دکتر محمد صادق برنا آصفی متخصص امراض روحی که بیش از شصت نفر معتاد تریاک را تحت تداوی گرفته میگوید .
همنشینی با دوستان معتاد شان ،
عده یی برای تسکین درد های شان ، گروهی برای فراموشی غمها و رنج های شان ، جمعی به انس همنشینی با دوستان معتاد شان ،

معتاد عبارت از کسی است که جسمها و روحا بیک دوا تعلق گرفته و تسلیم میشود . معتاد در برابر همان دوا ، اراده و قدرتش را از دست میدهد ...
اعتیاد تریاک چگونه بوجود می آید ؟

مادری که دو فرزند

● دو طفل در بستر سرد در حالی جان دادند که از گرسنگی توان حرکت نداشتند. اما یخچال منزل پر از گوشت، مسکه پنیر و شیر بود

در شهر «دارم سنتات» یک خانم ۲۰ ساله به اتهام قتل محاکمه میشود او متهم است که دو طفل خود را گرسنه رها کرده و در نتیجه هر دو طفل به اثر بی اعتنایی او تلف شده است.

مدعی العموم از قتل حرف میزند از قتل دو طفل، تماشاچیان در سالون ۲۱۴ محکمه ایالتی دارم سنتات به چوکی اتهام می نگرند. در آنجا خانم جوانی قرار گرفته و این خانم نزد تماشاچیها قاتل تلقی میشود

در وقفه بین محاکمه، متهم در دهلیز محکمه می بر آید یک طفل مقابلش دویده می خندد.

آندو عمدگر را در آغوش کشیده می بوسند. زن جوان ریتا بو تتر نام دارد که ۲۰ سال از عمرش میگذرد دختری را که در آغوش میکشد دختر خودش دانیلا میباشد که عنقریب ۴ ساله میشود. ریتا بو تتر غیر از این دختر دو طفل دیگر هم داشت، بنامهای زاشا اووه و الکساندرا. هر دو طفل در اکتوبر سال گذشته در این هایم واقع دارم سنتات در یک اتاق سرد پیدا شدند آندو در بستر

شان از گرسنگی جان داده و از اثر برودت یخ بسته بودند. طفلک دو ساله صرف ۱۴ پاو و خوا هرک ۶ ماهه اش ۷ پاو وزن داشت.

مادر این دو طفل با موهای بلوطی که تاسر شان هایش افتاده و اکنون در برابر محکمه اطفال قرار گرفته است متهم به کشتن اطفال خود ش میباشد. درائنی که زاشا اووه و الکساندرا در این هایم معدوم شدند، مادرشان بایک خواهر خوانده اش در دارم سنتات سرگرم خوشگذرانی بود. خواهر خوانده اش بیاد می آورد که ریتا همان روز مرتب میگفت که بخاطر کو دکانش سخت نارام است اما با اینهم آنها در دارم سنتات باقی ماندند.

در پهلوی ریتا خواهر خوانده اش در جریان محاکمه مورد باز پرس قرار گرفت لونی بایر ۱۸ ساله در آن وقت نزد بو تتر زندگی میکرد و وعده نموده بود که در مدت غیبت مادر به حال کو دکان توجه کند. اما او هم در حصة اطفال ا همال کرده آنها را بلا تکلیف گذاشته بود ریتا بو تتر علیه او هیچ اعتراضی نکرده اظهار داشت: من باید جزا ببینم. آنچه من مرتکب شدیم هرگز نمی توانم تلافی کنم.

وقتی ریتا بو تتر جوانترین فرزند خانواده بو تتر از مکتب اخراج گردید پدرش گفت: برای دخترها ضرور نیست کسب و پیشه بیاموزند. دخترش در یک مغازه بیکه بحیث شاگرد شامسل کار شد و در آنجا با روکر رولف طرح دوستی ریخته از او حامله شد. هر دو با هم ازدواج کردند رولف بو تتر از کار دست کشیده به دزدی پرداخت. دانیلا تولد شد. پیش از آنکه رولف در اپریل ۱۹۷۰ محکوم به ده ماه زندان گردد ریتا دوباره بار دار شد ریتا حدسی میزد رولف در رین تلاش خود هدفی



جسد زاشا اووه که صرف ۱۴ پاو وزن داشت در تابوت گذاشته میشود

آنچه را در تکب شده ام هرگز نمی توانم تلافی کنم

ندش را کشت



دانیل که عنقریب چهار ساله میشود، هنگام مرگ خواهر روبرو ادرش نزد مادر کلان خود بود

رولف خود را زیر بستر از نظر آنها پنهان میساخت - در تابستان ۱۹۷۱ بوتنر خانواده خود را برای مدت سه ماه در یک محل کمپینک در نا حبه راین برد او خر گوش شکار کرده سبزی ها را می دزدید و خیمه های دگران را باز کرده پنهان می نمود می فروخت و ازین مدرک پول به دست می آورد . خانمش به این عمل او اعتراض میکرد و این باعث میشد که از دست رولف کتک بخورد . ریتا بوتنر به تدریج از شوهرش نفرت پیدا کرد اما همیشه میگفت: « باوصف اینهم او یگانه کسی بود که من توانستم همراهش حرف بزنم .

در موقع کمپینک ریتا دو باره حامله شد و ریتا در یثباره توضیح داد : علت آبستنی او این بود که خوردن قرص های ضد حا ملگی را نمی توانست تحمل کند و هنگام سایر امکانات ضد بار داری را هم نمی توانست بکار برد . در ماه مارس ۱۹۷۲ طفل سو مش زایدنیا آورد این طفل همان دخترش الکسا ندر بود . در ماه اپریل شوهرش دوباره توقیف شد و محکوم به هفت سال حبس گردیده ریتا تنها ماند .

پیش از آنکه رولف بوتنر به حبس رود سنگ کوچکی را با خود بمنزل برده به زنجیر کشید . سنگ مرص شده مرد : صاحب خانه جسد سنگ را در یک خرج خانه منزل پنهان ساخت . وقتی تعفن از جسد پوسیده بلند شد ، همسایه ها پولیس را با خبر ساختند . - وقتی نماینده موسسه خدمات اجتماعی به خانه ریتا مراجعه کرد ، دروازه را قفل دید . همچنان و پلی رشل بر ستار کلینیک راین هایب در بازدید اول دروازه منزل را قفل یافت . صدای گریه طفل را از داخل شنید . رشل دروازه را شکست .

جزاین نداشت که من بیشتر به او مربوط بمانم . زانما اووه هم بدنیا آمد . رولف بوتنر وعده کرده که پس از آزادی از زندان در شهر بندری کار کند و از راه مشروع اموار معاش نماید . اما وقتی آزاد شد مجددا دست به دزدی زد و از سرقت خود خجالت کشید . وقتی والدین همسرش برای دیدن او می آمدند



ریتا بوتنر مادر ۲۰ ساله که در ۱۹۷۱ به قتل دو طفلش میا شد شماره ۲۸



لونی باید خواهر خوانده ریتا بوتنر که قبول کرده بود هنگام غیب مادر از دو طفل مراقبت کند

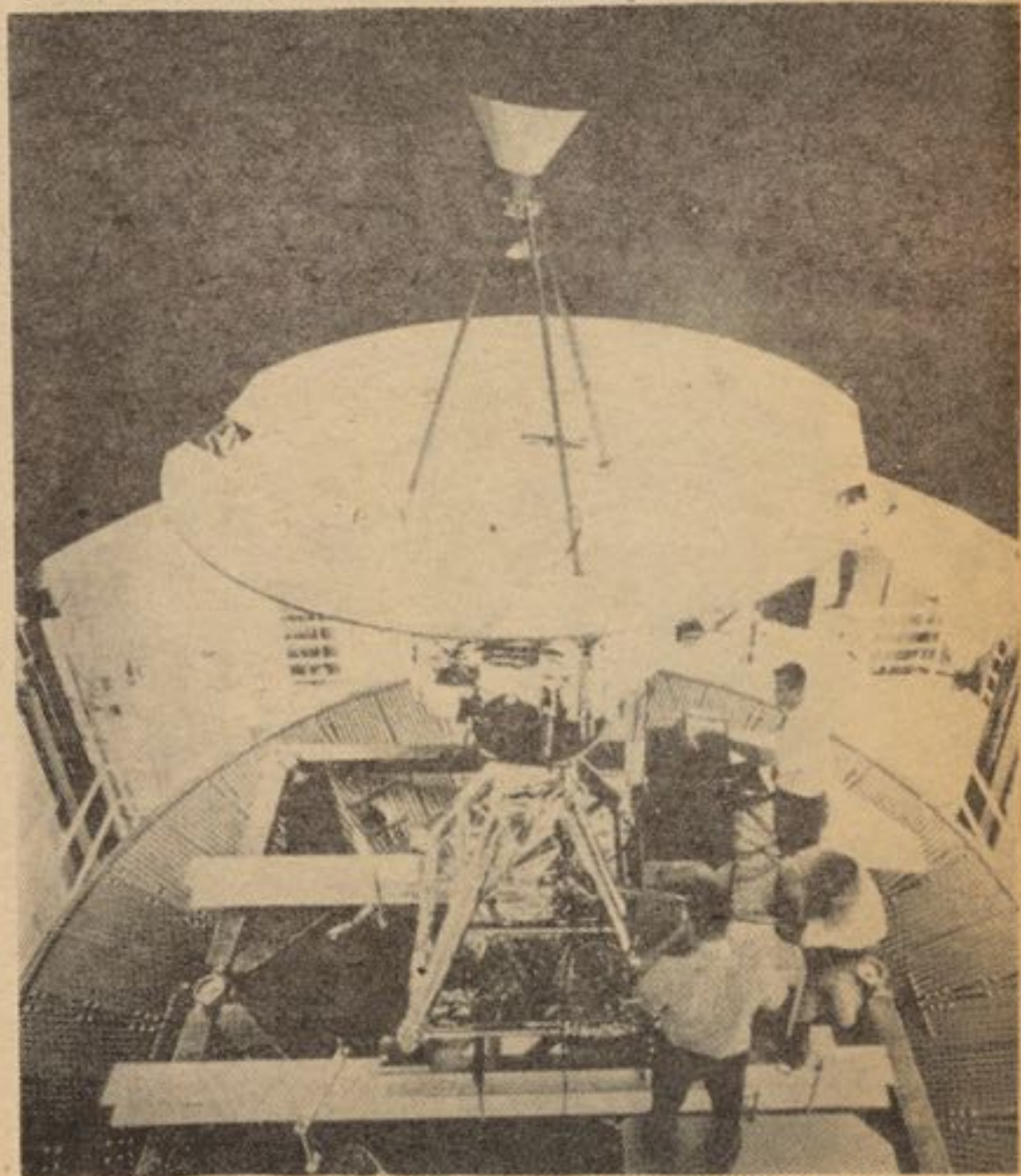
دشمشتری ستوری رانسپرل کیزی - لومړنی توغو نندی دغه ستوری ته د مسافرت په حال کې نندی

دشمشتری له دشمشکې څخه ۷۵۰ میلیون
کیلومتره فاصله لري

لسم پایونیر د ۲۱ میاشتني سفر نه وروسته
دشمشتری سیمې ته رسیږي.

پوهانو په دشمشتری کېنښی د هیدروجن هلیوم
اکسیجن، امونیاک او میتان د گاما زونو
د موجودیت اټکل کوي

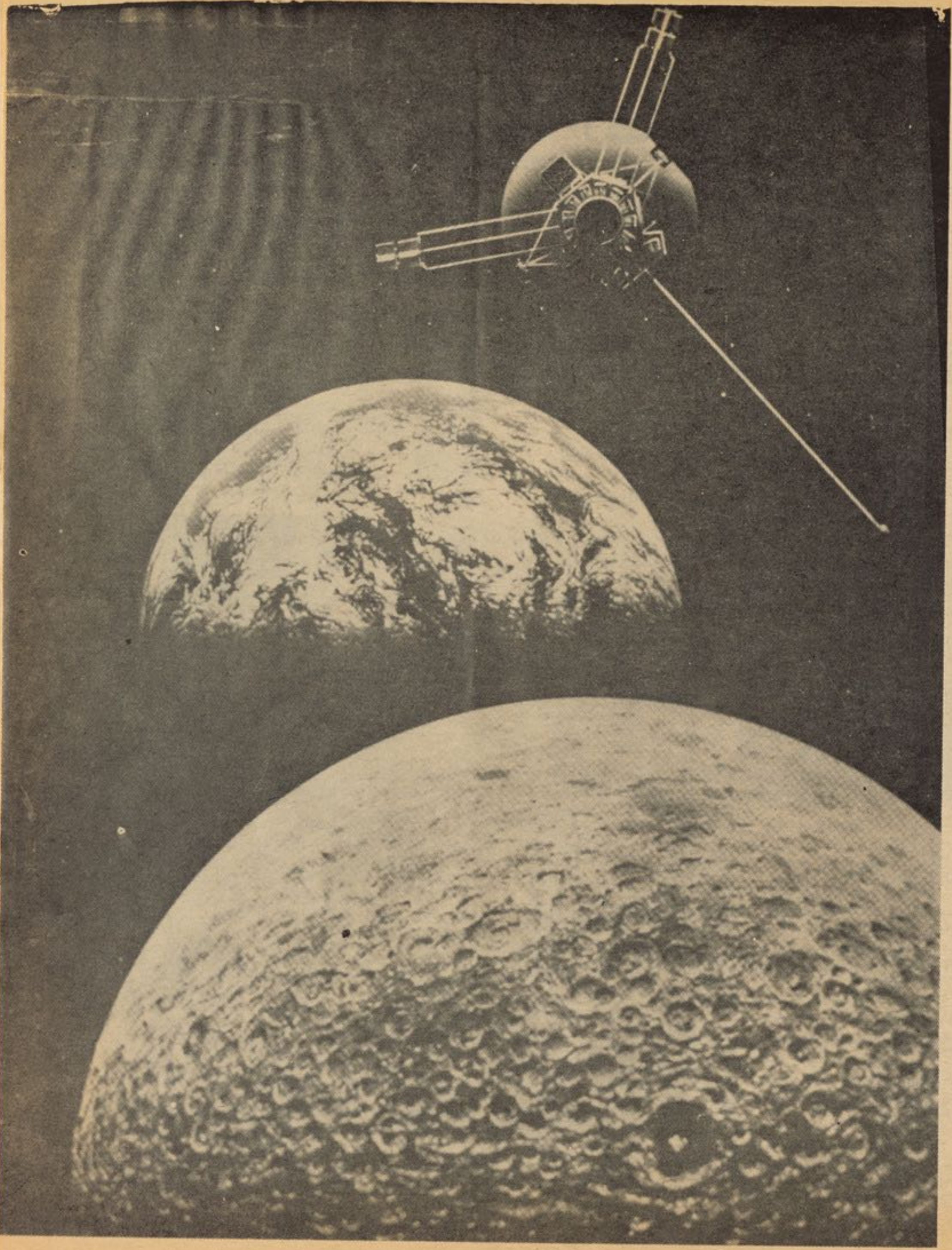
دشمشتری ستوری د مځکې په
۷۵۰ میلیون کیلو مترې واټن کېنښی
د فضا په پراخه لمن کېنښی د لمر
برشاو خوا خپلې څرخیدو ته دوام
ورکوي. کابلله د لومړي ځل دپاره
دشمشتری د دزرونو رنگونو سره



کالیفورنیا په فضا یی ازموینځی کېنښی دیو ولسم پایونیر توغونندی
ازمویل کیزی .
صفحه ۱۶

دراکت نوي پاستنی مرحله لسم
پایونیر په داسی سرعت سره فضاتو
وتوغاوو چه مثال یی تر اوسه د
بشر په لاس نه دی تولید شوی .
نوموړی توغونندی په یوه ساعت
کښی څه نا څه د ۵۰۰۰۰ کیلو مترو
په گړندیتوب چه د دشمشتری خواته
د تگ دپاره لازمه ده ، په یوولس
ساعته کېنښی د سپوږمې له مدار
څخه تیر شی .
حال دا چه د اپولو په وسیله دري
ورځی تیریدلی ترخوفضا نور دانو
ځانو نه سپوږمې ته رساوو . په
لومړی هغه کېنښی لسم پایونیر د
ورځی د ۷۵۰۰۰۰ کیلو مترو په
گړندیتوب د فضا خواته وړاندی ته .
دغه اوږد او پیچلی ماموریت ښایي
د ځینو نا معلومو خطرونو او پېښو
سره مخامخ شی .
د تیر کال د دویمې په لومړیو
وختو کېنښی د پایونیر توغو نندی دوږو
ستورو په کمر بند کېنښی د موجودو
کیمیاڼی خطرونو څخه تیر شی . دغه
کمر بند چه له آسمانی تیرولو د
شهاب ثاقب له وړو وړو ډبرو څخه ډک
دی او د مریخ او دشمشتری د مدار
تیرنځ د لمر شاو خوا ته کېنښل
شویدی .

دشمشتری چه په شمسی منظومه
کښی ډیر غټ ستوری دی ، د مځکې
په نسبت زر چنده لوی او اجرام یی
د شمسی منظومې د نورو ټولو
ستورو په نسبت دوه چنده دی .
اوس اوس د (لسم پایونیر) په
نامه یو فضایی توغونندی چه انسان
پکښی نشته او په علمی آلاتو مجهز
دی د دغه ستوری خوا ته وړاندی
ځی .
د ۱۹۷۳ کال له پای ته رسیدو
څخه پنځو کاله پلان سره سم
وی د پایونیر ما موریته به له ۱۲۰۰۰۰
کیلو متري واټن څخه د دشمشتری پر
شاو خوا په چور لیدو سره چه
څلور ورځی نیسي پای ته ورسیري .
د امریکې د فضایی علو مو اداره
(ناسا) هیله لری چه دغه ماموریت
په بری سر ته ورسیري او ددغه
ستوری دشمسی منظومې د خارجی
فضا اړکېشانو په باره کېنښی اطلاعات
او نوی علمی معلومات لاس ته
راشی .
دغه یو میاشتنی اوږد سفر د تیر
کال د مارچ په میاشت کېنښی د
ساترن د راکت په توغولو سره
چه دوهمه مرحله یی له دوو ماشینو
څخه ډبرات او ویتنی د مایع
هیدروجن دسون له موادو څخه
مرسته اخیستله ، شروع شوه .
د دشمشتری د ماموریت د سرته
رسولو د پاره د اطلس د دوو پوریز
راکت سره د جامد سون موادو یوه
بله مرحله هم زیاته شوه .



لسم پایو نیر په یوه ساعت کښی په ۷۵۰۰۰ کیلو- متره گرند یتوب سره دمشتري خواته درومی

مليون کاله هغه سره راغونډ کړو
یوازی دثانیی دزرمی پر خی مودی
دپاره یو ۷۵ واتی وړوکی خراغ
روښانو لاندی شی . ددغه ډول
فضایی ماموریتونو د سرته رسولو
دپاره به د ناسا فضایی شبکه چه په
ډیره پرمختللی مخابراتی تکنولوژی
مجهز ده او په کالیفورنیا، اسپانیا
آستر الیا او د افریقی په جنوب
کښی اډی لری ، خپل وروستی
قدرت په کارو اچوی .

د لمر انرژی مشتری ته نژدی
دومره کمزوری ده چه دپایو نیر
لمریزی بتری گانی نشی چار جولی
او به عوض کښی نوموړی توغوندی
ټوله ۱۴۰ واته برقی قوه له خپل
مرکزی جنرال توروانو څخه اخلی .

په لسم پایو نیر کښی ۳۰ کیلو
گرامه د علمی وسایلو دستگاوی
شته چه د هغوبه وسیله به د عکس
اخیستلو په گډون ۱۳ آزموینی
سرتنه ورسوی . عکاسی ته ورته
یوه دستگاه له مشتری څخه ۱۰
ډوله عکسونه او دنر یو فیتو
په مخ داسی علایم لیری چه پوهان
د کمپیوتر په وسیله هغه د عکس
په شکل منځ ته راوړی . دغه ډول
عکسونه د هغو عکسونو په نسبت
لس ځله روښانه دی چه له ځمکی
څخه اخیستل شویدی .

مهم ټکی دا دی چه نوموړی
عکسونه به له داسی مختلفو گوتونو
څخه واخیستل شی چه له ځمکی
څخه غیر ممکن دی .

پوهاند له کلونو څخه پروا او ازموینو
څخه وروسته لاتر اوسه د مشتری
په باره کښی زیات نه پوهیږی خو
هیله لری چه د پایو نیر د ماموریت
له لاری زیات اطلاعات پیدا کړی .
مشتری داوریڅو په یوه ټو ټه
کښی پیچل شویده ، سره د دی چه
د اوریڅو د پاسه د تودوخی اندازه
تر صفر لاندی څه د پاسه د سانتيگراد
۹۳ درجه ده احتمال لری چه تر
وریڅو لاندی داتمو سفیر په زور
کښی تودوخی د کوټی د تودوخی
په سطح کښی وی .

پاتی په ۶۶ مخ کی
ژوندون

کښی ۹۰۰ میلیون کیلو متره
لاړ وهلی وی .

په دغه صورت کښی د هغه
فاصله له ځمکی څخه دو مره ده چه
۴۵ دقیقې وخت نیسی چه له ځمکی
څخه راډیو یی مخابره واخلی . د
مړیخ کړی ته د راډیو یی پیغام د
رسیدو د پاره په ۸ دقیقو کښی او
سپوږمی ته د هغه د رسیدو دپاره
یوازی دو ثانیه په مقایسه سره
کیدای شی چه د مشتری دواتن
اندازه پیدا شی .

د پایو نیر کو می اته واتی نښی
چه له مشری څخه رارسین ی ،
دومره کمزوری دی چه که ۱۶

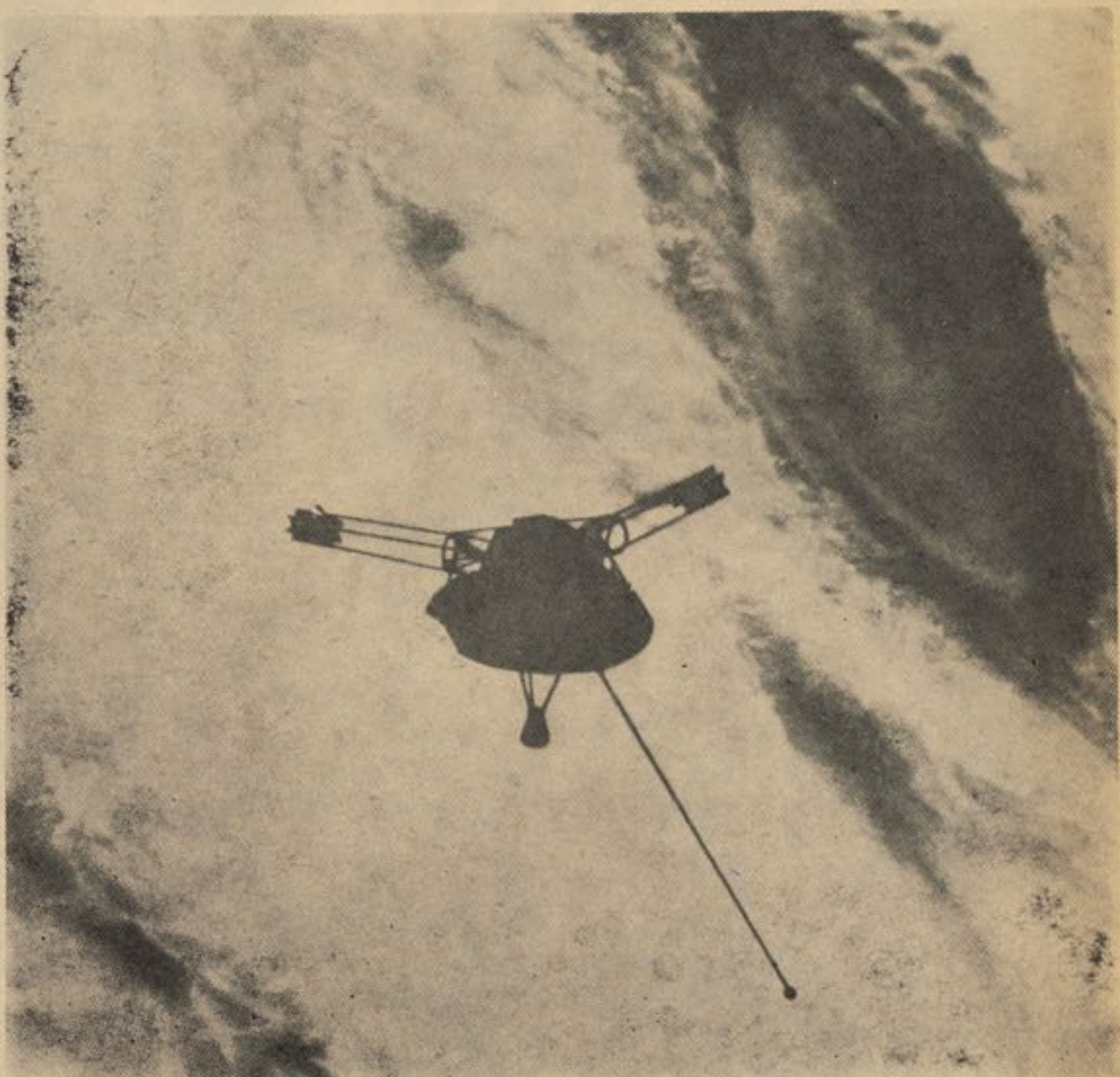
کښی اړو مرو باید له منځ څخه یی
تیر شی .

پایو نیر به دخپل مسافرت په
ترڅ کښی د دغه کمر بند په باب
زیات اوبه زېر ه پوری اطلاعات راغونډ
کړی .

بل خطر چه امکان لری مشتری ته
دتوغوندی د نژدی کیدو په وخت
هغه له کاره واچوی ، پخپله د دغه
ستوری وړانگی دی چه به تخمین
ډول د ځمکی د کمر بند د وړانگو
په نسبت یو میلیون ځله قوی ده .
کله چه پایو نیر مشتری ته رسیږی
دغه ۲۸۰ کیلویی توغوندی به له
کیپ کښی څخه په یوه منحنی

انجما د څخه جوړ شویدی چه لمر
او ستوری یی منځ ته راوړیدی
یا امکان لری دهغو سیمار اتوتوسی
وی چه پارچی پارچی شویدی .
ستوری پیژندونکی په دی بریالی
شویدی چه د ۱۷۷۶ شمېابونو مدار
کشف او محاسبه کړی .

خو بیا هم لازمه ده چه د شمېابونو
د کمر بند په باره کښی زیات اطلاعات
لاسه ته راوستل شی تر څو چه د
فضا ژور و ته سفرونه په ډاډه سرته
ورسیږی . له دی کبله چه نوموړی
کمر بند ډیر پلم دی نشی کیدای
چه هغه له پاسنیو یا ښکتنیو برخو
څخه پرېښودل شی او په نتیجه



دنقاش له نظره دلسم پایو نیر د توغوندی الو تنه د هغه بیضوی شکله او سور رنگه ټوټی د پاسه چه
۴۵۰۰۰ کیلو متره په ۱۲۰۰۰ کیلومتره مساحت کښی دمشتري دنیمی کړی په جنوبی برخه کښی څوړند
ده .

اشکر یز به مثل خندان و متبسم



اشکر یز جوان ز حمتکش و پر تلاشی است

آنوقت که دختری بنام ((ابتهسام)) گریه می‌کند پدری بنام ((اشکر یز)) سی خندان



احتیاج سادی انگیزه هر کاری است چه کار های بد و ناجایز و چه کار شمت و ثمر بخش

فامیل دردیا لوگ های صبحانه ، یامرد دهاتی در پروگرام زراعتی و یادداشتش میرزا قلم ویا در پروگرام اطفال و....

بهر حال با شنیدن آوازش هر کس تصویری از قیامه او نزد خود دارد ، بعضا او را آدم مسنی می پندارند که موهای شقیقه اش به سپیدی گزائیده .. یا بر حسب نقش او ویرا آدم ساده دل ، یا بسیار فهمیده و نصیحتگر و یا با دین نظر داشت تخلصش ویرا آدم غصه آلود و غمگینی بشمار می آورند ، اما همه این تصورات مقرون به حقیقت نیست در مورد او آنچه من فهمیدم برایتان تشریح میکنم ، او میانه قد است و بیست و شش سال دارد ، همیشه تبسمی بلب دارد



امان اشکر یز

اشکر یز همانطوریکه مثل همیشه لبخندی را بروی لبانش نشانه بود گفت :
- فقط پنج دقیقه بعد ... همی دیالوگه که ده استدیو ثبت کنم پیشت میایم و به سوال هایت جوات میتیم .

پانزده دقیقه بعد اشکر یز آمد ، من به ساعت نگاه کردم ، منظورم را فهمیده لبخندش به عقبه مبدل شد و گفت :

- عذرت میخوام ... مه گفتم پنج دقیقه ولی باید خودت میفهمیدی که یک دیالوگ ده دقیقه ای حداقل پانزده دقیقه وقت برای ثبت شدن لازم دارد ...

او مقابلم نشست تا به گفتگو آغاز کنیم . من از دلترمجمله جهت صحبت با اشکر یز به رادیو رفتم بودم .

اشکر یز را شنوندگان رادیو افغانستان می شناسند ، یا حداقل آوازش را می شناسند . آواز او آشناترین آواز هاست ، زیرا همه روزه بیش از چند بار بگوش میرسد ، یادداشتش مرد

و برخوردارش دوستانه است ، خیلی زحمتکش و پرتلاش است ، شغل اصلی او معلمی است بعد از فراغت از صنف سیزده اکادمی تربیه معلم شامل دارالمعلمین شده و فعلا در مکتب متوسطه بر بزمپرو دج ، به تدریس مدتی اشتغال دارد . معلمی را دوست دارد ، به همین جهت از زندگی فامیلی خود هم نهایت راضی است ، زیرا از شش هم معلم است . او میگوید :

- دیگران رانمیدانم ... ولی تاجائیکه در زندگی خودم تجربه کرده ام اگر زن و شوهر هر دو یک شغل داشته باشند خوشبخت تر بسر میبرند ، زیرا در دشان ، هدف شان و مشکل شان یکی است و بیشتر همدیگر را درک میکنند . از اشکر یز پرسیدم :
- از چه مدتی به اینطرف در رادیو کار میکنی ؟

بقیه در صفحه ۶۱



اشکر یز در میان اطفال لیکه در پروگرام اطفال رادیو سهیم دارند .

خدا حافظ

يك آرزو درسرا سر
زندگی مرگبار جان گیری
وجود داشت.

او میخواست پولیس شود
ماموران پولیس شهر
زادگاهش آرزو های او را
بر آورده ساختند و اکنون
تابوت پولیس ۷ساله را
بسوی قبرستان حمل
میکنند.

دکتوران معالج دیرجنبیدند وقتی معاینات شانرا
تکمیل کردند متوجه شدند که برای نجات زندگی جان
گیری نمیتوانند کاری انجام دهند

چون می دیدند که جان کوچک دیری زنده نمی ماند
و والدینش ازین ناحیه سخت ناراحتند آنها با جان
طرح دوستی ریختند....

جان گیری میخواست در بزرگی
یونیفورم پولیس بپوشد. اما
وقتی ۷ساله بود والدینش بیک
حقیقت تلخ و وحشتناکی پی بردند
و آن اینکه پسر شان بیش از یکی
دو سال دگر نمی توانست زنده
بماند.

اطباء در وجود طفل مرض سرطان
خون (لویزیمی) را تشخیص داده
بودند و حالا چندی پیش از اینکه
طفل هشتمین سال تولدش را جشن
بگیرد چشم از زندگی پوشید و
پولیسان ناحیه البانی محل تولدش
در ایالات نیویارک بزرگترین خواهش
این طفل را بر آورده ساختند.
ماموران پولیس از سر نوشت
غم انگیز جان گیری و از عشق
بزرگ او به مسلك پولیس شنیده
بودند. بصورت شوخی آمیز
ابتداء قبول کردند که لقب افتخاری
تورنی پولیس را به جان گیری
کوچک اعطاء کنند.

ماموران و کارکنان پولیس ناحیه
البانی باتسليم دادن سند تحریری
لقب افتخاری یکدست لباس یونیفورم
پولیس را که به مصرف خود
به قدو اندامش دوخته بودند بوی
تفویض کردند این يك روز غرور
آمیز در دوره کوتاهی جان گیری
بشمار می رفت.

همکاران جدید و بزرگ او همه
روزه غم او را میخوردند و تماس
شانرا بصورت مداوم با دادن نشانها
و مدال های افتخاری با تمهید یونیفورم
با جان گیری حفظ میکردند. در روز
های اخیر زندگی جان گیری
هزارها بارچه از اجناس و اشیاء

مربوطه به مسلك پولیس را جمع
کرده بود.



۱- يك منظره از تشييع جنازه جان كوچك تو سبط همكاران بزرگ او. ماموران پولیس در آخرین
همراهی تا گورستان به همکار کوچک شان افتخار بخشیدند و کلاه پولیسی او را روی تابوتش گذاشته
تاخانه خاک او را همراهی کردند.

پولیس کوچک!

وقتی جان گیری در گذشت جسد او را در يك تابوت سفید و كو چك جا دادند و ما موران پو لیس البانی جنازه راتابه گورستان پو نگر و ماریا نقل دادند در آنجا دو تن از پو لیسان بصورت افتخاری برگورش بهره دادند. همکاران پو لیس ۱ و از گرد و نواح جمع شدند بسیاری از آنها در لباس یونیفورم در تشییع جنازه اشتراك کردند زیرا آنها در سر و وظیفه بودند. معاون مامور نظمی «شیر یف محل» برسر قبر جان گیری در بیانیه که ایراد نمود گفت: « مابخاطری تا اینجا آمده ایم که او یکی از ما بود.» به روی تابوت کلاه کوچک یونیفورم او دیده میشود که ماموران به او اهدا کرده بودند.



جان باعث غرور همگان بود مادر و پدر و (نفر نشسته در سمت راست تصویر) سر جنت پو لیس دیده میشوند. دو ستان جان گیری هر روز از او خبر می گرفتند و از وقایع روز مره و اتفاقات تیکه رخ میداد به او قصه میکردند.

وقتی بزرگترین آرزوی او از طرف ما موران پو لیس برآورده شد جان کوچک یکبار احساس زندگی کرد: آنها به او يك دست لباس یونیفورم بخشیدند و لقب افتخاری تورنی پو لیس را به او اعطا کردند همکاران بزرگ بهترین دوستان او شدند.



وقتی جان گیری را برای معاینات طبی به کلینیک معرفی کردند، پس از انجام معاینات معلوم شد که وی بمرض مہلک سرطان خون (لویزیمی) بود و امکان نجات جان گیری میسر مبتلا می باشد. مرض بسیار پیشرفته بود و امکان نجات گیری میسر نبود و لهذا اطباء از معالجه اش مایوس شده به والدین جان اطلاع دادند که طفل شان نمی تواند دیر زنده بماند به این ترتیب دکتوران پس ۱ ز تکمیل معاینات از جان گیری دست بستند.

پنګيانک بازان ما از سفر چين باز گشتند

ع، اور مه

قرار گرفتيم که درين باره پنج مقابل سفر ورزشکا ران ما مسا بقه را به نفع خود به پا يان رسا نيد ندولي در سوم دور مسا بقه ما در مقابل ورزشکا رانی قرار گرفتيم که در فرجام باز ي مقام دوم را حاصل

دختران يود که از افغانستان تنها پسران جوان اشتراک ورزيده بودند بايد متذکر شد که در جمله ۸۶ کشور اشتراک کننده ازین تورنمنت تنها تيم افغانی متشکل از متعلمين صنوف مختلفه مکا تب بود، در



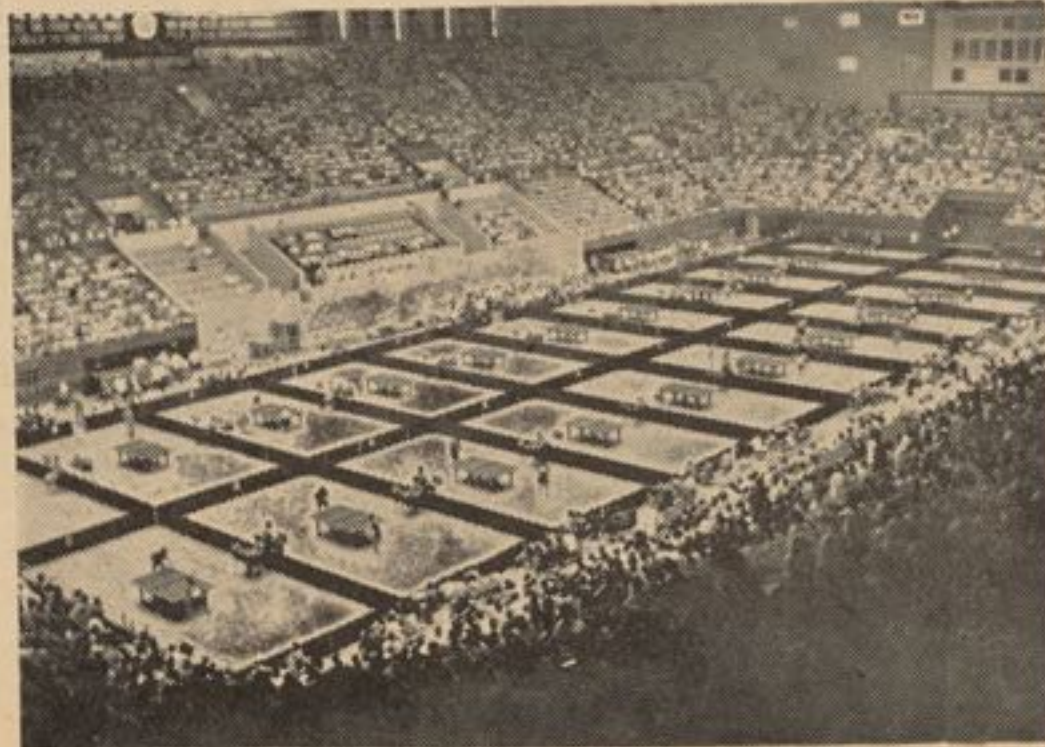
در روز افتتاح ورزشکاران رسم گذشت را اجرا کردند

اعضای هیئت جریان مسا بقات را طوری تشریح کردند که در دو جمنایوم بزرگ که یکی گنجایش هجده هزار نفر که در مرکز پیکنگ موقعیت داشت و دیگرش که گنجایش چارده هزار نفر و در پانزده کیلو متری شهر قرار داشت و بنام جمنایوم کارگری مشهور بود مسابقات جریان داشت.

در اولین دور مسا بقات تیم افغانی در مقابل ورزشکاران کشور زایری (کانگو کینشاسا) قرار گرفت که در نتیجه تیم افغانی پنج مقابل چار تیم زایری را شکست داد در دور دوم در مقابل کشور (کویت)

هیئت ده نفری تیم پینک پانک بازان افغانی به رهبری یو همنسل محمد حیدر رئیس تربیت بدنی وزارت معارف که برای اشتراک در تورنمنت منعقد پیکنگ اشتراک ورزيده بودند راجع به سفر خود به کشور دوست و همسایه شمال شرقی ماچین چین میگویند: تورنمنت پینک پانک که به اشتراک ۸۶ کشور از آسیا، افریقا و امریکا لاتین در شهر پیکنگ دایر شده بود در آن ۹۵۷ ورزشکار ازین سه قاره اشتراک ورزيده بودند، با هیئت افغانی یک نفر خبر نگار نیز موقع یافت تا مسا بقات جوانان افغانی را از نزدیک مشاهده کرده و آنچه ببیند به هموطنان عزیز مخصوصاً آنانیکه آرزو دارند دوش بدوش ورزشکاران جوان خود مسا بقات را دنبال کنند از طریق نشریات بازگو نماید.

هیئت افغانی فقط موقع پا بسا کشور چین گذاشتند که چند لحظه پیش به افتتاح مسا بقات نماند بود و بار سیدن آنها رادیو های جهان اعلام نمودند که (با رسیدن گروه ده نفری پینک پانک با زان افغانی تورنمنت پینک پانک با اشتراک ۸۶ کشور در پیکنگ افتتاح گردید).



قسمت داخلی ستدیوم که گنجایش ۱۸ هزار تماشاچی را دارد

ورزشکاران افغانی از دیوار بزرگ چین دیدن میکنند نمودند، این کشور عبارت از جمهوری دیموکراتیک کوریا شمالی است.

مسابقات درین تورنمنت متشکل از زنان، مردان، خردسالان و

از اینرو موفقیت شاگردان افغانی در برابر آنها که از نظر ورزش و از نگاه مسابقه موقف بین المللی داشته قابل ملاحظه و در خود تمجید است زیرا نه تنها در دو مسابقه غالب شدند بلکه در مسا بقات دیگر چنان درخشش نشان دارند که توجه ژورنالیستان کشور میزبان را جلب نموده و خوبی های مسا بقات شان را درج اخبار خود نمودند.

پنک پانک بازان افغانی با مقایسه دو سال گذشته فوق العاده بازی قناعت بخش نمودند، در اخیر مسابقات برای قهرمان اول، دوم و بقیه در صفحه ۶۰

د مینې و عدی

سخی انتظار

د مینې و عدی

کومه وعده دی مادروغ گنلی
کومه وعده دی په ر بنیتیا کړیده
«جهزه»
واقعا د مینې خوند په سوز او گداز
کښې نغمېتی، خومره بڼه دی چه د
وصل پر خای سپری دامید او غوښتنی
په درشل کښې شپې ورخی سبا کړی
او په همدی هلو خلو کښې خان
ستړی کړی، هغف ته درسیدو په
لاره کښې مختلفې لاری و لټوی،
هغه وکړی اود حرکت له برکته خپل
هدف ته ورسپړی .
زیار او زحمت ژوندون ته سا
پښی خو بیکاری او تنبلی د مرگ
یو بل نوم او تعبیر دی.
په حقیقت کښې همدغه «مینه» ده
چه دانسانی احساس په خو خید و
سره په ژوندانه کښې حرکت منځ
ته راوړی اود همدغی خو خید و تشخیص
«ژوند» دی اود ژوند څرنگوالی .
په مینه کښې دیپلټون لمبی دومره
خوند وری دی لکه چه دوصل لحظی
ته سپری له شوقه رپړدی په عشق
کښې سوز او نارامی د ومره کیف
لری لکه چه درباب په تارو نو او
سیمونو کښې د ساز کیفیت پروت
وی .
په مینه کښې وعدی وعدی ورکول
په تمه کیدل او دموعد وخت لپاره د
ثانیو شمیرل دومره لذت لری چه کله
ډیر سوز اوزیات انتظار نه سپری ته
ژبا راځی او کله بیا دراتلو په امیدي
دزیاتې خوشالی له امله کت کت له
خانه سره خاندی اود آشنا درا تلو
انتظار باسی .
خو همدغه انتظار ورته لوی نعمت

بریبسی نه چه دمغی خواب ورکولو
په خاطر د مایوسی خپیری په منځ
و خوری .
وگوریء دچا زړه پدی حالت نه
سوزی چه وایی :
چه کمی شپری کاشکی راغلی نه وای
دمایوسی نه انتظار لایته .
هوا دی کښې شک نشته چه په
وعدو بانندی وفا کول دباعز موخلکو
کاروی او کله چه دچاله خوی نه دغه
بخشش ، سزا جزا یادیدار و عده
وخی نوهغه پاید پر خای کړی مگر
دمینا نو په قانون کښې چه خا نته
خاصه دنیا لری اود مینې په دنیا کښې
هر قدم او هره لحظه دراز او اسرار
څخه ډکه ده دلته هم غواړی چه مینه
خپل مین په مختلفو اشکالو سره و
ازمایي ، امتحان یی کړی او وگوری
چه تر کومی اندازی پوری د سو ژ
طاقت لری او قربانی ته حاضر دی،
آیا دده مینه هسی په خبرو ده که
دعملی ناساز گاریو ، مشکلا تو او
سرتیر یو له عهدی څخه هم وتلی
شی او که نه ؟
پښتنی مینه لباسی نده، ظا هر
داری او فریبکاری څخه کرکه او
نفرت کوی بلکه پر حقائقو پانده ی
اعتقاد لری نه پر خامواو بی ارزښتو
لابو شاپو بانندی .
دوی همیشه پر خپلو وعده و بانندی
وفا کوی او هغسی وعده نه ورکوی
چه دامکان څخه لیری وی او پر خای
کول یی دومره ورته گران وی چه
بیا درواغجنه شی بلکه غواړی چه
په عین حال کښې حرف هم په مختلفو
شرائطو کښې واچوی او وگوری چه
درا تلو نکی ژوند، دزمانی سر و تودو

سره څنکه جوړښت کولی شی او
مینان هم پدی پوره باور لری چه
ددغو باغیر تو لطیفو جنسونو وفاداری
اوپه وعدو بانندی دریدل په حقیقت
کښې دومره قوی وی چه له سره
تیریری خو له خپلو وعدو څخه نشی
تیریدلی نو حق لری چه وایی :
دجینکو له خو په زار شم
چه وعده وکړی بیاپری کلکی وی مینه
معمولا وعدی دماز دیگر د ژپری
لمر په وخت کښې کله چه د جینکو
دوتلو اود گودر په غاړه د هو سیوپه
شاننی د مستو پیغلو د یو خای کیدو
موقع وی، تاکل کپیری ، یاداچه په
اوری کښې دغرمی په گرمه لحظه کښې
چه اکثره خلک په دیرو او بنونو کښې
ویده وی منل کپیری .
دوی یو بل سره دزړه راژ کوی
یو دبل له ملاقات نه سره رپړدی او
اکثره به اشارواو مخصوصو اداگانو
داسی ورو ورو خبری کوی چه حتی
سره تر سره کپیری .
چه ددیلن نصیب یی نه وی
یوه گوڅه کښې سره و پانندی
وروسته شینه
حتی یو بل سره په گو څه کښې
دمخامخ کیدو او په یوه مرموز ادا
کښې دزړه دحالاتو څرگند و نه هم
ممکن دی خو څومره افسوس کوی
چه هلته هم سره وړاندی ورو مننه
کپیری او نشی کولی چه دنورو خلکو
په منځ کښې دزړه خبری څرگند ی
کړی .
هوا دوی په دی باور لری چه مینه
باید پته وی، رسوا مینه در رسوا
خلکو کاروی اودا رویه ددوی لپاره
عار ...

ددوی دا مفکوره ډیره منلی او
ښاغلی ده چه وایی : هرڅه په پر ده
کښې خوند کوی نوڅنکه زیار باسی
چه تر آخره پوری حتی دو صال
تر شیبو پوری ددوی له راز نه څوک
خبر نشی همدغه وجه ده چه په مینه
کښې خوند پیدا کپیری د مینې له برکته
په ژوند کښې رنگین او واقعی لذتونه .
هرچاته لازمه ده چه پخپلو وعدو و
بانندی وفا وکړی ، دخپل شخصیت
په لوړتیا او پیا وړتیا کښې د خبرو
او عمل فاصله لنډه کړی، که چیری
داسی نه وی نو فرد د فرد په مقابل
کښې او همدارنکه فرد د اجتماع په
مقابل کښې خپل حیثیت لکه څنکه
چه دشخصیت دودی او ثبات لپاره
لازمه ده خپل اصلی مو جودیت نشی
ساتلی بلکه ورته لویه صدمه اوزیان
رسپړی .
دمینې په چارو کښې هم دزړه خبره
داده چه باید په تشو وعدو خو ک تیرنه
باسی بلکه پر هغی بانندی تمینگښت
او دریدل دباعزمو خلکو کار ی .
په مینه کښې دوعدی ور کولو
مختلف اړخونه پدی خولندو کښې
ښه انعکاس موندلی شی چه دنمونې
په توگه یی وړاندی کوی :
چه قسم خورم نه پوره کپیری
مینې دیار وعده خلاف دجهان کړمه
چه قسم وخورم بیایی مات کړم
دیار په مینه ماتوم ټول قسمونه
زما او ستا چه پری وعده وه
بیکا په هغه خای کښې اورولکیدنه .
وعده یی لنډه وه او ږده شوه
پدی وعدو به تر خو شپې سبا کومه

دنیای

دانش سرما شناسی با وجود اینکه تازه بوجود آمده ولی ساحه های زیاد علم را دربر گرفته است.



لابرا توار آز مایش

بزرگی را اشغال نموده است . طبق پیشبینی دانشمندان این عنصر میتواند در بعضی موارد جای ذغال سنگ را گرفته و تا اندازه خطرات آن را نیز از بین ببرد . ساده ترین راه وارزان ترین راه تولیدات اکسیژن، ناپتروژن آرگون این است که هوا را به مایع سرد گردانده دو باره آنرا (گرم) بسازیم تا اینکه از آن گاز های مختلف استحصال گردد . به این ترتیب میتوان به صورت ساده به گازهای مختلف دست یافت . بزرگترین خریداران این گازها فابریکه های فولادسازی که اکسیژن را برای پاک سازی فلز ذوب شده بکار می برند . همچنان صنایع تولید اغذیه برای سرد ساختن غذا ها از ناپتروژن برای بکار انداختن یخچال های بزرگ کار میگیرند . همچنان فابریکه های طیاره سازی و صنایع برقی نیز به گاز های یاد

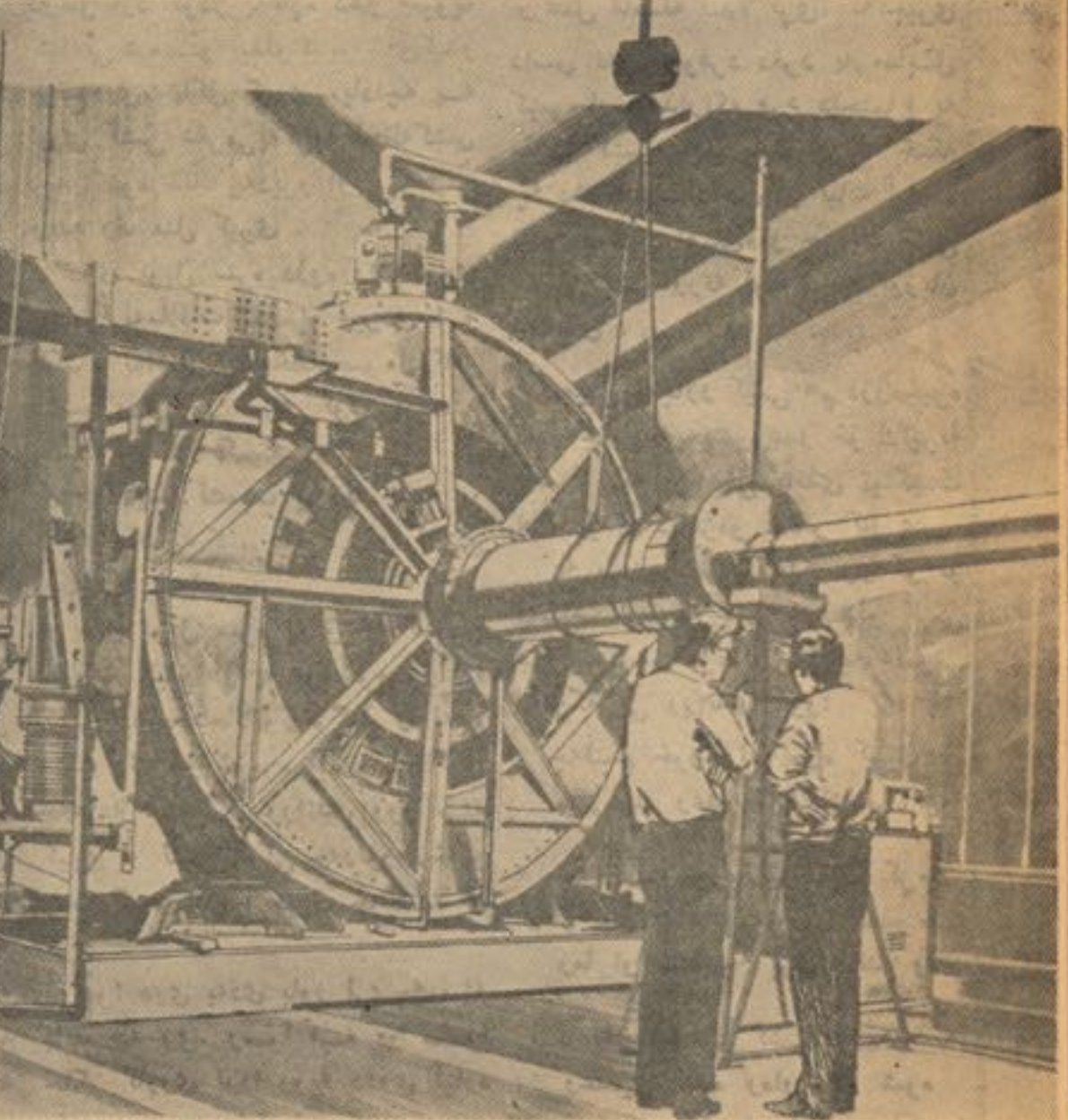
بازی می نماید . این دانش اکنون توانسته به وسایل علمی درجه سر مای را به وجود بیاورد که بر تاکنون تصررش زاعم ننموده است . در سال های اخیر ، دانشمندان با این شیوه توانسته اند تا گاز های چون اکسیژن ناپتروژن و هیلیم آن که برای نگهداری و فساد شدن اغزیه خیلی مورد ضرورت است به شکل مایع تبدیل کنند . امروز این دانش توانسته تا اندازه درجه صفر مطلق را که پایین تر از آن امکان ندارد بوجود آورد این درجه به صورت عمومی به منفی ۲۷۳٫۱۵ درجه سانتی گراد می رسد به این ترتیب بسیاری عناصر تحت سرمای مذکور از لحاظ جسمی تغییر شکل می دهد به صورت مثال اگر فلزات تحت سرمای شدید لایبراتور قرار گیرند مقاومت خود را بر علیه برقی دست داده و همه الکترون ها بخارج گسیل می دارد این پروسه جریان را بنام هدایت فوق العاده می کنند .

استفاده روزانه

ولین موتور فوق العاده برقی اکنون در بریتانیا بوجود آمده است . این ماشین میتواند نیروی بزرگی را با سرعت کم ، توسط بکار بردن شیوه سرمای فوق العاده که در مایع هلیوم غوطه داده شده ، بوجود آورد . کاوش برای یافتن درجه صفر مطلق زمینه را برای مایع ساختن سایر گاز ها آماده ساخته است . اندازه این ماشین نسبت به سایر موتور های تولید برق خیلی کمتر می باشد . به صورت مثال استفاده از گاز هیلیم در صنایع اکنون جای

سرد ترین نقطه زمین که تاکنون بشر به کشف آن موفق شده است قطب می باشد که سرمای آنجا می توان گفت حتی نفس انسان را یخ بزند ولی حتی همین سرمای شدید با سردی یی که اکنون به صورت مصنوعی در لایبراتور ها ایجاد

گردد ، قابل مقایسه نیست . این دانش که ایجاد گر سرمای فوق العاده است بنام (کریوژنیک) یادانش (سر ماشناسی) یاد می گردد . این ساحه دانش اکنون نقش از زشتمندی را در تکنولوژی معاصر



اکنون دستگاه های بزرگ برای ایجاد سرمای خارق العاده بوجود آمده است . صفحه ۲۴

پایین ترین درجه حرارت که تاکنون بشر میساخت
در قطبین بود، ولی اکنون دانش بشری این مرزها
را درهم نوردیده و سرمای خارق العاده را در لابراتوار
ها بمیان آورده است.

یخبندان



شدید ترین سرما در قطب

شده به شدت ضرورت دارند. به خصوص در این مورد گاز آرگون نقش اساسی را برعهده دارد. عده ای از دانشمندان «سرما شناسی» عقیده دارند که بعد از این دانش مذکور گستر دگی بیشتر پیدا نموده و یکی از گازهای مایع در هر روز میتواند محل استفاده پیدانماید. نایتروژن مایع برای استفاده در یخچال بیشتر پسندیده است زیرا به هیچ صورت به غذیه

ضرر وارد نمی کند صنایع تولید غدیه این مایع برای انجام ساختن ماهی، سبزی ها و گوشت خیلی استفاده شده و غذیه را برای مدت های زیاد بشکل اولی آن نگه می دارد.

جراحی مغز
سرد ساختن آرام این امکان را بوجود می آورد که مایعات چون خون و پلاسما را طوری منجمد بسازیم که به سرشت اساسی آن هیچگونه ضربه و لطمه وارد نشود. در بانک های خون اکنون نگهداری خون طوری صورت می گیرد که در بعضی موارد ضرر بزرگی به ذخیره خون وارد میکند. و لسی با بکار بردن شیوه جدید میتوان جلو هر گونه خرابی را در دستگاه های نگهداشت خون از بین برد. هم چنان از این شیوه میتوان برای نگهداری جلد انسان که برای جراحی مورد استفاده قرار میگیرد، کار گرفت.

هیلیموم که در سال ۱۸۶۸ کشف گردید نزد دانشمندان بحیث یک عنصر شاز و نادر بحساب میرفت ولی در سال ۱۹۰۸ دو دانشمندان امریکایی کشف نمودند که گاز طبیعی که در جاه های نفت وجود دارد میتواند بحیث یکی از غنی ترین منابع تولید هیلیموم بحساب آید.

جنگ جهانی دوم و بدنبال آن ضرورت برای بدست آوردن گاز سیک تر از هوا ولی غیر قابل انفجار برای پر کردن بالون ها حکومت آمریکا را مجبور ساخت تا ب فکر کشف گاز بدان صفت بپردازد. ولی تا زمانیکه کاشف بعمل آمد که میتوان از این عنصر برای پیوند کردن فلز المونیم و

بقیه در صفحه ۶۱



در لابراتوار سرما بصورت مصنوعی ایجاد میکنند.

عکس و مطلبها



یکمده از خوانندگان مجله ژوندون ضمن نامه هایی از بدت ها به اینطرف علاقمندی خود را به مطالب صفحه عکس ها و مطلبها ابراز نموده در ضمن گله ها می داشتند. بخصوص یکمده زیاد خوانندگان نوشته بودند که شما تا حال چندین مرتبه عکس ها و مطلب هایی در مورد سو فیبا لودن ، پرزیت باردو و سایر هنرمندان غربی و هندی که بقدر کافی معروف هستند به نشر سیرده اید ولی از سینمای شوروی و هنر متدان آن چیزی درین صفحه ندیدیم . روی همین اساس هفته گذشته بخش تان یک هنر مند شوروی را بنام الک ستروزیف معرفی نمودم و اینک درین شماره جهت افتخار ذوق آن عده از خوانندگان عزیزه معرفی مختصر چند هنر مند سینمای اتحاد شوروی می پردازیم . جلال نورانی

ادوارد ایژوتوف نویسنده و کارگردان روسی است. او در فیلم های « صحرای خاموش » در سال ۱۹۵۹ « رعد و برق شدید » در سال ۱۹۶۰ « اولین آزمایش » در سال ۱۹۶۱ « سلام اطفال عزیز » در ۱۹۶۲ « یخبندان » در سال ۱۹۶۵ « بیست و شش کمیسار باکین » در ۱۹۶۶



انا ستا سیا ویر تینسکایا انا ستا سیا ویر تینسکایا یکبار مسکو را بی پایان رسانیده در فیلم « یادبان های سرخ » بازی نمود . همچنان در ۱۹۶۱ در فیلم « انسان در الحیاتین » در سال ۱۹۶۴ در فیلم « هاملت » در سال ۱۹۶۶ در فیلم « جنگ و صلح » در سال ۱۹۶۸ در فیلم « انا کار لینا و در سال ۱۹۶۹ در فیلم « بندختی نیست » در سال ۱۹۷۰ در فیلم « عاشق » و در سال ۱۹۷۱ در فیلم « حادگه پلانیف » بازی نموده است .



ادوارد ایژوتوف

« برف های دوره » و « آزادی » در سال های ۷۱-۱۹۷۰ بازی کرده است . وی در فیلم های « بحر در آتش » - « خارج دریای سر خدی » « انجام عشق ها » در سال ۱۹۷۲ بازی نموده موفقیت خوبی در سینمای شوروی بدست آورده است .



گئورگی تارا تووکیس گئورگی تارا تووکیس آرتیست معروف شوروی است که برنده جایزه هنری شده است . او در « فیوز » در استند پوی فیلم برداری به تکمیل تحصیل هنری پرداخته است . او در فیلم های « صوفیه پروفسکایا » و « فراموش ناشده » در عهد و روشنی « در سال ۱۹۶۸ بازی نموده . همچنان در سال ۱۹۷۰ در فیلم « کبیر و جرم » اثر داستایوسکی بازی نموده است .



انا تولی سلو نیتسین

انا تولی سلو نیتسین انا تولی سلو نیتسین در فیلم های « در آتش » پیش نداشته در ۱۹۶۸ « آندره روبلیف » - « یک شانس از هزاره » در سال ۱۹۶۹ - و « صحرای لاجوردین » در سال ۱۹۷۱ بازی نموده است .

کورد یوردن هنر مند ۵۷ ساله که در عین حال از گلف بازان معروف است ، از زمان آغاز کار فیلم برداری فیلم « کمیسار » با همبازی زیبای خود اوشی کلاس یکجاده میشود . درین روز ها این دونفر با وجود تفاوت سن خیلی بهم صمیمی شده اند . اتفاقا درین فیلم صحنه هایی است که کورد یوردن باید گلف بازی کند ، آنهم با اوشی کلاس . و اوشی کلاس که خودش هم گلف باز خوب است نه تنها هنگام فیلم برداری بلکه سایر روز ها هم با یوردن ۵۷ ساله به گلف بازی می پردازد . منتقدن سینمایی پیشگویی کرده اند که فیلم کمیسار شاید فیلم پر فروش باشد .

ادوارد مار سویچ - مکتب تئاتر مسکو را بنام شبکین بیایان رسانیده و در فیلم های « پدران و پسران » اثر تورگنیف و « اتو شگاه » در سال ۱۹۵۹ « جنگ و صلح » اثر تولستوی در ۱۹۶۶ « خیمه سرخ » در ۱۹۷۰ « آواز سابق » و « دزدی » در سال ۱۹۷۱ بازی نموده است .



نا تالیا اریبا ساروا

نا تالیا اریبا ساروا نا تالیا اریبا ساروا آکتیویست دولتی سینما تو گرافی را بیایان رسانیده در فیلم های « اولین معلم » در سال ۱۹۶۶ - « ناتسکند شهر ناس » ۱۹۶۸ « جمیله افسر چنگیز ایتما توف در ۱۹۶۶ ، « شعر راجع به منشوک » و « در نزدیک جزیره » در سال ۱۹۷۰ « شب چهاردهم » در سال ۱۹۷۱ - بازی نموده است .



ادوارد مار سویچ

ماشین های برقی بوت پالش بجای برس و بوتل رنگ

انکشاف بوت پالش

پالش بوت يك کار دورانی بيش نيست

قيمت يك برس برقی در آلمان کمتر از ۱۹۸ مارک نمي باشد



های اتومات بوت پالش در دهلینو ما نصب کرده اند .
 قیمت يك برس برقی در آلمان کمتر از ۱۹۸ مارک میسر نیست مگر این ماشین زحمت يك انسان را که تمام روز کمرش را خم گرفته ، دو دسته بجان برتھامی چسبیده ، کم کرده است . رئیس کنونی آ.ای. گک تیلون کن وسازنده ماشین های بوت پالش در آلمان معتقد است که در خانواده ها پالش دادن بوت ها کار زن خانه می باشد و برای اینکه بتوانند با نظم بهتر و سرعت بیشتر به امور خانه رسیدگی کنند ، لهذا داشتن يك چنین ماشین بوت پالش یا برس مسهای برقی جزء لوازم ضروری خانه میباشد میداند همانطور یکه لوازمی مثل جاروب برقی ، و ظرفشویی برقی نیز مورد نیاز جدی خانواده ها میباشد .

این ماشین میتواند بوت های نسواری ، سیاه و سفید را رنگ کند .
 و مدارس و یونیورسیتی ها هم برای سهولت کار شاگردان و متعلمان و محصلان نیز ماشین

های از ۱۰ سال به بالا که صندوق بوت پالش را بایک تسمه به گردن می آویختند بصورت سیار درآمد ، آنها به روی خیابانها و کوچه ها با فریاد بوت پالش مشتری هارا بسوی خود جلب می کردند . این روش حتی امروز هم در کشور معمولی است چند سال پیش وقتی بازار ده افغانان از طرف بیاروالی شهر کابل تخریب گردید ، يك تعداد دو کان های چوبی تیبیک بصورت موقتی ساخته شد و در حدود بیش از ۳۰ پالش گر بوت در کنار هم شروع به کار کردند این نخستین باری بود که مردم متوجه اهمیت کار این صنف شدند .

بازار بوت پالش در کشور مامحود به يك صندوق چوبی محتوی چند بوتل رنگ و چند دانه برس میباشد . ابتدا بوت پالش بواسطه پینه دوزها



جعبه ای که محتوی وسایل کار است صورت می گرفت که در هر کجایه در زیر دوکان ها بساط کار شانرا که شامل يك صندوق يك چکش - يك قوتی خانه شکل محتوی چند قسم میخ می بود ، پهن میکردند . ضمناً یکی دو بوتل رنگ و ۳-۴ دانه برس را هم در کنار آن قرار میدادند . اما پس از این پیشه توسط سبطیجه



هرجا مشتری یالت ، دستگاه کار خود را پهن می کند
 شماره ۲۸ و ۲۹

هر نوع بوت پالش در وسط دوکان خود به روی چوکی که ۳۰ سانتی متر ارتفاع دارد نشسته ، مقابلش يك چوکی دیگر بسای نشستن مشتری گذاشته است . در وسط هر دو يك صندوقچه قرار دارد که مشتری پايش را روی آن می گذارد . و پالش بصورت توتو های برس شده قطعه کاغذ هارا به دوطرف بوت طوری قرار مید هد که پای و جوراب به رنگ آلوده نشود و آنگاه طرف چندی دقیقه کوتاه بوت هارا رنگ کرده حق الزحمه اش را که بین ۳ تا ۵ افغانی فی جوره بوت میباشد دریافت می دارد این شکل پشوت پالش در بسیاری از کشورهای آسیایی ، افریقا و حتی اروپایی تا امروز معمول است .
 اما در کشور های پیشرفته تغییراتی در آن آورده اند . و فابریکه ها و موسسات عموماً ما برای آنکه بوت های کارگران تمییز و پاک از گرد باشد به انکشاف وسایل بوت پالش رسیده اند .

چنانچه برس های برقی را جانشین پالش بوت توسط دست ساخته اند . بطور مثال در فابریکه تیلون کن آلمان که سامان و آلات برقی تولیدی این فابریکه در جهان شهرت دارد برای اینکه کار گرانش پا بوت های

کثیف و خاک آلود به محل کارشان وارد میشدند يك ماشین پالش بوت را اختراع کرده بصورت خود کار بوتها را در يك چشم بهم زدن تمییز میکند و به این ترتیب انکشاف بوت پالش سبب گردیده که اکنون خانواده ها هم در کنار یخچال ماشین رختشویی ، تلویزیون و وسایل برقی دیگر مانند ماشین ریش تراشی و برس دندان ، برق ، يك پایه ماشین بوت پالش برقی سیاه و سفید را رنگ کند

این ماشین میتواند بوت های نسواری ، هم در خانه های شان داشته باشند . در مکاتب



دربری از کشور ها بوت پالشها هم بازار جداگانه دارند

روزنامه ای بسوی تاریکیها

یادداشت از: لیلا-تنظیم از دیدبان

این شر بت عجیب هنوز سوزندگی خودش را دارد ، هنوز از حلق تا معده ام را به آتش می کشد ، اما در عوض گر مای ناشناخته ، در رگهایم میدود و بی خیالی و جودم را پر میکند . دیگر از نبودن عمه ناراحت نیستم و از تنها بودن و حشت نمی کنم . از خودم شگفت زده شده ام ، نه ترسی دارم و نه دلهره . دلم میخواهد بخندم ، دلم میخواهد آواز بخوانم . شاید دیگران هم مثل من شده اند ، حتماً شده اند . زنی که در کنار من نشسته است آهنگی را زمزمه میکند و زن دیگر با او همراهی میکند .

محسن خان چشمکی بطرف من میزند و بعد دستش را بطرف بوتلی میبرد که گلو گا هشی از مایع سرخ رنگ خالی شده است و هر شش گیلای را پر میکند . امتناع من در برابر دیگران فایده ندارد و من مثل اینکه افسون شده باشم . گیلای را میگیرم و مثل دیگران به لبانم نزدیک میکنم .

قطرات سرخ و سو زنده آن هنوز اذیت می کند اما مثل اول ، مثل گیلای اول ، بدخور و زجر دهنده نیست گذشت زمان دیگر برایم بی مفهوم شده است ، اما یاد سیما و نام سیما خواهرم ، مرا راحت نمی گذارد ، دلم میخواهد پرواز کنم و او را در آغوش بگیرم و سرور ویش را غرق بوسه کنم . اما ناگهان احساس میکنم که چشمانم بلبل میکند ، مثل اینست که هزاران شمع رنگ بر نك جلوم افروخته باشند . محسن خان و مهسا نا نشی پشت این شمعها ، پشت این رنگها گم شده اند . صدای موسیقی ، تندی فضای اتاق را انباشته است ، بنظر من می آید که عده وسط اتاق میرقصند . حالم بهم خورده است ،

میخواهم استفراغ کنم . بمشکل از جایم بلند میشوم . نمی توانم خودم را نگهدارم ، سرم گیج می رود ، دستم را به بازوی مبل تکیه می دهم ، میخواهم تعادلم را حفظ کنم ، اما زنی که وسط اتاق دور خودش می چرخد ، بی مهابا خودش را روی من می اندازد و هر دو روی فرش اتاق می غلتیم . اول خنده محسن خان بگوشم میرسد و بعد خنده دیگران . خنده ها کم کم اوج می گیرد و آنوقت به قهقهه مستانه مبدل می شود ، قهقهه که آدم را دیوانه میکند . من تلو تلو خود را سعی میکنم از جایم بلند شوم از همه چیز بدم آمده است ، حتی صدای موسیقی برایم نفرت انگیز شده است . هنوز یکقدم بر نداشته ام که دیگران کردم حلقه می زنند و با آهنگ موسیقی می رقصند ، سعی میکنند من هم در حلقه شان بیایم و من هم مثل ایشان پر قسم اما نمی توانم خودم را نگهدارم . محسن خان سرش را جلو می آورد و گونه ام را می بوسد ، بعد دستش را حلقه گردنم میکند ، دلم می خواهد مقا و مت کنم اما توانایی آنرا ندارم ، ناگهان استفراغ مجالم نمی دهد و آنچه را که خورده ام بیرون میریزم ، فکر میکنم فرش و قسمتی از لباسهای محسن خان را آلوده ساخته ام . دیگران می خندند و مسخره ام می کنند ، اما محسن خان دستم را می گیرد و با اینکه خودش نمی تواند روی پایش بند شود مرا از اتاق بیرون می برد . سیاهی و بیخبری می خواهد بر من غلبه کند . سرم را آهسته تکان می دهم تا از حال نروم . اما ناگهان چشمم سیاهی می رود و سرم روی سینه ام خم میشود و من دیگر چیزی نمی فهمم .

در اولین لحظاتی که چشمم را باز میکنم گیج و منگ چشم به اطراف میدوزم ، سرم بسختی درد میکند ،

مثل اینست که وزنه سنگینی را در سرم بسته باشند ، نمی توانم سرم و گردنم را حرکت بدهم . دهنم تلخ است و بدنم کوفته شده است و بند ، بند وجودم درد میکند . نگاهم اتاق را دور میزند ، هیچ چیز بنظرم آشنا نمی آید ، نه این تخت دو نفره و نه آن تا بلوئی که روبرویم آویخته است ، لباسی که در تنم است ، لباس خودم نیست ، پیراهنی است نازک و شیر چایی رنگ . درجایم نیم خیز میشوم ، همه چیز این اتاق بیگانه است و من با در و دیوار آن آشنایی ندارم . بسختی از تخت پایین می آیم ، می خواهم کسی را بیابم که مرا از این دگرگونی را بمن بگوید . با قدمهای لرزان بطرف در اتاق میزدم ، هنوز به در نزدیک نشده ام ، که در اتاق

باز میشود و بدن عمه در چهارچوب آن قالب میگردد . دیدن ناگهانی عمه تقریباً بسیاری چیزها را بیادم می آورد . خانه محسن خان را رفتن عمه را ، آمدن مهسانان و بالاخره آن شر بت بد خور و سرخرنک را و بعد حال و وضع خودم را که ناگهانی بهم خورد و بعد یکباره فکر و اندیشه و توانایی ام را از من گرفت . همه اینها خیلی زود از مغزم گذشت و همانطور که به گوشه تخت خواب تکیه داده ام از عمه می پرسم :

- عمه !

بایخیالی می پرسد :

- چه میگی ؟

- دیشب کجا بودی ؟ چطور شد که مرا گذاشتی و رفتی .

چینی به پیشانی من اندازد و میگوید :

- اگر من نمی رفتم « سیما » چطور

میشد ؟ دلت میخواست تنها در خانه بماند ؟

میگویم :

- نه . اما باید بمن می گفتی ، اگر گفته بودی با هم میرفتیم .

پوز خندی میزند :

- با هم میرفتیم ؟! خنده دار است ! اگر تو میرفتی ، محسن خان چطور می شد ؟

- محسن خان ؟ این چه ربطی به محسن خان دارد ؟

از چهارچوب در قدم بداخل اتاق می گزارد و میگوید :

- خوب فکر کن لیلا ! محسن خان مرا که دعوت نکرده بود .

با تعجب می پرسد :

- دعوت ؟ تو میگویی که محسن خان ما را دعوت کرده بود ؟

- مرا نه ، ترا !

- یعنی چه ؟

- یعنی اینکه ، تو دیشب خانه اش ماندی با دیگر مهمانش بودی و سر انجام هم در اتاق خودت و در بستر خودت خوابیدی .

خشم مثل اینکه دیوانه ام کرده باشد ، فریاد میزنم :

- عمه ! تو باید دیوانه شده باشی .

چین های پیشانی من روی هم می افتد و میگوید :

- لیلا ! مواظب باش ، اینجا

خانه محسن خان است و تو هیچ حقی اینجا نداری ، بهتر است

صدایت را از حد معمول بلند نکنی اصلاً بهتر است لباسهایت را

بپوشی که برویم خانه .

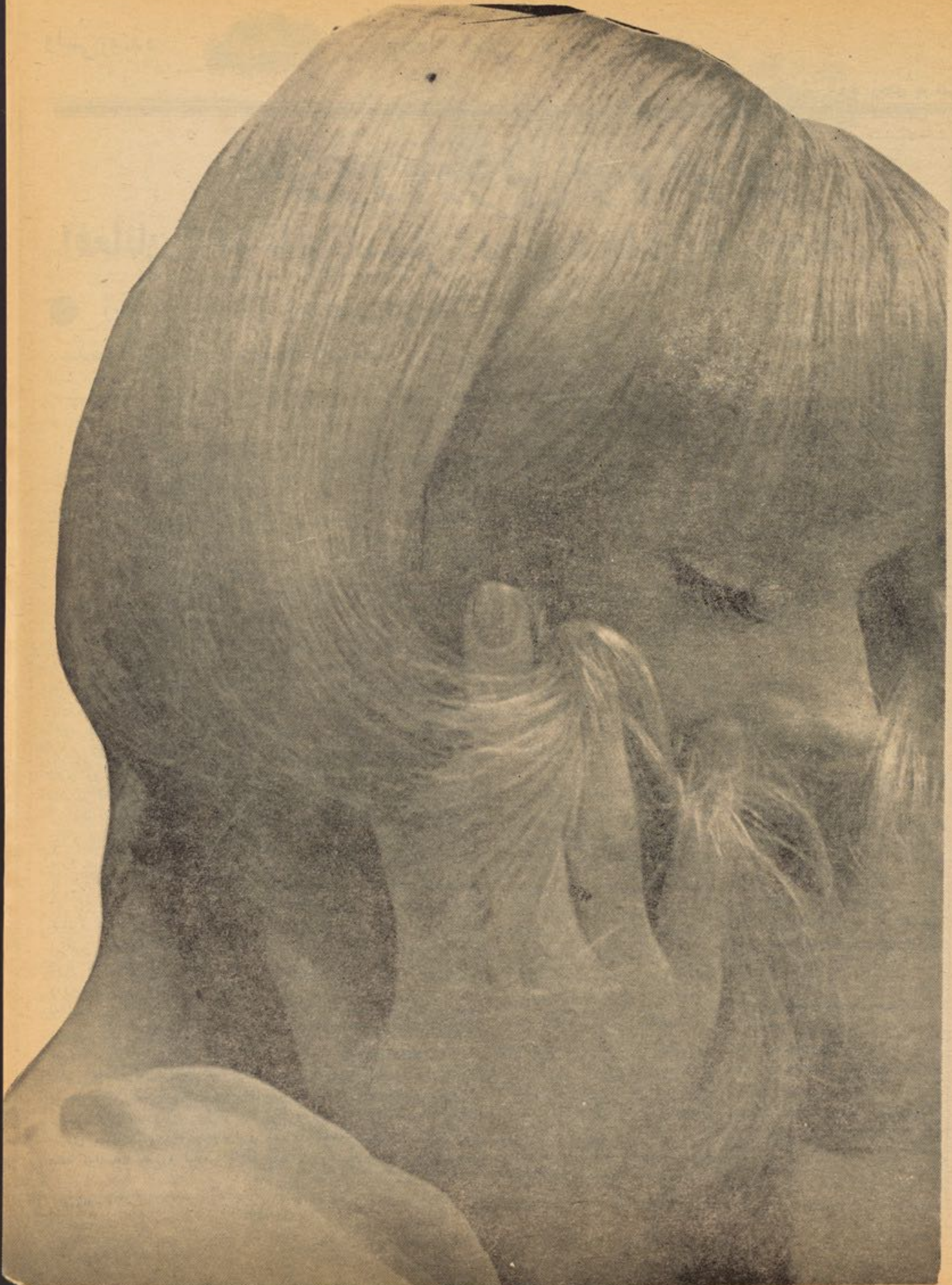
- لباسهایم را ...

حرفم را میخورم و متوجه پیراهن خواب شیر چایی رنگ میشوم که

تابند پاهایم را پوشانده است و بعد یک دفعه اشکهایم سرازیر می شود

و گریه مجالم نمی دهد .

تمام





ملی وروړولی او برابری افغانان له طبقاتی امتیاز او سره خاص تضادونه لری

● زموږ په عامیانه ژبه کښې دبی خایه
مدحو اوستاینو دپاره کلمات نشته

دپاره د متنوعو جامو داغوستلو په تر کیب شویوالقابوته چه مصنوعی برخه کښې راپیدا کړی و . او تقلبی جنبه به یی له لسه نیوه د دی ډول میلمستیا گانو د او زمونږ د گرانښت او درنښت د معاشرت دآدابو یسوازی د میلمنو روحیی په آزادی منفی اغیزه نه کړله بلکه میلمانه یی مجبورول چه ددوی دعادت او فطرت ته خلاف دتملق او چا پلوسی کلمی چه تمایز او تفوق رنگ یی درلود وواپی او یا غوږ ورته کښیږدی .

مردود اعزازی القاب اصلا د نورو خایونو څخه راغلی او زیاترو یی په هند کښې د مغلی پاچاهانو له دوری څخه سرایت کړی دی او که نه نو افغانانو د خپلو مشرانو دپاره یوازی د (بابا) او (مشر) القاب لرل.

پښتو ژبه چه د پاچاهانو له دربار څخه لری ساتل شوی ده یوازی ددغه راز القابو څخه ډیره پاکه ساتل شوی نه ده بلکه په مقابل کښې یی داسی کلمی هم

نشته چه د تملق او چا پلوسی رنگ ولری یعنی مونږ په پښتو ژبه کښې د بادار ، آقا ، چاکر خدمتگار دکلمو دمعنی دپاره الفاظنه لرو په هر

صورت دافغانی تملق لری بنسټ دورور ولی او برابری په اساساتو درول شوی دی او زموږ ملی کلتور له هر ډول تو پیر او امتیاز سره اساسی تضاد لری .

له پور تنیو حقا یقو څخه څرگند یری چه زمونږ ټولنه او ملی خویو نه د وروړولی او برابری د مغو اساسونو اود مننی جذب کولو دپاره زیات مساعد شرایط لری چه دافغانستان د خوان جمهوریت له ډیرو لوړو ملی اهدافو څخه بلل شوی دی .

دمدحی اوستاینودپاره تر تیبات نیول هغه وروستنی عوامل وو چه زمونږ په خلکو په بی رحمانه توگه تحمیلیدل .

که مونږ د خلکو عامیانه ژبی ته ملتفت شو دوی په خپلو عادی خبرو کښې داسی کلمی نه استعما لوی چه له هغه څخه دامتیاز او تفوق غوښتنی او یا د کپتري حساس څرگند شی .

له کوم یو فقر سره چه زمونږ عام نغنی کلتور مخامخ شوی دی هغه د مدحی کلمی دی ، له همدغه امله په خپل خان مینوعظمت طلبوواکمنو

د تاریخ په بیلو بیلو دورو کښې خپل مدا حان یا له نورو خایو څخه استخدام کړی دی او یا یی په مخصوص کسان روزلی دی .

په دی کښې شک نشته چه زمونږ له ژبو څخه د ځینو کلماتو

به تر کیب سره اعزازی القاب جوړیدل خو له دی کبله چه دغو لقبونو به د افغانی ټولنی له سپیڅلی کلتور سره اړیکې نه لرل دپاچاهانو د اقتدار د بدلون سره سم به له منځه تلل او ځای به یی نورو

کښې په مونږ باندی زمانی رټلی مودونه او خویو نه وزغمی . که له یوی خوا یی زمونږ له جسامت ذوق و سلیقی نه مخالف کالی راواغو ستل له بلی خوا یی زمونږ داجتماعی شرایطو نه خلاف عادتونه راباندی تحمیل کړل .

په داسی حال کښې چه زمونږ ټولنی د هیواد والو د عمومی تلقی له مخی اصراف تحریم کړی وو ځینو ممتازو قشرونو په ټولنه کښې د خپلو امتیازاتو د ټیټ دپاره د خپلی ټولنی د اجتماعی او اقتصادی مسا عدتو نواو شرایطو نو خلاف میلمستیا گانی کولی .

دی ډول حرام گرځول شو یو او حرام منل شویو اصرافونو او بی خایه لگښتو نو چه دغو میلمستیاگانو په شکل را څر گندیډلی دخپل بدعتی خصالت له مخی یو لړ نور یی خایه لگښتونه په هغو کسانو باندی تحمیلول چه د لوړی سویی په میلمستیا گانو کښې دگډون دپاره چمتو کیدل .

په میلمستیا گانو کښې گډون کوونکی ښځی تشویقول کیدلی چه د هری میلمستیا دپاره نوی او متنوعی جامی ولری او دغه کار د دوی میړونه مجبورول چه دخپلو اقتصاد دی کمزور تیا وو په څنگ کښې دخپلو میړمنو هغه اشتیاق تسکین کړی چه ناوړو شرایطو د هری میلمستیا

په زاړه رژیم کښې ما ډیر داسی کسان پیژندلی او لیدلی دی چه که به کله د لوړی سویی میلمستیا گانو ته بلل کیدل ، دوی په مودبانو توگه هغه رودلی اونه به ور تلل هغو کسانو چه په ممتازو میلمستیا گانو کښې جسورانه او بی پاکانه گډون یی په نوی ژوند کښې د اشتراک ، پر مختک او اجتماعی تحول معیارونه گټل په میلمستیاگانو کښې یی د دغه گروپ نه گډون یو ډول محجوبیت پاله اود دوی په باره کښې به یی داسی یو قضاوت کاوه چه گواکی په دوی کښې د پرمخ تک او تحول روحیه وژل شوی وه . له همدغه امله دپنډو مقلدینو له نظره دارتجاج تو ره ټاټبه په هغو کسانو هم لگول کیدل چه د خپلی ټولنی له ښکلو ممیزاتو سره یی علاقه لرله . خو له نیکمرغه په هیواد کښې د جمهورری نظام د لمر به راختلو سره د دی زمینه برابره شوه چه خلک ارتجعی او ارتقای حرکتونه دواقعی او پیژندل شویو معیارونو له مخی وپیژنی په وروستیو لسو کلو نو کښې دغرب له لوری په را الو تونکو بادوکښې دغریبی نړی د زاړه کلتور داسی دوری او گردونه ، خلی او خخلی راغلی چه زمونږ د بصیرت دسترگو په منځ کښې یی خیر نی سردی راپیدا کولی .

دی سیلی ته ورته جریانونو هڅه کوله چه په زړو لیلای جا مو



هزار و یک

-۴۳-

ها پنهان نمی ماند ، زیرا د یکر جامعه را در تاریکی باقی نمی ماند. جز دستگیری رشوه خواران ، قاچاقبران و خائنان می تواند زنگ خطری باشد برای آنهایی که ذهن آلوده و قلب ناپاک را از اجتماع دیروز تا هنوز با خود دارند، اکنون وقت آنست که خوب ها خوبتر شوند و بد ها خوب گردند ، زیرا با ادامه پستی و دنائت نه تنها معنا و ما دتاً متضرر و رسوا می- شوند و دست عدالت گلوی شانرا می فشارد ، بلکه نام و حیثیت خود را در میان مردم هم از دست می- دهند ، نام و حیثیتی که هرگز

نداشته اند و یا بدروغ داشته اند و بعد ازین با جبران گذشته میتوانند بدست آورند .
-۴۴-

باوجودیکه لایحه ای برای تکسی های شهر درست کرده اند طوریکه دیده میشود اکثراً مناقشات بین استفاده کننده گان و تکسی رانها صورت می گیرد و درین مناقشات لایحه مذکور نمی تواند بد رستی دعوی جا نیین را حل کند . اگر برای تکسی ها تکسی میتر تهیه و نصب شود و بعد لایحه بر اساس فی کیلو متر تعیین گردد ممکن است اینهمه جنجال بکلی مرفوع گردد .

فعلاً اضافه ستانی تکسی ران ها هنوز هم دوام دارد و ازین ناحیه مردم دچار مشکلات فراوانی هستند .

-۴۵-

شاعلی محمد نسیم از مکرو ریان نامه به نویسنده این صفحه فرستاده و تقاضا نموده بود مطلبی در باره موتر های سر ویس میکرو ریان بنویسیم . مو صوف مینویسد :
- لطفاً پیشنهاد کنید تا مو تر های سر ویس میکرو ریان منطقه مذکور را دور زده از پیشروی پل میکرو ریان گذشته دو باره به مسیر اصلی خود داخل شود .
برادر عزیز !

این مطلب را ماقبل در مجله نوشته ایم و اشخاص دیگری هم این پیشنهاد را بما ارسال نمودند . بودند که نشر گردید و شما می- توانید به شماره های قبلی مجله مراجعه کنید . باید علاوه کنم که درین مورد از طرف اهالی میکرو ریان یک عریضه دسته جمعی هم ترتیب شده بود که بمقام محترم ترا فیک و وزارت داخله تقدیم شد . اداره ترافیک وعده داده بود که این موضوع را مطالعه کند ، طوریکه یکی از اهالی میکرو ریان گفت : بعد از مطالعه اداره ترافیک این پیشنهاد را معقول تشخیص داده است و بزودی مو تر های سر ویس میکرو ریان ساحه مذکور را دور خواهد زد مشکل کار در اینست که یک قسمت کوچک سرک در نزدیکی پل میکرو ریان هنوز آماده عبور و مرور ترافیک نشده است ، هر گاه سرک مذکور درست شود ترافیک رانندگان سر ویس هارا مجبور خواهد ساخت که مسیر جدید را تعقیب کنند . فعلاً رفع این مشکل به عهده ریاست محترم شهرسازی و خانه سازی است هر گاه همان قسمت سرک درست شود پیشنهاد شما عملی خواهد شد .

این زمان بیشتر از هر وقت دیگر کشور ما به کار ، آنهم کار متداوم و توام با صداقت و پاکی نیاز دارد. متأسفانه هنوز هم اشخاصی پیدا میشوند که شیوه های نادرست سوء استفاده ها رشوه ستانی و حق تلفی را ترک نگفته تصور می کنند که هنوز هم میتوانند جیب و بغل خود را از پول حرام پر کنند . خوشبختانه حالا وضع مثل دیروز نیست . قاچاقبر ، رشوه ستان و سوء استفاده کننده ها رسوا میشوند و نقاب از چهره آنها برداشته شده حساب میدهند .

رژیم جمهوریت کار ثمر بخش میخواهد ، پاکی و صداقت میخواهد معلم شریف ، مامور پاک نفس ، تاجر با احساس و قانع ، کارگر زحمتکش و مستخدم کار دار می خواهد .

گرچه بهتر است بروی گذشته یک قلم خط سیاه کشیده از آن یاد نکنیم . گذشته که در آن تبعیض بود و حق کشی ، ظلم بود و فساد. چو کی های خوب ، پست های مهم ، بورس های تحصیلی و امتیازات عجیب و غریب برای آنهایی بود که آقا بودند ، آقا زاده بودند ، متملق و زرنک بودند ، ارتباطاتی داشتند و خویشاوندانی که از ایشان حمایت میکرد ، بسیار تصادفی و ندرتاً غریب زاده میتوانست بحق خود برسد . بیداد ملاکان حد و حصری نداشت ، جرایم مشهود شان نادیده گرفته میشد و بر اعمال پس فحیح و ناپاکیها پرده انداخته بنام مصونیت ... توسط منفعت شریکان از بازخواست نجات می یافتند .

حال در پرتو جمهوریت که بر سایه ها روشنی افکنده دیگر در سایه روشن اجتماع و در تاریکی ها خیانت ها و دستبرد ها و حق تلفی

فکاهی منقول

تشریحی

بس شهری

بیر مردی منتظر در ایستگاه موتوری از دور گردیدش پس بد در رسید آن موتر طنناز و لقا بیر مرد آهسته پیش آمده در پای راستش را نهاد در پایه دان تگرائش مردک چا بک سر شت امر چالانی به مو تر دان داد حرف (سلو) را زبانش می سرود رو بخریش چونکه شدت می گرفت بیرمرد از شدت زور و فشار از عرق پیراهنش مغروق آب مو تر اندر ایستگاهی شد فریب چونکه مو تر را قرار داد پیش شد شد بدر با مشکلاتی از عذاب گفت چشم تنگ مو تر دارست

لحظه هارا طی نمودی با نگاه انتظار از چشم او یکدم رسید تا دهد چند لحظه ای او را نسق ناشود داخل در آن دالان چسب پای دیگر را بند جایی بدان ساخت مردم را منظم هم چو خشت چون سواری دید باز فرمان داد یک دوتن را باز بسالا می نمود اذیتش چند لحظه مدت می گرفت دیگر اندر پیگوش بر شد قرار تنه اش از خستگی تا با خراب بیرمرد را هم چو وضعی بدعجیب مرحمی بر زخم آن دلریش شد غرغری کرد باز باناش از عذاب با سواری پر گشت یا پول مفت

(اثر سید اکبر فرهاد از قلعه فتح الله خان)

کوتاه و دلچسپ خواندنی

نبوغ شاعر

معروف است که امیر خسرو دهلوی شاعر بزرگ، همنسوز در عنفوان جوانی قرار داشت که یکی از دوستان پدرش از او خواست تاچنان د و بیتی بسراید که شامل کلمات :
موی بیغه - خربوزه و تیر باشد .

امیر خسرو فی‌البدیه این رباعی نغز را سرود و تقدیم دوست پدر خویش کرد :

هرموی که در دو زلف آن خوش صنم است

صد بیضه عنبرین بر آن موی ضم است

چون تیر مدان راست دلش را زیرا

چون خربزه دندانش درون شکم است

در اروپای غربی کدام زبان رایج است

درامورجاری بین کشور های جامعه اقتصادی اروپا زبان آلمانی از همه بیشتر مورد استفاده قرار میگیرد، گرچه درامور رسمی جامعه زبان فرانسه بیشتر بکار میرود . پس از یوستن انگلستان بجامه نامبرده ، زبان انگلیسی دومین زبان رایج شده است .
جامه اقتصادی اروپا شامل ۲۴۴ میلیون نفر جمعیت میگردد که، لاقلاً به ۱۴ زبان تکلم میکنند و مهمترین آنها بدینترتیب میباشند: آلمانی ۶۰ میلیون نفر، انگلیسی ۵۷ میلیون، ایتالیایی ۵۵ میلیون، فرانسه ۵۲ میلیون، هالندی ۱۹ میلیون، دانمارکی ۴۹ میلیون نفر، بر سوئیک ۱۲ میلیون نفر

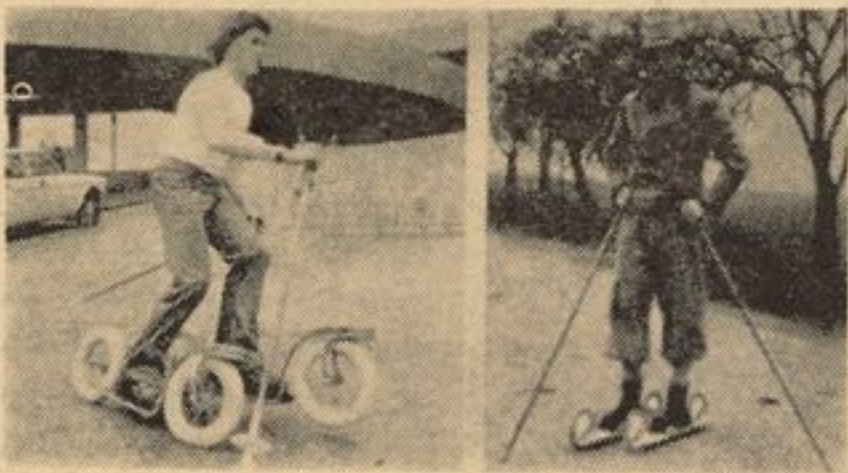
آشننگی السنه رایج درجامه اقتصادی اروپا بعلت وجود ۴ میلیون نفر کارگر خارجی از کشور های پرتگال، اسپانیا، یونان، ترکیه، یوگوسلاوی، الجزیره، مراکش و غیره بیشتر شده است . در سراسر اروپا یعنی از جبل الطارق تا اورال در حدود شصت زبان مادری تکلم میشود و بنابراین ، جامعه اقتصادی اروپا فقط با ۱۴ زبان رایج نسبتاً هم آهنگ است .

عکس جالب هفته



اندیشه پیری

پیشرفت چهل ساله



در یکی از شماره های گذشته خویش به نقل از یک مجله خارجی خبر عکس سکی بازی را نشر کردیم که از سکی عرابه دار استفاده میکند .
در همان مجله یکی از خوانندگان عکس چهل و یک سال پیش خود را بدفتر مجله فرستاده است که از چاپ هر دو عکس یک مقایسه مکمل و مجسم انکشاف صنعت سکی بازی صورت گرفته میتواند .
عکس سمت راست متعلق به سال ۱۹۳۲ است و عکس سمت چپ چند هفته پیش برداشته شده و معروف یک پیشرفت تختیکی فرستاده است که از چاپ هر دو عکس یک

یک میلیون و پنجصد هزار پست کارت در یک خانه



اخیراً مطبوعات جهان ، پیرامون یک کلکسیونر چکوسلواکی اطلاعاتی را نشر نموده اند که بسیار جالب است .

دکتر انونین کوچندا، از اهل بوچوویس و چکوسلواکیا در طول چهل سال اخیر توانسته است مجموعه ای از ۱۵۲۰۰۰۰ پست کارت را گرد آورد .

باید دقت شود که گردآوردن این مقدار پست کارت هفت تن وزن دارد و همچنان انبار آن در یک محل خالی از اشکال نیست .
امادکتور کوچندا چهار اتاق منزل خویش را برای گذاردن تخصص داده است .

این مجموعه به گروپ های مختلف از نظر

موضوع یعنی از نگاه جغرافیا، تاریخ، سپورت و امثال آن تقسیم شده است . طرفه اینکه پست کارت های این مجموعه از سراسر جهان میباشد . قدیمی ترین پست کارت این کلکسیون مربوط به سال ۱۸۸۶ میباشد که در روی آن کوهستانی نقش شده است .

بشر بعلت گاز زندگی بنا بودی تهدید میشود

«سرنوشت بشر نه در روی کره زمین ، بلکه از فراز کره زمین تعیین خواهد شد» :
دکتر ریتر رئیس انستیتوت جسد بد تحقیقات آنسفری باسختان مزبور سازمان نامبرده راگشود وی و یک تیم سفیدنفری از محققان بوسیله اشعه لازر، سوند های رادیویی و بالنها هواشناسی طی سالیان آتی انبوه ابر هارا مطالعه خواهند کرد تا تصویر جامعی از آلودگیهای هواشناسی از گازهای صنایع و اتومبیل هابست آورند .
دکتر ریتر موکدا توصیه مینماید که ، از اینگونه مراکز در همه نقاط جهان برپاشوند . زیرا طی دوده آئینه هوای کسره زمین در صورتی بگونه کنونی بجا خواهد ماند که ، تکنولوژیهای نوین برای نجات محیط زیست اختراع و بکار گرفته شوند . اگر آلودگی هوا بنحوه فعلی ادامه یابد، باعتقاد متخصصین ساکنان کره زمین بعد از دو نسل در معرض تهدید نابودی از «گاز زندگی» قرار خواهند داشت .

نامه لیلی

این نامه که هست چون پرندی
یعنی ز من حصار بسته
ای خا زن گنج آشنا یسی
ای خون تو داده کوه را رنگ
ای چشمه خضر ، در میا سی
ای از تو فتاده در جهان شور
ای رحم نکرده برتن خویش
ای ز خم که ملامت من
ای دل یوشای من نهاده
من دل بو فای تو سپرده
چونی و چگونگی ای ، چه سازی

از غمزه ای بدرد مندی
نزد یک تو ، ای نفس شکسته
عشق از تو گرفته رو شنا سی
سا کن شده چون عقیق در سنگ
پر وانه شمع صبحگاه سی
گوری دو سه کرده مو نس گور
واتش زده ای بخر من خویش
هم قافه کیا ست من
در معرض گفتگو فتاده
تو سر ز و فای من نبرده
من با تو ، تو با که عشق بازی

چون بخت تو در فراهم از تو
جفت توام ار چه طاقم از تو



میر هوتک

سیر هوتک

من ودل از غم بتان هر دو
هر دوشب تا سحر بگریه وآه
هر دو از غم چو موی گردیده
هر دو را رفته زندگی از یاد
هر دو حیران درد یک دیگر
هر دو گردیده بی سرو سامان

بی فرادیم و نا توان هر دو
عذر باناله و فغان هر دو
در تمنای آن میان هر دو
آمده از غمش بجان هر دو
هر دو بیتاب و نا توان هر دو
شده آوازه جفا ت هر دو

هر دو افغان گدای یک سر گوی
خالک بوس یک آستان هر دو

باده مد هوش

زهی باغ ، زهی باغ که بشکفت زیلا
زهی قدر ، زهی قدر تبارک و تعالی
زهی ملک وزهی مال، زهی حال وزهی حال
زهی پر و زهی بال، بر افلاک تجلی
زهی نارو زهی نور، زهی سرو زهی شور
زهی گو هر منشور و زهی پشت تولا
چه پیش آمد جان راکه پس انداخت جهانرا
بزن گردن آنرا که بگو ید که تسلی
کرا جزای زهینی و گر روح امینسی
چو آن حال ببینی بگو جل جلاله
فروپوش، فروپوش، نه بفروش، نه بفروش
تو بی باده مد هوش یکی لخته بیلا
(مولوی از کتاب : شمس تبریزی)

انگشت نما

تا اسیر شکن زلف دوتا گر دیدم
از فراق گل دیدارتو در گلشن دهر
در دل خویش خیال گداز ای سروسپی
عاقبت سوزش عشق تو مرا چنون کرد
در همه مرد وزن انگشت نما گردیدم

بی خبر از سرو ازگر دش با گردیدم
همدم بلبل پر شور و نوا گر دیدم
آنقدر نقش بیستم که فنا گردیدم

«مجنون شاه کابل»

چشم نیم مست

ای مثل چشم مست چشم فلک ندیده
دل زاشتیاق وصلت ازجان ملول گشته
صدباره خار هجرت در پای دل شکسته
جانا خیر نداری کین خسته فراقست
تادیده دید رویت سیلات شوق رانده
تا چشم نیم مست بر جان کمین کشاده
ای نوردیده دیده گرد جهان دویده

نقش خیال رویت بر لوح جان کشیده
جان در هوای مهبت از غم بلب رسیده
وز بوستان وصلت هرگز گسلی نچیده
دل رایگان بداده غم رابجان خریده
تادل گزیده مهبت از جان طمع پریده
هستم زبار هجران چون ابرویت خمیده
تادر جهان خوبی یاری چو تو گزیده

تا کلک صنع ایزد نقش وود بسته
چون تو فلک نهادی هرگز نیافریده

(جهان ملک)

مولوی

ناله نی

بشنو ازنی چون حکایت میکند
وز جدایی ها شکایت میکند
کز نیستان تما مرا بریده اند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دورماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم
جفت بد حالان و خو شحالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
وز درون من نجست اسرار من
سرمه از ناله من دور نیست
لیک چشم و گوش را آن نور نیست

خواستگاری

مردی بزرگ بینی، زنی را خواستگاری
میکرد، و در تعریف خود میگفت :
من مردم ، متحمل و بارکش .
زن گفت : راست میگویی اگر متحمل
و بارکش نبودی ، این بینی را چهل سال
نمی کشیدی لطائف الطوائف

رباعی های نغز

سیلاب غمت بلند و پستی نگذاشت
سودای تو هوشیار و هستی نگذاشت
آه از دل و دست تو، که یکدم، بقلط
دستی به دلی، دلی بدستی نگذاشت

امشب منم و صحبت آن سرو بلند
آن گوژ لیش چا شنئی داده بقند
ای شب اگرت هزار گاراست سرو!
ای صبح ، گرت هزار شادی است بخند!
«ابو سعید ابی الخیر»

سبیدی باغوز دهای کاج

کمپوزیتور ادوارد گریگ ایام خزان را در جنگلات نزدیک بترن سبیدی می نمود . شر شر برگها و سمارق به زیبایی جنگلات افزوده ، و مخصوصا جنگلات کوهی اطراف بحیره زیبایی آنها دوچندان نموده بود . در قصر جنگل آواز مدوجز آبهای بحری بگوش میرسید ، از اثر افزایش شدت رطوبت خزها وسعت پیدا میکردند . شاخه های درختان ، مانند گیسوان در ختران جوان تازمین آویزان گردیده بود

برعلاوه ، در جنگلات کوهی انعکاس آواز روحبخش مرغان مختلف شنیده می شد . آواز مقابل ، صرف ، انتظار آنرا داشت ، تابه هر گونه صدای روح پرورادی های دور دست جواب بدهد .

زمانی گریگ در جنگل بادخترکی ، که دارای دوچوتی بود ، مقابل شد با این دخترک - دختر یک جنگلیان بود ، که غوزه های درخت کاج را در سبیدی جمع مینمود .

خزان فرا رسیده بود ، اگر امکان میداشت که تمام طلاوعسل روی زمین راجع میگردد ، و از آن برگ های نازک و بیشمار تابه زده و میبردند ، بازم زیبایی و لطافت خود را مقابل برگهای زیبای جنگلات کوهی از دست داده و ناموزون جلوه مینمودند . به همه بهتر معلوم است ، برگهای خزانی آنقدر شفاف و لطیف اند ، که حتی از آواز چهچه و اهتراز بالهای پرندگان هم به رقص میآیند .

گریگ پرسید :
- دخترک اسم توجیست ؟
- دانگی پندرسن - دخترک آهسته ولزان پاسخ داد .

لرزش آواز او از ترس نبود ، بلکه از تصادف غیر متوقعه حیران شده بود . ممکن نبود که او بترسد ، زیرا چشمان گریگ از مهربانی خاصی نمایندگی می نمود .

- چه بدبختی - گریگ گفت - من هیچ چیز با خود ندارم تا بتویبخشم : نه ماهوشک مخملی - نه فیتة موئی و نه گدای مگی .
- گدای کهنه مادرم را بمن بخشیده اند - دخترک جواب داد . - یقوتی گدیگ چشم های خود را باز بسته می نمود ، اینطور !
دخترک آهسته آهسته چشمانش را بسته نمود . وقتیکه دوباره چشم هایش را باز کرد ، گریگ حس نمود ، که در حلقه چشمان سبیدی دارد دخترک اشعه برگهای طلایی منعکس گردیده است .

- و فعلا گدیگ با چشمان باز خواب رفته - دانگی باقیافه خمود و جمود افزوده - اشخاص بی خواب نارام دارند . پدرکلان هم تمام شب زجه میکشند **خروپف زده میگفت** .

- بشنو ، دانگی گریگ گفت - من فکری نمودم . یک شی مورد علاقه و ابتوتخته میدهم ، اما نه حالا ، ده سال بعد . از شنیدن جمله ده سال بعد ، دانگی حتی دستپایش را بهم میمالید .

- اوه ، چقدر دیر !
- میدانی ، من بوقت کافی ضرورت دارم تا آنرا بسازم .

- و این چطور چیز است ؟
- بعد آخواهی دانست .

دانگی باقیافه جدی پرسید :
- مگر شما به تمام زندگی خود میتوانید صرف چنددانه بازیچه بسازید ؟

گریگ که حواسش پرت شده بود ، بایی میلی اعتراف نمود :

- بلی ، نه ، اینطور نیست ، شاید من آنرا در طرف چندروز بسازم . اما این نوع تعایف را برای اطفال نمی سپارند . و من برای اشخاص بزرگ هدیه میدهم .

- من آنرا نمیشکنم ، - دانگی دو حالیکه باعجز میگفت و آستین گریگ را کش میکرد - و خرابش هم نمیکند . باز خواهی دید پدر کلانم قایق کوچک شیشه دارد ، که همیشه من خالک های آنرا پاک میکنم ، و دفعه هم خوردترین پرژه آنرا نشکسته ام .

- دانگی بکلی مرا بیچاره نمود - گریگ جملاتی را به دخترک میگفت ، که همیشه بزرگ سالان برای رهائی خویش ، در صورت لاجوبی ، برای اطفال میگویند :

- توهنوز خیلی کوچک استی ، و بسیار چیز هار امیدانی ، باید حوصله کردن را بیاموزی . و حالاسب رابده ، تو آنرا برده نمیتوانی . من ترا مشایعت میکنم ، و مادرت طول راه راجع به چیز دیگری حرف میزنی .

دانگی آهی کشیده سید را بطرفش دراز کرد . حقیقتا سید وزینی بود ، زیرا ، بر علاوه غوزه های کاج ، بطرف چپ آن زخهای صمغ لیس وجود داشت .

وقتیکه خانه جنگلیان از بالای درختان نمایان شد ، گریگ گفت :

- بلی ، حالا خود میتوانی به خانه بروی ، دانگی پندرسن . دوناووی اکثر دختران را با این اسم ، و اسم فامیلی یاد میکنند مانند تو اسم پدرت چیست ؟

- هاگتروپ - دانگی جواب داده و با عصبانیت طفلانه پرسید :

- لکن شما به منزل ، تشریف نمیبرید ؟ در خانه ماسرمیزی دست دوزی ، پشتک زرد و قایق شیشه وجود دارد . پدرکلانم به شما اجازه میدهد که آنرا بدست بگیرید .

- تشکر فعلا وقت ندارم . وداع کن ، دانگی ! گریگ موهای دخترک را نوازش داده و بطرف ساحل روان شد . دانگی با پیشانی چین خورده و نگاه های کودکانه او را مشایعت می نمود . سید رایک لبه معکم گرفته بود ، در حالیکه غوزه های کاج از آن ریخته میرفت .

من نوتة موزیک رامی نویسم - گریگ مصمم شد - امریکم که در صفحه اول آن این عنوان را بنویسند :

« دانگی پندرسن - دختر (هاگتروپ پندرسن) جنگلیان ، وقتیکه هجدمین بهار زندگی اش را جشن میگیرد » .

در برنگن تمام بصورت سابق بود . اشیائیکه آواز را بخود جذب مینمود ، مانند قالیچه ، بود توت و دوبرنم ، گریگ مدتی قبل ، تمام آنها را در یکجای محفوظی نگه داشته بود . از آن جمله صرف کوچ کهنه درجایش باقی بود .

که میتوانست ده نفر روی آن بنشینند ، و گریگ نخواست آنرا از نظر دور نماید .

نظریه گفته دوستان کمپوزیتور : خانه او مانند خانه گرمیست که در درخت زندگی میکند . خانه را صرف یک پیانو زینت می بخشید . اگر انسان با تصور و خیال شاعرانه همراه باشد ، در آن صورت میتواند در بین این دیوار های سفید آواز های سحرآمیزی را بشنود : غرش بادها بحری حرکات قهرانی و ظلمانی با حارباده دست شده و صاعوی را بر پا مینمودند ، مثل اینکه تبلیغ وحشیانه خود را به همه چاپخش میکند ، هکذا ، زمزمه دخترک که گدی گکلتاش را لولولو میگفت ، و امثال آن .

پیانو میتوانست راجع به همه چیز حرف بزند - درباره اولین روح بزرگ انسانی و عشق جاویدانی اش . پرده های سیاه و سفید زیر انگشتان گریگ گاهی بالا میرفتند و زمانی پائین می آمدند ، متاثر میگرددند ، میخندیدند ، طوفان وحشتناکی را تمثیل میکردند و دفعتا و بیکیارگی خاموش میشدند .

در حالیکه خاموشی در همه جا حکمفرما بود ، با آنهم برای یکمدت زیادی صرف یک پرده کوچک و نافرمان پیانو ناله میکشید ، مثلیکه زولوشکه از جور خواهر اش میگیرد .

گریگ وقتیکه پنجه های خود را از بالای پیانو بر میداشت ، بدقت گوش میداد تا آخرین دقایق آواز در کنج مطبخ ، در پیشگاه از زمان پیش چرچرک سکونت نموده است ، به گوش برسد .

سکوت همه جار فرا گرفته بود ، مثلکه تابه شماری آن بسیار دقیق صورت گرفته باشد ، قطرات آب از شیردهن قطره قطره میریزد - و دفعتا منجمد میشود . وقتیکه رانیتوان باز گردانید ، در باره چیز هائیکه فکر شده ، پس باید بدون تاخیر همه اش را انجام داد . گریگ در نوشتن موزیک ، برای دانگی پندرسن ، اضافه تر از یکماه وقت خود را وقف نمود .

زمستان شروع شد . دمه و غبار در تمام شهر پخش شده بود . کشتی های رنگ زده که از سفر طولانی ممالک مختلف بازگشته بودند در سنگر گاه بخواب رفتند ، بخار خفیفی رویشانرا میوشاند .

بزودی برف بارید . گریگ از پنجره اطاقش پانگنده های برف را تماشا میکرد ، از همه بیشتر درختائیکه از برف شکوفه ساوشده بود ، او را مجذوب ساخته بود .

طبا ، امکان پذیر نیست که موزیک را بزبان و کلمات ساده خویش تحویل نموده و آنرا تعریف نمائیم ، گرچه زبان ماغنی هم باشد . گریگ درباره عالیترین زیبایی و دلربائی یک دختر جوان و خوشبختی اونوشت .

اونوشت و در عالم خیال دید ، که دخترک با چشمان سبز و جذابش به دیدن اومی شتابد ، از خوشی نفسک زده و دستپایش را حمالیل گردن اومی نماید ، رخسار آتشین خود را بسرووی پر مو سفید او چسبانده و میگوید « تشکر ! » هنوز خودش هم نمیداند « بخاطر چه از او تشکر می نماید و ممنون احسان او گردیده است .

گریگ به دخترک میگوید -
« تو مانند آفتابی ، نسیم سحر ما ها ن رامانی ، در قلب تو گل سپید شکفته شده و وجود ترا ، سر تا قدم ، پر از عطر بهاری نموده

من زندگی را با مزایایش دیده ام . برای اینکه ترا گول زنند ، و زندگی را بقسم هیولائی معرفی نکنند ، همیشه به آن وا ینده اش امیدوار باش ، او عجیب و زیبا ست .

من بپریم ، اما حیات خود را با استعداد ها و اندوخته های تجاربتش وقف جوانان نموده ، همه چیز را با تمام قدرتش و بدون عوسس به آنها سپردم . ازین لحاظ من ، شاید ، حتی از تو خوشبخت تر باشم ، دانگی .

تو مانند شب های سفید سحر آمیزی - تو خوشبختی رامانی . توستیده شقی . از آواز تو قلب به تپش می آید .

بلی ، چیزها بیکه ترا احاطه میکنند ، چیزهائیکه به تو - و به چیزهائیکه تو تماس داری ، اشیائیکه ترا خوشبخت می نماید و ترا مجبور می سازد تا فکر کنی ، همه همه اش از تو نیکیست و سعادت من می شوند .

گریگ چه فکر کرد - طوری فکر کرد که درباره همه چیز موزیک نواخت درین آنسا اوحس نمود که کدام کسی مخفیانه گوش داده و موزیک او رامی شنود . حتی او پیش بینی نموده که این عادت را کمی دارد . اینها - پرندگان زنبور خور بالای درختان بودند ، ملاحظائیکه از بندر بحری آمده و هوا خوری میکردند ، دویی که در جوار منزلش سکونت داشت ، چرچر کبک درین محل اقامت گزیده بود ، برفیکه از طبقات بلند آسمان پائین می آمد و وزولو شکا با پیراهن پیته اش بود . هر کدام آنها طوری می شنوید - بهمان قسمیکه حس می نمودند .

پرنده های زنبور خور بکلی خا موش و ساکت بودند ، اما روحا نارام معلوم می شدند و میتر سیدند که مبادا شاخه شکسته و آواز روح بخش پیانو را برهم زند .

ملاحظائیکه برای هوا خوری آمده بودند ، بالای پته های زینه نشسته و مشغول ستایش بودند .

دویی گوزبشت چشم های قرمز ش را مالش داده و سر خود را با تال موزیک یکجا می چپانید .

چرچرک از طریق بخاری کاشی دیواری پائین آمده و از گوشه بخاری متوجه فعالیت های گریگ بود .

برفیکه می بارید بهوا معلق استاده شده تاظنین آبهای را بشنود ، که از خانه گریگ مانند جو بیچه سرکشیده بود . وزو لو شکا متبسمانه بطرف زمین میدید . نزدیک پاهای برهنه اش گشش های بلوری گذارته شده که به اثر تماس آنها با یکدیگر آواز گیرائی بلندشد ، که آواز اکورد های پیانو را همراهی میکرد

این شنوندگان ، نظر به اشخاصیکه مؤدبانه به تیاتر آمده و مؤدبانه در قطار های جو کسی

جامیگیرند، بهتر تراز آنها زحمات گر یکدرا
بنظر قدر نگریده و به آن اهمیت بزرگی را قایل
می شدند

زمانیکه داگنی مکتب را به پایان رسانید ،
عجده ساله بود .

به این مناسبت پدرش او را نزد خواهر
خود ماگدا به مهمانی فرستاده و به او توصیه
نمود : (دخترک را که پدرش با چوتی های
پورو غلواش ، هنوز دخترک کوچکی بیش نمی
شمرد) بگذار دنیا را ببیند که چه قسم است ،
و با زندگی مردم آشنا شود ، در ضمن تفریح
کمی شادمانی نماید .

چه کسی میداند ، که در آینده چه به انتظار
داگنی خواهد بود ؟ امکان دارد یک شوهر
پاک و دوست داشتنی ، اما کمی مسک ،
نصیحتش شود ؟ و یا خودش در دهکده در
غرقه وظیفه فرو شنندگی را خواهد داشت ، و یا
در یکی از وفاتر پراز دهام گشتی ها در شهر
بزرگ مشغول کار خواهد شد ؟

عنه ما گدا در دستگاه خیاطی تیاتر وظیفه

خیاطی داشت ، شوهر او نیلس نیز در همین
تیاتر بحیث سلمانی ایفای وظیفه می نمود .
اطلاق گو چیکه تعلق به تیاتر داشت ، این
جفت در آن زندگی می نمودند . از پنجره اطلاق
در اولین بر خورد بپرق های رنگا رنگ گشتی
ها ، خلیج و مجسمه ایسن بنظر می خورد .

شیبور گشتیها تمام روز از پنجره شهید همیشه
نیلس به شناختن این اصوات آنقدر آشنائی
داشت که قرار گرفته خودش بدون سهو و خطا
میتواند تشخیص بدهد که کدام شخص
گشتی را بوق می زند - مثلا «فورد ترنتی»
از گو پشپا کن ، «سراینده اسکا تلندی» از گلا
گوویا ، زاننا اولک ، از پوردو .

در اطلاق عمه ماگدا اشیا زیادی که مربوط
به تیاتر بود وجود داشت : پارچه های حریر
ابریشمی ، تکه های جالی ، فیه ، سرانه و
کلاه های شاپوه که با پرهای رنگین تزئین
گردیده و نماینده اروار گذشته است ، شال
کولی ها ، موهای مصنوعی سفید ، شمشیر ،
بوت های نقره و امثال آنها .

عکسها بکه از مجلات و جرابید مختلف قطع

شده و بدیوار نصب گردیده بود ، مانند سوار
کاران زمان لودوویک چهارده ، زیبا رویا ن
ملبس با پارچه های قیمتی ، قهرمانان تاریخ
زنان روسی با پیراهن های بی آستین ، ملوانان
آراسته با تاجیکه از برگ های بلوط ترتیب شده
بود به آن زیبایی خاصی می بخشید .

یک زینت جراحی راه راه این اطلاق وصل
می نمود . این راهرو وزینت رنگ طلائی شده
وازهمن رهگذر بوی وارنس و رنگ عابرین
را تکلیف میداد .

داگنی همیشه به تیاتر می رفت ، و این رایک
مشغولیت سرگرم کننده می پنداشت . اما بعد
از ختم درام تاپاری از شب نمی خوابید ، و حتی
یگان وقت در بستر خواب هم زار زار گریسته

و دست بر نمیداشت . این وضع عمه ماگدا
را بحراس می انداخت و همیشه داگنی را
دلجوئی میداد . ماگدا میگفت : واقعاتیکه بروی
ستیز نمایش داده می شود ، نباید آنرا گور
کورانه قبول نمود . اما نیلس او را «جفلکار»
خطاب نموده میگفت ، که ، برعکس ، به تمام
چیز های تیاتر باید عقیده داشته باشی ، اگر

تمام مردم بانوهم فکرمی بودند ، هیچگاه به
تیاتر علاقه پیدا نمیکردند .
عمه ماگدا برای تائید گفتار خود ایسن را
تسک گرفته میگفت ، که باید انسان برای
تغیر و تنوع تفریح در کنسرت ها برود .
نیلس نظریه او را تصدیق نموده گفت :

«موزیک آینه نبوغ - و او دوست داشت
نادر موقع گفتار خود از عقاید عالی ، اما میبیم
پیروی نماید . درباره داگنی چنین اظهار عقیده
نمود : او شباهت به اولین برخورد با کورد
بیانو دارد . نیلس بازمه افزود : ماگدا شیخ
ساحره است که بالای مردم حکومت می نماید ،
زیرا او لباسهای تیاتر را می دوزد ، آیا کسی
است که نداند ، هر دفعه که آنها ن خود را به
لباس جدیدی می آرایند بکلی تغییر قیافه می
نمایند ، در آن صورت می بینیم که ، عین اکتور
در روز قاتل قبیعی پیش نبود ، امروز یک
عاشق پر شور و آتشین است ، فردا مشله و
مجلس آرای درباری خواهد شد ، پس فردا
شاه ، و روز دیگر قهرمان ملی خواهد بود .

بقیه در صفحه ۶۲



سړ اووی نظر

دکوم زړه سره چه ستا غمونه هل شی
 باور مکره چه هغه زړه به بیابل شی
 مینه گل نه ده چه وخت سره فنا شی
 آشنا! غه که موسموونه دی بدل شی
 راژدی شه چه خوانی دوته لومړی کرم
 چیری نه چه له نظره دی اوربل شی
 خوبه وروسته لکه مرددوسی ناختم
 خدای دی وگری په لیمودی زما پل شی
 تصوری راته گانی پوتی گل کورل
 درقیب په مخ می ستا دفع تسلی دی
 لایلا پرېده سرتنگ اوپرنگ چه نوی مودی
 دا دولی انداز دی خیردی که شبل دی
 ستاله مړای حیا ناک نظره جار شم
 چه دوست دزړه په خونهراشی گل شی
 (دوست)

ژبا سترگی

داسی اثر ناکي دجا سترگی دی
 دا دحیا یا دحیا سترگی دی
 مادهغو سترگو نه قربان کړسړ
 تل چه په آسمان دسبا سترگی دی
 خنگه دی ناپوهه چه بی مری گنې
 دا خو دمړگو نیو دوا سترگی دی
 تومبی په بویوغش سلسل هوسی
 چپ شه گنسی بلا سترگی دی
 راشه چه دسترگو زما پاکسی شی
 او شوی مودی تاته زما سترگی دی
 داچه دزړه گوتی خوږه وراڼه ده
 شونډی دجا؟ کرتباه. سترگی دی
 مرغلری ستا دنظر زار شمسه
 یاری د کشمالی جدا سترگی دی
 وبه بی اقرار خوژبه بی نشته دی
 بی ژبی جازانه دتا سترگی دی
 خنگه به زړگی که ددلیا نه پت
 تل دستندر په ژبا سترگی دی
 (سمندر)

آرزو

معلومیږی ستا دسترگو له غمزو
 چه بی مرگ دتیره تیغدی داپیرزو
 ستادسترگو دباپوترمنخ حیران یم
 یومی وژنی په سره اوربل په نیزو
 هومره بڼه دی خال اوخط راسره وکړل
 چه راویر کبم له اوره په اغزو
 ستادزنی په آرزو کبسی مخلق تریغ شو
 دزقوم په خیر د قندوله کوزو
 چه دی زه په تش لیده وخم له عقله
 خه حاجت دزیاتی زور دستیزو
 دښه مخ په واصلانوبه خه حال وی
 چه بی وواژه حمید تشی آرزو
 (حمید)

زړه په لته لایو دښی

په زړه به لویه تیره کیردم
 داستاله لوری به بی وروورو صبرومه
 پر زړه می ته بانسی می لوری
 کلنی کبسی کرشم ماشومان کرارومه
 پر زړه می دیردی ارمانوسه
 پوره به نشی زه به توری خاوری شه
 په زړه می ستا دجفا غر دی
 په ورمی کبسی به ښیرادرتی کومه
 په زړه می نرمی گوتی کیس ده
 که دسترسام په تبه پروت یم روغ به شه

لیونی د ښینی

دښینی لیونی یم نورسامان کله پریردم
 دحسین پسی کرشم ټول جهان کله پریردم
 دحسین پسی کرشم ټول جهان کله پریردم
 آشنا خنی چاریرم رقیبان کله پریردم
 دخیل چمن گلونه زه پریشان کله پریردم
 زه لخره نیستی کرم لقبیران کله پریردم
 دخیل زړه په حرم کبسی زه بتان کله پریردم
 دخیال په وزرونو الوزم آسمان کله پریردم
 خواخوری دپښتون یم بختانی په پښتو لغواکبسی
 دمال و سرنه تیریم خو افغان کله پریردم
 (عبداله)

خواب را کړه!

په آینه کبسی دی کتلی دی که نه
 دواړه وروخی دی لپندی باه دی غشی
 کله کله چه دی سروشو نپوتی گوری
 ای زاهده پر هیزگاره! خواب را کړه
 چه رقیب سره ترغاره جانان ناست وی
 کله کله چه سلام کوی په سترگو
 دا چه ته ورته حلال وایسی زاهده
 آلیسی طور رواکه ناروا دی
 خیلی سترگی دی لپندی دی که نه
 عاشقان دی پری وپشتلی دی که نه
 ورته شونډی چا چپلسی دی که نه
 سره شرابدی چیری چپلسی دی که نه
 پت دی خان سره ژپلی دی که نه
 په ژبا کبسی دی خندلی دی که نه
 په رښتیا وودی گتلی دی که نه
 سوگند ونه دی خورلی دی که نه
 (بیرگهر)

ساقی ته

دساقی لاس کبسی شراب دی
 دخندا دی که دغم دی
 چه دسوز اوکه د ساز دی
 د مستی که د ما تم دی

ساقی سترگی مهربانی
 خوری کوی په ستم دی
 دساقی شونډ و مد غوشو
 کبسی خیالونه دگرم دی
 دا تپوس له مانه مه کړه
 چه دا ډیر دی اوکه کم دی

دا نشه هم د صنم ده
 دا شراب هم د صنم دی
 میخانه هم د صنم ده
 ستا نه هم د صنم دی
 زه بی چنمه ستا په نوم
 د ژوندون که د عدم دی

جام په سرسره سجدی یم
 یوه قطره د خمار غواړم
 ددلدار وصال به کیږی
 زه تش خیال ددلدار غواړم
 (لغنی خان غنی)

گرفتار دتوروزلفو

میخوک مه شه گرفتار د تورو زلفو
 مه اسپر شه په کفار د تورو زلفو
 هم په شان دتورو زلفو به پریشان وی
 هرچه کاندی انتظار د تورو زلفو
 دمحشر عالم به شه رنگ به قرار وی
 شوک به شه غواړی قرار د تورو زلفو
 خوچه صبح دقیامت دمیده نشی
 ورخ به نشی شب تار دتورو زلفو
 مگر شمع دسپین مخ شی بانندی بله
 گنه نشته نورانوار د تورو زلفو
 تازبه تارکه د عاشق دزړگی خونه
 چه حلقه شی تازبه تار د تورو زلفو
 چه تمام جهان بی نیشی دی به دام کبسی
 شه به کاندی شوک انکار د تورو زلفو
 زه له کومه یو کمند به سرو کاپم
 کمندونه دی هزار د تورو زلفو
 په تندی دمحتسب که دره ماته
 چه پری راشی دره مار د تورو زلفو
 هومره زړونه بی پیلسی په هر تار دی
 چه تسبیح کړو خدای زنا دتورو زلفو
 ملک دهند اودجیشی وایه خیر کړه
 چه پیدا شه شپریار دتورو زلفو
 هیڅ دمه بی ددم گروپه دم نشی
 چه خوپلی وی ښامار د تورو زلفو
 ښامارانو غوندی گرشی په کنجوتو
 نشی هیڅ په زړه کبسی ډار د تورو زلفو
 که بل مار چپچل په لاس یا پښو کاندی
 په زړه خوږه لکوی مار دتورو زلفو
 درحمان تر قلم مښک او عنبر اوری
 چه آغاز بی کړو اشعار د تورو زلفو
 درحمان پاپاه



زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانش هنادی توسط ماما پش ناصر بقتل میرسد. دختر کوچکش مدتی بعد از خانه پدری میگریزد و دو باره بشهر بخانه مامور مرکز که سابقا آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را بداند سرنوشت شوم کشانده انتقام بکشد و برای همین منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را باوی برهم میزند و خود در یکی از خانه های مربوط بیک فامیل ثروتمند استخدام میگردد و سرانجام بمنزل انجنیر مدکور بحیث خادمه راه مییابد و در صد تطبیق نقشه انتقامجویانه خود بر می آید، اما رفته رفته نوعی احساس اورا در خود میپیچید و در گیرودار این احساس بر از تناقض آراش خود را از دست میدهد.

آهنک شادون

چه رابطه ای میتواند مرابا با غبان پیوند دهد. اگر تو مرا آزاد بگذاری راساً خواهم رفت و در او لین قطار خواهم نشست و اگر برای آقا یم تکلیف عاید نمی شد ازوی خواهش میکردم تا خودش مرا در واگونی بنشانند و بهر شهری که می خواهد بفرستد، زیرا من میخواهم درجایی حیات بسر ببرم که بتوانم عفت و شرف خویش را حفظ نمایم. این عفت و شرفی که هرگز از دست نرفته است... و لو آقا یم هر نوع اندیشه و گمانی درین زمینه داشته باشد.

(بقیه در صفحه ۶۱)

سابقه ما بهانه جویی میکند، اما در جریان صحبت آهسته آهسته آرامش خود را از دست داد و به پارچه از خشم و غضب مبدل گردید و همانطور قدم میزد و آتش خشم از چشمانش شراره میکشید و به زحمت میتوانست خویشتن را نگاهدارد.

من کاملاً مثل گذشته که انواع خشونت و ملامت و خشم و خشنودیش را تحمل میکردم، این بار هم تحمل و آراش خود را از دست ندادم و باخونسردی گفتم:

— برای تو باکی ندارد! راه مرا آزاد بگذار و بعدا خواهی فهمید که

نشینی او را به چه نحوی تعبیر میکردند.

آنروز با ظاهری آرام و مطمئن بمنزل قدم گذاشت و همانطور بیکه ز نزد رفته بود با تبسمی ملیح رو برویم توقف کرد و پرسید:

— تو هنوز در اینجا هستی، مگر من هنگام رفتن از خانه نگفته بودم که پس از برگشت در اینجا نیستی؟! — بلی، تو باین شرط از من جدا شدی که دیگر بآرم نبینی، اما باغبان خود را دستور دادی تا جلو را بگیرد و مانع رفتنم گردد.

— این را که میگوید؟ با غبان دروغ میگوید، من فکر میکنم که شاید او سخت علاقمند است تا تو در اینجا باقی بمانی و توان تحمل دوریت را ندارد، که میداند، شاید باقی ماندن در اینجا و داشتن رابطه باوی برای خودت ناخوشایند نباشد، چه، او بود که ترا برای من معرفی کرد، محل اقامتت را نشان داد و ترا درین منزل آورد. پس معلوم میشود که من آدمی احمقم که این باغبان فریب داده و خانه ام را مرکز هوا و هوس خویش ساخته است و تو از من اعراض نداری و خود را در پرت بخاطر دفاع از شرف و حفظ عفت نیستی، زیرا عفت و شرف ات خیلی قبل ازین است، حتی قبل از آنکه باین خانه قدم بگذاری از دست رفته است. تو عفت و شرف خود را در راه که از دست داده ای؟ در راه این باغبان که دوستش میداری و طبعاً او هم ترا دوست میدارد.

در لحظاتی که بسخن آغاز کرد آرام و مطمئن بود و من ترسیدی نداشتم که برای تجدید خصوصیت

دیگر ازین احساس که در بدوام بمن نیروی مقاومت میبخشید، و یا وادارم میساخت تا او را بر انگیزم و در هوسش افکنم و سپس خویشتن داری نمایم و اقناع بعمل آورم، مایوس گردیده بودم و با اینکه نزدیک بود مایوس گردم زیرا قبلاً احساس میکردم آنجوان را نیاز مندی بسوی من میکشاند و مرا نیز مانند سایر دختران برای خود میخواست اما اقناع و خویشتن داریم بحرص و علاقمندی وی افزوده و توجهش را بیشتر بسویم معطوف داشته است بدون آنکه خود را فریبدهم بارها از خود می پرسیدم:

— آیا میتوانی باور کنی که هوس شهوت آلود وی به عشق مبدل شده باشد؟

اما حالا کاملاً متیقنم که او مرا دوست نمیدارد و هرگز دوست نخواهد داشت، او دیگر مرا نمیخواهد، بلکه می خواهد در وجود من دشمن متعمر و سرکشی را از پا در آورد، بنا بران باید با او زور آزمایی نمایم و خصوصاً متشرباروشی خصمانه پاسخ گویم.

اگر میخواستم بگریزم، چقدر آسان بود، اما علاقه داشتم خانه را همانطور آزاد و علناً ترک بگویم.

که میداند! شاید میل نداشتم آنجا را ترک بگویم، گرچه این احساس برای خودم هم کاملاً مفهوم نشده بود. او دیگر یکجا بافرار رسیدن شام بخانه بر میگشت و تمام شب را بر خلاف گذشته بدون آنکه دوستان خود را بپذیرد و یا مشغول گفتگو شود، در خانه سپری میکرد. معلوم نبود دوستانش این گوشه



تا اینجا داستان :

گفتار مأمور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از
الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب
مایتلند پیر که مرد موزی است میباید . رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می
خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد ، اما ایلابنت خواهر رای
از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود . و بدید ن
مایتلند پیر رفته خوا هش می نماید مقرر برادرش را قطع نکنند اما مایتلند
تقاضای او را رد مینماید - ایلامایوسانه باجانسن اتاق ما یتلند
راترک میکند.

سردی بانقلاب بقیه

ایلا بترس سوال کرد.

سدر دفتر کدام اتفاق بدی رخ
نداده است ؟

نه من به دفاتر اورجوع کرده کار
وبارش را تفتیشی کردم . حسابات
همه سر میخورد دفتر کسه تابه
آخرین پول جواب می گوید و صحیح

است واضح بگویم که او هرگز از
کسه دزدی نمیکند لاقلا از کیسه
مایتلند . نزد ما این کار را تاکنون نه
کرده است اما یک موضوع دیگر را
باید یاد آوری کنم . اونام خود را
تغییر داده و در نایت برایت به اسم
رایموند لاستر معرفی است من بر

حسب اتفاق متوجه این مطلب شدم
واژ او پرسیدم که چرا نام دیگری
برای خودش انتخاب کرده است
ولی توضیحی که داد دلیلی که برای
تغییر نام آورد قابل قبول بود .
رای نمیخواهد پدرش بفهمد که او
یک چنین زندگی دارد او یک شغلی
ضمنی هم دارد که از درآمد آن
مصارف زندگی نورا سربراه میسازد
وحاضر نشد درباره شغل ضمنی خود
توضیح بیشتر بدهد ؟

ایلا وقتی جانسن تر کش کرد
خوشحال به نظر میر سید . خوشحال
بود که کدام جای آرام و بی سروصدایی
در پارک پیدا کند ، تا مجال اندیشه
و فکر کردن را بیابد و برای بر خورد
های بعدی خود شرا آماده بسازد
رای آن تریبه را نداشت که اجازه
دهد . خواهرش ایلا یا جانسن درباره
کار و بارش از او سوالاتی بیشتر
به عمل آورند حتی پدرش هم نباید
چیزی بداند . ایلاتصمیم گرفت نزد
رای بروند شاید حقیقت داشته باشد که او
شغل ضمنی پر درآمدی را اختیار
کرده است . عدداً از جوانان وقت اضافی
خود را به چنین کارهای میبیر داند
امارای که کارگر نبود.

ایلابه روی یک چو کی با غشی
در پارک فرونشست و چنان در افکارش
غرق بود که متوجه ایستاد شدن
یک نفر به مقابلش نشد .
یک صدای پراز خنده بلند شد :
این واقعاً بسیار عجیب است . ایلا
سرش را بالا کرده چشمهای آبی
رنگ و مقبول گاردون را متوجه خود
یافت دیک به روی چو کی پهلوی
ایلا نشسته اظهار داشت : حالا لطفاً

بمن بگوید که چه مشکلی دارید؟
- چرا فکر میکنید که من باید
مشکلی داشته باشم ؟
دیک باخنده پاسخ داد: برای اینکه
می بینم تاچه اندازه سیمای شما
گرفته است .

دیک تبسمی نموده اضافه کرد :
شما چنان قیافه غمگینی بخود گرفته
اید که مراناراحت می سازد . بهر
حال این نقش رافلا بازی نکنید
زیرا من برای یک ملاقات رسمی
به سفارت ایالات متحده می روم .
درین لحظه ایلا متوجه شد که
دیک لباس رسمی پوشیده . کلاه
سلندر بصر گذاشته و نکتایسی
مناسبی بسته بود .

ایلا دید که دیک گاردون درین
لباس چقدر شیک و خوب مینمود .
دیک پرسید :

- تصور میکنم برادر تان برای
شما مزاحمتی خلق کرده است .
چند دقیقه پیشتر او را دیدم همین
حالا هم اینجا است .

ایلا مسیر نگاه دیک را با چشم
تعقیب کرد و از تعجب زیاد از روی
چوکی بلند شد .

در راهی که سنگریزه فرش شده
موازی باخیا بان باغ بود
یک مرد و یک خانم سوار بر اسب
پیدا شدند . آقای سوار بر اسب
کسی جز رای نبود . لباس بسیا ر
شیک بتن کرده بود . از سر تا قدم
ملبس به قیمتی ترین البسه بود
موزه های براق ، مهمیزه های نوک
تیز و جلادار و کلاه فولادی رنگ .
حتی شلاق اسپش از بهترین
جنسه ی بشمار میرفت که در بزرگترین
مغازه های شهر وجود داشت دختری



دیک به ایلا گفت: تصور میکنم برای باعث درد سر و وحشت شما میشود؟

ایلا با خنده اظهار داشت: «شما نفر پنجم خوا هید بود. آقای جانسن هم می آید. جانسن بیچاره از پدرم بسیار می هراسد. تصور می کنم وحشت آنها متقابل است. درین روابط روش پدرم بسیار به مایتلند شباهت دارد. او هم تحمل اشخاص بیگانه را ندارد معینا من شما را برای صرف شام به روز یک شنبه دعوت میکنم.»

شام در حالیکه دیک میخواست برای رفتن به تیاتر لباسش را عوض کند الگ بدیدنش آمد. دیک از سوء ظن ایلا نسبت به مایتلند باو شرح داد دیک تعجب کرد که دید الگ به تیوری هیجان آور او به سردی گوش داد.

الگ گفت: امکان دارد وهم بعید نیست که اصلا در دار و دسته بچه ها شامل نباشد. مایتلند پیر در جوانی خود ملاح کشتی بود و شاید این یگانه شرح حال زندگی اوست که با حقیقت وفق میدهد.

۱۲ سال پیش نیمی از دریچه سعادت برویش گشوده شد و آن زمانی بود که محل تعمیر لارده مایستر بقیه در صفحه ۵۸

یک بقه را دیدم.»

دیک سوال کرد: ماد موازل بنت! شما مطمئن هستید که آنچه را می گوید و هم و خیال نیست؟ من می ترسم بکشیدن قام بقه مرا عصبی میسازد.

ایلا تأکید نمود: اما من در چند قدمی او ایستاده بودم.

«درین باره با جانسن حرف زدید؟»

ایلا سرش را بعلا مت نفی تکان داد.

«حالا بیادم آمد که رای هم گفته بود برای دیک غیر قابل پاور کردن بود که قبول کنند آدمی به حیثیت و بزرگی مایتلند و رئیس یک هیئات مالی باره زنان و قطع الطریقان سر جاده همدست باشد. دیک برای آنکه موضوع را تغییر داده باشد پرسید: برادر شما چه وقت به هورسپام برمی گردد؟

ایلا منت جواب داد: روز یکشنبه می آید. به پدرم قول داده که روز یکشنبه نان را با ما صرف کند.

«امکان دارد که در همان روز مرا هم بحیث چهارمین نفر برای صرف غذا دعوت کنید؟»

لحظه ایلا با چنان صفای قلب و احساس بیچارگی حرف دیک را قطع کرد که دیک متوجه رفتار خشونت بار خود شد.

«من چه کار کنم؟ هر کس می خواهد بمن کمک کند شما و آقای جانسون و تصور میکنم که آقای الگ هم کمک خود را از من دریغ نخواهند کرد. اما این ناممکن است شاید به نظر شما بسیار مضحک بیاید که من درین حالت هیجان و شتابزدگی نسبت به رای تصورات احمقانه پیدا کرده ام. اما وضع زندگی رای من و پدرم را بسیار ناراحت ساخته و اگر تصورات نا درستی هم نسبت به او در ذهن ها خطور کند بیجا نمی باشد. ایلا مثل آنکه مطلبی به ذهنش خطور کرده باشد دفعتا سوال کرد: ماد موازل او لا بسانو به نظر شما موجود مطلوبی است؟ یعنی منظورم اینست که لولا بسانو کسی است که رای با او اجازه آشنایی داشته باشد؟»

دیک کار دون پس از یک وقفه کوتاه اظهار داشت:

«لولا موجود جذابی است.»

ایلا متوجه گریز دیک از موضوع شد و از ادامه صحبت در اطراف روابط لولا برای منصرف گردید.

و در باره ملاقات خود با ارسا - مایتلند حرف زد. دیک بدون کدام هیجانی به حرفهایش گوش فرا داد.

دیک اظهار داشت: او به الماس نتراشیده میماند. الگ را جمع با و یک مقدار معلومات دارد اما نمی خواهد معلومات خود را در اختیار من بگذارد و مشت او را باز کند. الگ خوش دارد که آمران خود را در جریان کامل یک رمز قرار ندهد و او این کار را با چنان احتیاط انجام میدهد مثل آنکه در تلاش به دام انداختن جنایتکاری باشد.

ایلا پرسید: چرا مایتلند در دفتر دستکش می پوشد؟

دیک شتابزده سوال کرد: من هیچگاه متوجه این مطلب نشده ام؟

ایلا اضافه نمود: وقتی دستکش را بمنظور شانه کردن ریشش بالا برد، دستکش او را دیدم و هم دیدم که در صاعد چپش خالکوبی شده است خالکوبی دستکش از زیر دستکش معلوم شد. گمان میکنم رسم کله

که در کنارش حرکت میکرد جوان قشنگ و لطیف بود.

آنها به دیک و ایلا نزدیک شدند رای بدون آنکه متوجه تماشا کنندگان خود بشود، و بدون توجه به ایلا که از تعجب چشمهايش از حلقه برآمده بود، از کنار آنها گذشت و ایلا صدای قهقهه اورا شنید.

ایلا پرسید: من نمی فهمم آقای گاردون شما این خانم را می شناسید؟

دیک با صدای خشکی پاسخ داد: «نامش را میدانم. او لولا بسانو نام دارد.»

«او زن شوهر دار است» چشمهای دیک کمی از حال طبیعی تنگ تر شد: الگ میگوید نه، اما تصور میکنم او در نظریات و عقایدش قدری تندروی میکند. این خانم ثروت دارد. دارای تربیه و دانش خوب است. اما اینکه این سه صفت برای یک خانم شدن کفایت می کند یا خیر چیزی نمی دانم.»

ایلا با افکار متضاد و اندیشه های نوناگون سکوت کرد.

دیک پرسید: تصور میکنم شما بخاطر برادر تان به کمک احتیاج دارید. همینطور نیست؟ او باعث درد سر و وحشت شما میشود؟

ایلا با سر اشاره کرد: درعین زمان رفتارش برای من معما شده است. من او را به تفصیل می شناسم از معاش او و از زندگی او زیر نام مستعار اطلاع دارم. اینهمه مرا ناراحت نمی سازد زیرا جوانانی به سن و سال او بسیار میل دارند اما متاسفانه اسرار زندگی رای به سادگی دیگر جوانان نیست و من میخواهم بفهمم او از کجا میتواند مصارف این زندگی را روبراه سازد؟ دیک مبلغی را ذکر کرد که ایلا با حیرت و دهان باز از تعجب بی حرکت بر جاییش میخکوب ماند.

دیک گفت: بلی زندگی بر مصرفی است. الگ که تا سرحد جنون میخواهد از جزئیات هر موضوع باخبر شود و تا آخرین پول مصارف را هم در نظر میگیرد او بخوبی میتواند بگوید که یک چنین سوار کاری چه مصرفی دارد و این معلومات را بمن داده است. درین



سرخر ناپدر

ترجمه ولی لطیفی بخش پنجم

او خواند بود که فرانسوی ها باید حقایق را با چشمهای باز ببینند که آنها به قوانین جدیدی که هتلر میخواست در اروپا برقرار سازد، سرتسلیم فرود بیاورند. او خوانده بود که زیر دریایی های المانی از تمام ابحار دیده بانی میکنند. که نیرو های جنگی المانی تمام پلنهای راکه انگلستان را به زانو در بیاورد تا جزییات آن بررسی و سنجش کرده است که امریکایی ها آمادگی و قوای کافی ندارند تا انگلستان را کمک کنند. او خوانده بود که فرانسه باید از این وضع استفاده کرده و با همکاری پیشوای المانی هنگام دوباره سازی اروپا موقعیت پر افتخار خود را حفظ کند اینها را المانی ها نوشته بودند بلکه تمام نوشته خود فرانسه و یها بود. پیریه بعد از مطالعه اینکه پلوتوراسس ها (ثروت مندان متنفذ) و یهود یهانا بود خواهند شد و طبقه عامه فرانسه بلاخره تمام چیز هایشان را که حقوقا به آنها تعلق دارد، خواهند گرفت، سر خود را تصدیق کنان جنبانده بود.

مردمان عاقل در ست میگویند که فرانسه مملکت زراعتی است و نقطه اتکاء آن دهقانان رنج بر هستند در تمام اینها يك طرز تفکر صحیح موجود است.

ده روز از رسیدن خبر را جسع به مرگ پیر گاون گذشته بود. یکی از شب ها در حالیکه مادر م پیریه قبلا باشو هرش درین زمینه موافقت کرده بود، انیت را مخاطب ساخت.

من همین روزها برای ژان نوشتم که فردا خانه ما بیاید.

از پیش بینی شما تشکر. من از اطاقم خارج نخواهم شد.

گوش کن دختر عزیزم. واقعات را باید به چشم باز با زرسی کنی.

پیریه مرد. ژان ترا دوست دارد و حاضر است باتو عروسی کند.

او جوان زیبایی است. هر دختر به داشتن چنین شه و هری افتخار میکند. ما چگو نه بدون کمک او از عهده فارم برآمده میتوانیم؟ او وعده داد که از پول شخصی خود

و تو تصور میکنی من حتی يك كلمه این روز نامه هارا قبول میکنم؟ تو میدانی چرا هانس این روزنامه ها را برایت میاورد؟ برای اینکه این روزنامه های خائنین اندو به مزدوری المانیها در آمده اند و آنها نیکه برای روز نامه ها مینویسند، خائنین اند، بلی خائنین اند، بلی خائنین خدای من کاش تارو زنی زنده باشم که مردم آنها را به پارچه ها پاره کنند، تمام اون ها خریده شده اند. با پول السمان خریده شده اند. پست ها!

حوصله مادرم پیریه سررفت.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

بقیه در صفحه ۵۸

تو چرا بالای هانس اینقدر حمله میکنی؟ البته او ترا بسز و تصاحب کرد.

اما و مست بود و هیچ چیز را تفریق نمی کرد. و تو اولین و آخرین کسی نیستی که با او چنین معامله شده آخر او پدرت را با مشت زد که خون از دهنش فوران کرد. اما پدرت آیا دشمنی را بخاطر دارد!

پدرانیت اضافه کرد

یک داستان ناخوش آیند است. ولی من تر جیح میدهم آنرا فراموش کنم.

انیت قهقهه ز هر آلود زد.

تو باید راهب باشی.

مادر آزرده خاطر سوال کرد.

بدی اش در کجاست! هانس بسیار سعی کرد تا گناه های خود را بپرد.

پدرت از کجا تنباکو پیدا می کرد اگر ژان برایش نمی آورد و ماتنها در اثر لطف و کمک ژان کمتر گرسنگی کشیدیم.

اگر شما حتی يك قطره غرور و مناعت طبع میداشتید. اگر يك زره ارزش خود را حفظ می کردید تمام بخشش های او را برویش میزدید.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

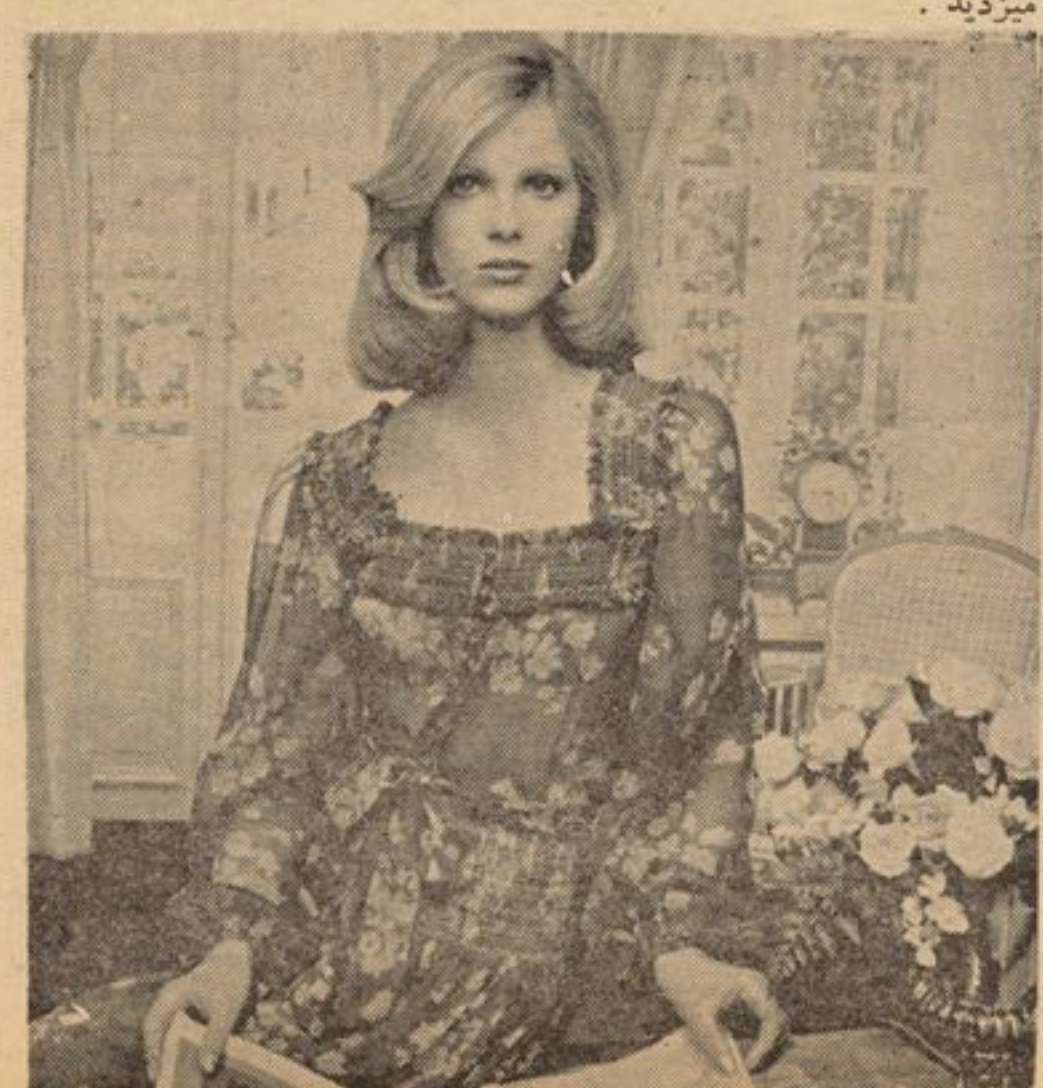
گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

بقیه در صفحه ۵۸

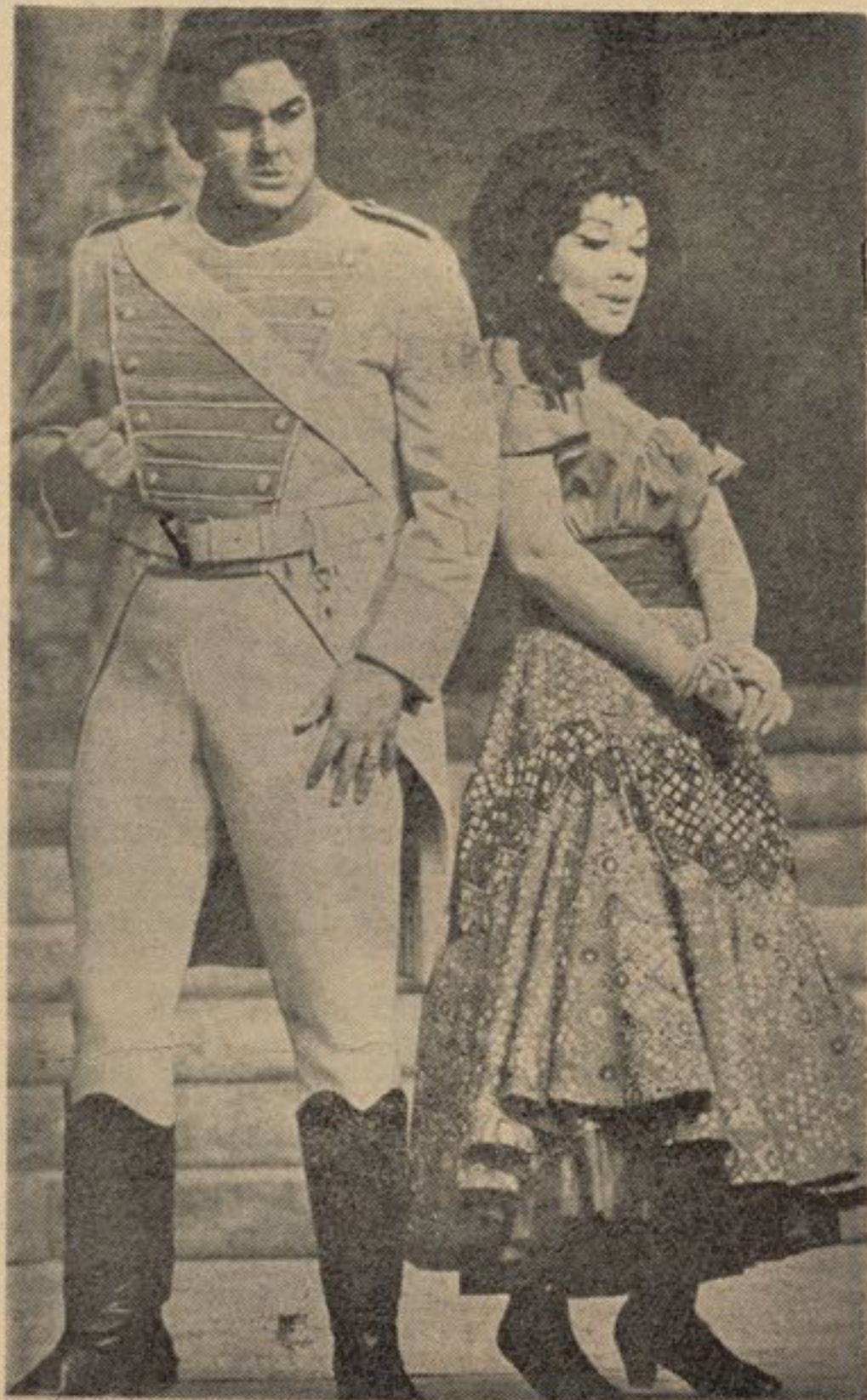


ده مندان خار سمان

با لاترین دستمزد برای یک آواز خوان

پلاسیدو دو مینگو آواز خوان او پرا و مثل تیاتر همسپا نوی که در مکسیکوستی تحصیلاتش را پایان رسانیده اخیراً ثروت خود را به چندین میلیون دلار بالا برده است. زمانیکه روی سیتیج یک رستوران لوکس در نیویورک خوانندگی او برای امریکایی بنام ماریا پالاس به میزان نزدیک شده گفت: - تو بسیار زیبا میخوانی اما متأسفانه زیاد میخوانی دو مینگو فی البداهه جواب داد: - مادام، من هر قدر بیشتر

میخوانم طنین صدایم بهتر میشود. بدون شك این خواننده محبوب با صدای پر طنین خود هیجانی در دل هزارها شنونده ایجاد می نماید از همین سبب به اثر قرار دادی که بانسا مبل او برای متروپولیتان نیویورک عقد کرده است برای هر شب آواز خواندن چهار هزار دلار دریافت میدارد. هر گاه بحیث خواننده مهمان در مونتسن وین، روم، مایلند، لندن و هامبورگ ظاهر شود، برای هر شب شش هزار دلار دریافت میکند. او بیشتر



درین عکس دو مینگو با یک خواننده اوپرائی کانادا بنام هو گیته تورانگوی در نمایشنامه کار من دیده میشود

درام وحدت ملی:

عنقریب جوانان پوهنتون کابل درامی را بنام وحدت ملی به صحنه میگذارند. این دردم نوشته پوهاند پژواک است و بناغلی لطیفی آنرا دایر کت میکند. درین درام یکعده از محصلین «گروه سحر» وعده دیگری از محصلین پوهنتون سهم خواهند داشت.

آرت گالری

رویا که از جوانان هنر مند کشور است و در خطاطی و نقاشی مهارت کامل دارد، در نظر گرفته است در شهر شهر نو یک آرت گالری تاسیس نماید. ما معلومات مفصل تری پیرامون گالری او در آینده تقدیم خواهیم کرد

چهارمین پیت شو

گروه هنری ستاره سحر که متشکل از یکعده محصلین صنف سوم زور نالیزم می باشد و بر رهبری دکتور حفیظ الله سحر تشکیل شده است در نظر دارند چهارمین نمایش پیت شو را که ممکن است چندین روز بطول انجامد دایر نمایند. این نمایشات در ادیتور یسم پوهنتون کابل دایر شده پولی که از فروش تکت های آن بدست می آید صرف امور خیریه و کمکهای به مستحقان خواهد شد.

این گروه هنری که از تاریخ ۱۸ اسد امسال فعالیت خستگی ناپذیر خود را آغاز نموده اند، در نظر دارند به این تلاش ادامه دهند و اساس بقیه در صفحه ۶۲



دو مینگو با خواننده او برای استرا لیجان زودر لند در نمایشنامه عروس لامر مور

خوشی دارد بحیث هنر پیشه مهمان فعالیت کند، زیرا علاوه از بدست آوردن پول فراوان میتواند با هوا خواهان خود از نزدیک آشنا شود. هر بار و قتی که روی سن ظاهر میشود هزارها نفر با هیجان عجیبی برایش ابراز احساسات می کنند و کف میزنند.

بریکید نلسون آواز خوان سویدنی در باره او گفته است:

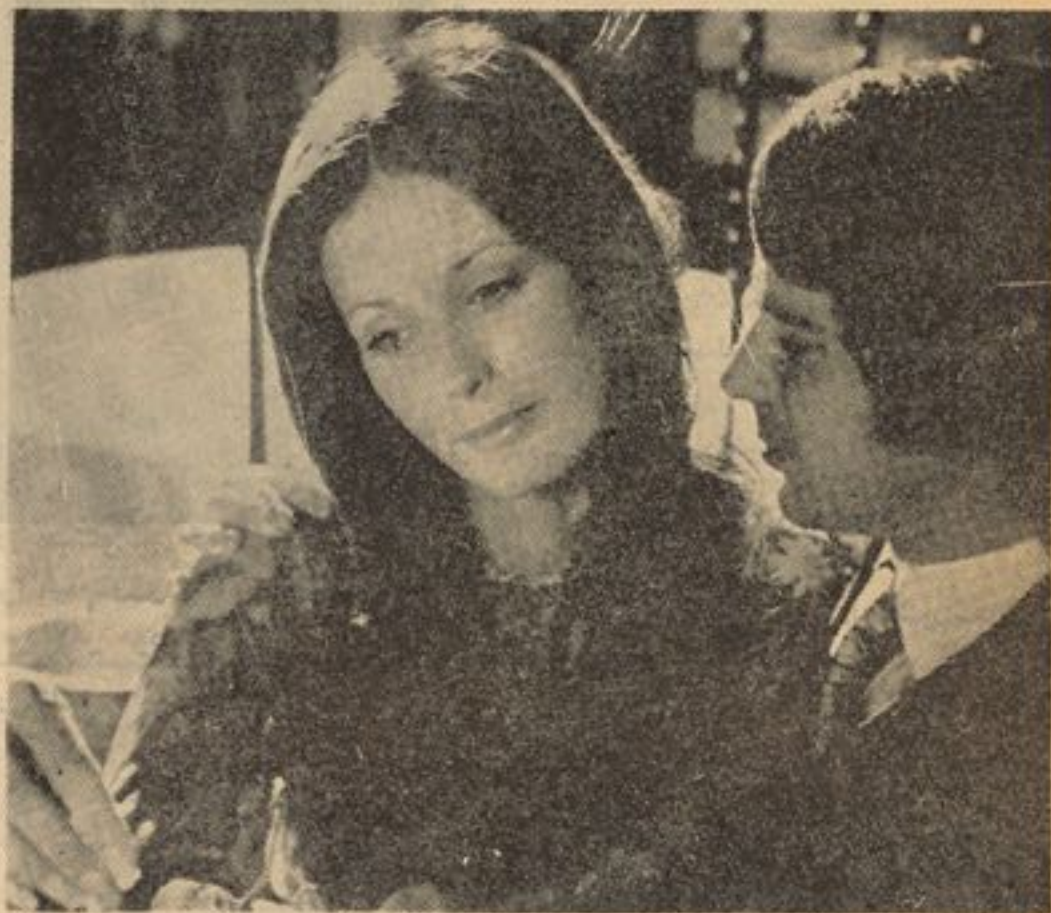
- چه روز خوبی بوده که دو مینگو را در آن روز خداوند خلق کرده است، او بهترین آواز و استعداد هنری را دارا است، استعداد آموزش هنری در وجود او بوفرت دیده میشود.

دو مینگو از پدر و مادر اسپانوی بدنیا آمده که پدر و مادرش هر دو آواز خوان و هنر مند بودند. خود دو مینگو تحصیلات خود را در کسر و اتور معروف مکسیکوستی بیابان رسانیده است.



گروه هنری ستاره سحر در یکی از نمایشات قبلی خود

حادثه در نیمه شب



وبعد به پیش رفت. بپر قسمتی که متعلق به خانواده های مختلف بود لی رسید توضیحات کافی برای لی میداد و اصلاً متوجه گرما و خاموشی لی نگردیده بود.

امالی راتشویش برداشته بود. عدد بزرگ او استراحتش را نادیده گرفته بود. اگر چه آنتی پراز انرجی و قدرت معلوم می گردید امالی متوجه عواقب وخیم که در تحت این بی میلانی آنتی نهفته بود نگردید. گرما غیر تحمل و او متوجه گردیده بود که به چه مشکلی آنتی آنرا تحمل می کرد.

آنتی در حالیکه راهش را سوی محل دیگری بازمی کرد گفت:

— حالا اگر سوی قسمت راست بچرخیم محلی را که به خانواده لاریس تعلق دارد عبور خواهیم کرد. البته که پنی تا حال در آن جا نیست. اما لکرمی کنم که بتوانیم در آنجا توقف نمایم.

آنتی ادامه داد:

— همین طوره که می رویم برای آلبرت پیرم دعا می فرستد خواهیم کرد.

لی با خود فکر کرد:

— من نمی توانم آنرا تحمل کنم. نمی توانم یک قبر دیگر را ببینم.

همین که آنها به قبرستان خانواده لاریس رسیدند از عقب آنها آواز موتوری برخاست. فریاد فشرده شدن برکها و بعد بسته شدن دروازه و بعد انعکاس آواز پاهای یگو ش رسید. بدون دلیل ترس برلی مستو لسی گشت. اما بعد شیخ درخت سرو را دور زده و به آنها نزدیک شد.

آنتی گفت:

— چطور هستید برید فورد جای خوشس است که شمارا ملاقات می کنیم. چقدر خوب شد آمدید ما تصمیم داشتیم که بدقت از قبرستان خانواده شما دیدن کرده و خاطرات پدر گلان تا نرا تجدید نمائیم.

برید فورد نفس سوخته و رنگ پریده معلوم گردید و این رنگ پریدگی اش زیادتر معلوم می گردید و این رنگ پریدگی اشس زیادتر رنگ خاکستری داشت.

برید فورد گفت:

— شما باید این جانمی آمدید آنتی. شما این موضوع را می فهمید شما از قولی که به دکتر سند بیخ داده اید آگاه هستید.

آنتی گفت:

— آه، زیاده می گوئید دکتر سند بیخ خیلی پیر شده است او قدرت مرا از عینک خودش می بیند.

اما برید فورد که حالا لبخندی در کنار لبش شگوفه کرده بود جزا بیشتن از زوده بود آنتی را جلو انداخته و سوی دروازه موتو که ویلسون باز نگه داشته شده بود راند.

برید فورد گفت:

— همه ما را شانجوف انداخته اید آنتی به نظر من بجایست که همه را بریشا ن سازید ویلسون بمن تیلفون کرد که شما می خواهید بیرون بروید و من تا اندازه امکان هر چه زودتر خود را به این جا رساندم.

آنتی در حالیکه در جوگی موتو خود را جا بجا می کرد گفت:

— چرا برید فورد عزیزم شما کلا نفس سوخته هستید. متاسفم اگر کسی رابه درد سر می اندازم

باید به آنها برسم. آنتی گفت:

— خوب بدین ترتیب روز آینده او لیسن چیزی را که آرزو خواهید کرد شما هستید.

آنتی سوی زینه های طبقه فوقانی رفت. لی، برید فورد را دید که او را تا نزدیک دروازه همراهی کرده و از نظر ناپدید گردید لی سوی کتابخانه رفته و در حالیکه در جوگی می آرام دستریج فرورفته بود مجله را برداشت و شروع به مطالعه کرد. بعد از گذشت چند نایه مجله از دستش لغزیده و خواب عمیقی او را در ربود.

هنگامی که چشمش گشود آنتی را دید که کنار دروازه ایستاده بود و لباس پوشیده که گویا می خواهد جای برود.

آنتی گفت:

— من نتوانستم که واقعاً بخوابم بسیار وقت است که به قبرستان نرفته و دعا نکرده ام حالا به ویلسون گفته ام که بیاید و ما را به آگود ببرد.

لی در حالیکه بر می خاست گفت:

— اما آنتی عدایات دکتر چطور می شود؟ آنتی گفت:

— من در این باره بعد با دکتر سند بیخ صحبت می کنم. حالا وقتی است که باید برای رفتن آماده شویم.

موتو روئس رویس در زیر سقف زیا و مینا تور کاری شده قصر در حالیکه ویلسون در کنار آن ایستاده بود. انتظار آنها را می کشید چپره ویلسون فشرده ترازم معلوم. اول دروازه را برای آنتی و بعد برای لی باز نمود.

روز آهسته آهسته گرم و مرطوب میشد و توقع طوفان می رفت آسمان ابری بود. اما هوا هنوز هم پاک و معطر معلوم میگردید و این باعث شده بود که رطوبت تابستان به گرما ی قریه که در کنار دریای هد سن قرار داشت و به فضای آن محل بگنجد درخشندگی جا لب توجه بدهد.

قبرستان آگود در جریان دره آرامی بوجود آمده بود. راه های پر پیچ و خم که قابل عبور و از بین جنگل ها و ستون های مرمری و هواکش های گلشت. در گوشه و کنار زنان دانگدیده که می گریستند مشاهده می رسید.

هنگامی که آنها از دروازه قبرستان گذشتند و از پارکینگ مرکزی چندین بار دور گردیدند آنتی به ویلسون دستور داد که موتو را در همان جامتوقف سازد. آنها از موتو پائین آمدند و قدم به محیطی گذاشتند که گرما داشت و خاموشی.

آنتی در حالیکه از دروازه ورودی میگذشت متوجه قسمتی از قبرستان که متعلق به یک خانواده بود گردیده و در حالیکه میخواست از ریختن اشکش جلو میگریزد گفت:

— این سالی او بنسون است. چه زن خوبی بود. او را در اولین دعوتی که ترتیب داد بودم با لباس مغلی بلند بالائی دیدم. چقدر مقبول و زیبا بود. در آن شب هیچ کس نمی توجه نداشت. اما من این قصورش را نادیده گرفتم زیرا مشکل بود که چیزی را از او مغلی کرد و در مقابل او جدی گرفت.

آنتی برای چند دقیقه دیگر در زیر آن هوای گرم و خفقان آور متوجه سنگ لوح قبر گردیده

دستش را دو باره گرفت تا او را در گذشتن از چمن همراهی نماید.

هنگامی که نان جا شست صرف شد، آنتی از جوگی اش بلند شد و رفت به طبقه فوقانی تا ساعتی بخوابد و گفت:

— دکتر سند بیخ میگوید که باید استراحت کنم. بسیار خسته شده ام. از اینکه شما دونفر داترک می گویم متاسف هستم اما جای خیلی خوشوقتی است که شما دو نفر را یکجا در این جا می بینم.

لی آهی کشیده و گفت:

— من ایمان دارم که نخواهم توانست از جایم حرکت کنم زیرا عادت ندا رم که از طرف چاشت این قدر زیاد نان بخورم.

آنتی گفت:

— عزیزم ما باید از برید فورد پذیرایی می کردیم. باید به او کمک کنیم که قدرت از دست رفته اش دو باره عاده گردد.

لی گفت:

— ایشان بکلی به نظر من صحت مند معلوم میشوند.

لی این را گفته و لبخندی از روی میز سوی برید فورد پاشید.

— من بکلی خوب هستم. این شایعه ها مربوط می شود به گران که مرا مجبور کرده تا این جا آمده و تابستان را با اوسمیری نمایم و این چیزی است که من بخواهش خود آنرا انجام نداده ام.

در این لحظه او طوری معلوم می گردید که احساس نا آرامی کرده و می خواهد موضوع مورد بحث تغییر نماید.

آنتی گفت:

— تظاهر کردن هیچ سودی ندارد. من قبلاً همه چیز را برای من گفته کرده ام و حالا از شما می خواهم که متوجه خود باشید. غذای خوب، هوا تازه و تمرین چیز های است که برای تجدید قوا و انرجی از دست رفته مفید بوده و برای بهبودی مؤثر است. شما باید حین ظهر تنیس بازی کنید.

برید فورد گفت:

— من می ترسم که اگر این کار را نتوانم انجام بدهم آنتی. من بعضی کارهای دارم که

لی گفت:

— اما شما یک پسر بچه خیلی فرا موش کار و نامعقول بودید. خیلی ورسیده ساز بودید. عجول بودید و همیشه پسر های از جرم نرم می پوشیدید.

برید فورد سرش را به عقب متمایل کرده و خندید:

— من توقع داشتم که شما آنرا بخاطر نخواهید داشت و یا حد اقل بو تهی جرمی نرم را.

لی پرسید:

— اما چه واقع شد؟ شما چطور تغییر شخصیت دادید؟

برید فورد گفت:

— من یک پسر بچه ضایع شده بودم و نانی مرا ضایع کرد. مادرم مرا ضایع کرد و گران مرا ضایع کرد.

لی در حالیکه سرور معلوم میگردید گفت:

— و بعد چه واقع شد؟

برید فورد گفت:

— خوب سالیهای بکتب فرا رسید. بعد رخصتی های تابستانی بوقوع پیوست. بعد پوهنتون فرا رسید و بعد آن، او، ئی، سی شما می توانید علایم و نشانه های بیبوده را در آنجا پیدا کنید و مخصوصاً اگر شما یکی از بچه های ضایع شده و دور الکنده شده نیم گره غریبی باشید.

لی شروع بخندیدن نمود:

— آیا شما فکر میکنید که من می توانم روی انتقال بعیت یک پدیده فایمی حساسی نمایم؟

برید فورد سوی او نظر انداخته و خندید:

— حدس می زنم که خواهی توانست آنرا روزی برای شما ثبوت کنم.

لی گفت:

— و من آنرا دوست خواهم داشت می گویشم که مغز باز و دماغ روشن داشته باشم. برید فورد از جایش بر خاست:

— بپر صورت من از گر سنگی میمیرم آیا برای صرف نان چاشت دعوت شده ام؟

لی گفت:

— البته که شده اید. لی از جایش بر خاست و برید فورد

فراموش کرده ام که شما نسل جو آن
امروزی بنیة قوی را که ماسالخورده عا داریم
ندارید

در راه بازگشت لی تاندازه زیاد خود را
مدیون احسان و کمک بزرگ برید فو رد
میدانست. خود را خوشحال تصور می کرد
از اینکه برید فورد به آنتی علاقه دارد همین
طور مدیون احسان و دور اندیشی ویلسون
که برید فورد را در آن لحظه از موضوع آگاه
ساخته بود.

آنتی تاندازه زیاد رنگ پریده می نمود.
خسته گی را بخوبی میشد در چهره اش مشاهده
کرد. همینکه آنها بقصر رسیدند آنتی با خنده اش
به طبقه فوقانی رفت. در این لحظه نسبت به
وقت دیگر خسته تر معلوم میگردید.
لی و برید فورد هر دو به کتابخانه رفته
و برید فورد دستور مشروب سرد داد.
در حالیکه لی گیلان مشروبش را بر میداشت
به برید فورد گفت:

- شکر خدا که شما آمدید. از باعث آنتی
پریشان بودم. نان مکی، حرارت هوا و بعد
گرمی و گردش در اطراف قبرستان برای او خوب
نبود. من نمی فهمم که آنتی چگونه توانست
آنها تحمل کند. من بذات خود در حال انعامم.
لی مشروبش را تمام کرده و گفت:

- حالا بهتر است که قدری استراحت کنم.
برید فورد گیلان را از دستش گرفت و آترو
روی میز کنار خود گذاشت. بعد سوی لی نظر
انداخت لی هم او را دید بعد آندو در
آغوش همدیگر فرو رفتند.

برای چند لحظه در آغوش همدیگر بودند.
لی در آن لحظه که در آغوش برید فورد فرو
رفتاری رامی خواهد. برید فورد او را بخود
داشته باشد. انسان نمی توانست بفهمد که
می نشردولی به او اجازه داده بود که در آغوشش
در این لحظه نمیشد استدلال کرده که کدام یک
داشت چه احساس میکرد. آیا صرف از روی
تلفن در آغوشش فرو رفته بود؟ آیا جوزف را
فراموش کرده بود؟ آیا برید فورد را می توانست
دوست داشته باشد؟

لی خود را از آغوش او بیرون کشیده و گفت:
- من خسته هستم و هوای گرم است. من
نمیدانم که چه احساس در مقابل پیش آمد ما
دارم. اما با آنهم خیلی خوشحالم از اینکه
سر موقع رسیدید و حال فکر میکنم بهتر است
که به طبقه فوقانی بروم.
برید فورد او را دنبال کرد. در آخرین پلهزین

سالون بزرگ دست لی را گرفت و قدری فشار
داد. لی هم عین عمل را تکرار نمود.

وقتی که لی بخواب رفت طوفان بیابان
رسیده بود. طوفانی بود بسیار شدید شاید
تجربه بود برای خواب های آینده او. اما وقتی
که از خواب بیدار شد باران یکنواخت بیک
روشنی خیره کننده تبدیل گردیده بود. او
تصمیم گرفت به یگانه چیزی که در آن لحظه
به آن ضرورت داشت و می توانست توسط
آن مغزش را از تارهای عنکبوت نمای آینده پاک
نماید توسل جوید و آن عبارت بود از چند
دقیقه گردش در فضای آزاد.

به طبقه پائین آمد. و از الماری لباس سالون
بارانی پلاستیکی اش را برداشت. آنرا بپوشید
و سوی دروازه مقابل برآه افتید.
مستقیما سوی تراسی که دارای دره بانهای
محکم بود و تانزدیکی های پرتگاه ادامه داشت
پیش رفت. خیلی دور در پائین پایش دریا
مانند سنگ لوح آبی معلوم گردید. باران
بنده شده بود. همین طوریکه او در آنجا ایستاده
بود آفتاب که در حال غروب بود از عقب ابرها
سر کشید.

لی برای چند لحظه در آنجا توقف کرد تا از
طبیعت لذت ببرد. بعد سوی سرك موتر و
عقب او کرده و قسمت شرقی قصر را به قصد
چمن های سرسبز پشت سر گذاشت.
ناگهان از حرکت بازماند و خود را در پناه
تنه بزرگ درخت بلوط پنهان نمود. در آنجا در

قسمت پائین دیوار های تعمیر حرکت مشکوکی
بچشمش خورد. دروازه که بندرت مورد استفاده
قرار میگرفت و زمینه های خارجی را که سوی
سوا شیبی زیر زمین های قصر ادامه داشت
بهم وصل میکرد آهسته آهسته باز شد شیب
در حالیکه خریطه را با خود حمل میکرد در آنجا
ظاهر شد. این شیب ویلون بود و خریطه را
بدقت روی سبزه ها در کنارش گذاشت و بعد
دروازه را به آهستگی بسته نمود بعد خریطه
را برداشته و به عجله سوی گراج حرکت
درآمد. لی زیارتی خود را در پناه تنه
بزرگ درخت بلوط پنهان کرد.

در این لحظه او حرکت دیگری را در بین بزرگ
های بزرگ و ترمیم نمای تالا های که تا قسمت
های بالائی برج ادامه داشت مشاهده نمود.
یک کسی در آنجا وجود داشت و میکوشید که
خود را به کمک بزرگ های بزرگ تالا از نظر
مغزی دارد. او هم ویلسون را زیر نظر داشت.
بعد قلمی پیش گذاشت. این قلم گذاشتش
خیلی محتاط بود. اومی خواست ویلسون را در
بین چمن ها تعقیب کند. این شخص جوزف
بود.

از وقتی که اولین اجازه نامه در ایوری خود
را بدست آورده بود موتوری را برای گذشتادن
تابستان در ایوری گرایه نموده بود. این موتر
یگانه وسیله بود که به او آزادی عام و تاملی
میداد. او میتوانست که بدخواه خود قصر را
هروقتی که بخواهد ترک نماید. و خود را از
شرقیوبند رهانیده و مجبور نباشد که محنت
ویلسون که او را توسط موتر و رولس رویس به
گردش ببرد بخود بقبولاند و یا بعضی روز ها
قبل از رفتنش بدنیال ویلسون نظر بفرستد
و کاغذی بنویسد که متلامی خواهد فلان جا برود
و ویلسون مجبور است که او را همراهی نماید.
در این سال برید فورد به او کمک کرده بود
تا موتر خوبی را بگرایه گرفته و خارج از قصر
ویوری جاهای دیدنی آن منطقه تقریبا دور
افتاده و تماشایی را از نظر بگذراند. آنتی تقریبا

تاندازه کمی از کسانش که نسبت سفر
کوتاهش به قبرستان مرگزی عاید حالش
گردیده بود صحت یافته و میتوانست سرپایش
بایستد. اما اکثر سندیباخ دستور اکیصدادر
کرده بود که او نمیتواند و یا نباید کسی را در
جریان این روز ها ملاقات نماید و باید بطور
متواتر و دور از تشریفات و سرزدن های دیگران
دریسترش آرام بخوابد و استراحت نماید.
دیونپورت که وظیفه انتظام امور مالی و اداری
قصر ویوری را بعهده داشت هنوز هم اصرار
میکرد که کار مهم داشته و تنها و تنها میخواهد
که برای پنج دقیقه پالتی صحبت نماید.

اما بدید فورد او را بکناری کشیده و در
گوشش چیز های زمزمه کرد. بعد دیونپورت
را هش را کشیده و از اصرارش که لحظه قیل
بزعم خودش ضروری بود صرف نظر کرده
و بگوشه رفت.

در جریان راهی که آنها سوی قریه به پیش
میرفتند لی خاموش و ساکت بود. او یک شب
دیگر را در شنیدن آواز مرموزیکه مانند ضربه
زدن بامش بود و از طبقه پائینی اطاق خوابش
بگوش میرسید گذرانیده بود. آواز مذکور که
در گذشته مبهم و متنگ مینمود در آنشب واضح
تر و پر نفوذ تر بود. این آواز مانند آوازی بود که
از ضربه زدن بیک ظرف بزرگ آهنی بر میخورد.
در روح و بدن لی که آنشب را با کمال بی نظمی
و بیچارگی به شنیدن آن گذرانیده بود آواز
وحشت انگیز و مرگزای بطور متداوم و یکنواخت
تولید میکرد. او تصمیم گرفته بود که از واقعه
برید فورد را مطلع سازد. اگر چه در دل و روانش
برعه چیز هه کس شک داشت و اگر چه میدانست
که گفتن این راز به برید فورد نمیتواند دودی
را در او سازد و بر علاوه میدانست که بازگو کردن
این واقعه بر شکاکش افزوده و ساعات خوشی
را که مسلما با برید فورد خواهد داشت مکرر و
مفشوش میسازد اما با زعم با خود فیصله کرد
که این راز را تا دیر نشده به برید فورد بگوید.
بدین ترتیب وقتی که برید فورد از او برای
نوشیدن کواکولا قبل از اینکه به دفتر گرایه
دهی موترها برسند دعوت کرد بدو ن تردید
دعوتش را قبول نمود. کافه که در آن محله
قرار داشت نسبت به معمول مزدحم تر به نظر
میرسید. اما برید فورد ولی توانستند که جای
برای ساعتی نشستن پیدا نمایند.

بعد از آنکه به پیشخدمت سفارش دو گیلان
کواکولا دادند برید فورد گفت:

- حالا بمن بگو که از چه وحشت داری و یا چه
چیزی ترا اذیت میکند؟ در زیر چشمانت چینی های

بیدار گردیده و هنگامی که روی موضوعی
صحبت میکنی ناگهان حواست راه دیگری را
پیش می گیری و چرند و پرنده یگویی در حالیکه
مسلمانان خود چنین قبول کرده خواهی بود که
مانند آدم های عادی صحبت مینمایند.

لی از بالای میز نظری سوی برید فورد
انداخت. برای چند لحظه چهره او را بدقت
تماشا کرد. میخواست در آن چهره چیز های
را بیا بد چیز های را که قادر نبودید ایشان
نماید. برید فورد مردی نبود که انسان در نگاه
اول از دیدنش بو حشت بیفتد. او مردی بود
تقریبا زیبا و جذاب. او زیبایی و جذابیت
وحشی و هراسناکی را که جوزف داشت دارا و
مالک نبود. و این مقایسه بود که لی هرگز
آرزو نداشت در مغزش بپروراند. در عوض

میخواست که میدان این مقایسه و رجحان
دادن یکی بر دیگری را ناقص تر و ناقص تنگ و
تنگ تر ساخته و آن مقایسه بی معنی و بوج را
از دماغش بزودی خارج سازد. میخواست آنرا
بهمان زودی که آمده بود و مقیم دشت های
بیکرانه مغزش بود بخارج پرتاب نماید.

جذابیت برید فورد از دیگران بکلی فرقد داشت
و آن این بود که جذبه و زیبایی را در یک پارچه
خلاصه کرده بودند و این زیبایی را میشد بهفت
یگانه نمره و تولیدی از گذشته اش دانست.
بالاخره گفت:

- من از طرف آنتی پریشان هستم. البته
این موضوع یکی از مسایلی بود که مرادیشب
تاصبح بیدار نگفتم.

او گیلانش را بدون اینکه به آن نظر اندازد
حرکت داده و در حالیکه روی میز خط های مبهمی
رسم میکرد اضافه نمود:

- و بعد آواز های راشنیدم. آواز های مبهم
و متنگ. آواز های که شبیه به ضربه زدن
بامش است. و این آوازه همیشه در جریان
سب بگوش میرسد.

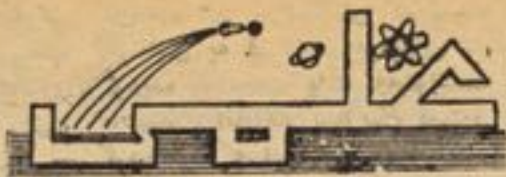
بعد سوی برید فورد نظر دوخت. توقع داشت
که او از شنیدن سخنانش دست بخته بزند.
اما چشمان برید فورد برای چند لحظه باریک
و تنگ گردید. چهره اش تا اندازه جدی و
مصمم معلوم میگردید:

- آواز ها. چه نوع آوازه ها؟

لی گفت:

- تاندازه مشکل است که توسط کلمات
بیان گردد. در این دو شب هنگامی که آواز
مذکور را شنیدم از بیستم برخاستم تا ببینم
که آیا میتوانم آوازه های مذکور را که اسرار آمیز
و هراسناک بود، از کجای آید و از چه منشاء
میگیرد و اصلا آواز مذکور چه است کشف
نمایم. اما از این کار دست کشیده و نقشه ام
را عملی نکر دم.





مطالعات زمین شناسی از فضا

درباره تحقیقات راجع به پوسته کره زمین محسوب میگردد.

پیدایش عکسهای فضایی که در آنها همه چیز میلیونها بار کوچکتر دیده میشوند، موجب احداث باصطلاح شیوه نمایش او لستر از نورالیزاسیون عوارض سطح زمین شده است در عکسهای آن آثار ساخت پوسته کره زمین ظاهر میگردد که مهمترین عوارض عمومی در مقیاس جهانی را تشکیل میدهند.

هر قدر ارتفاع دید از سطح کره زمین بیشتر باشد بهمان اندازه بهتر قشرهای درونی کره زمین دیده میشود، از درون روپوش رسوبات یوکا مثل اینست که ساخت قشرهای افقی اعماق پوسته کره زمین نمایانده میشود.

مزدجریان پرواز با (سایوز-۹) چندین بار توانستم پستی بلند یهای ته روزها در نواحی ساحلی، بستر آن رودهایی که سابقا به دریاها و اقیانوسها میریختند مشاهده کنم. در طول چندین کیلومتر فاصله تا کرانه ها با وجود ارتفاع آب دریا، مصب رودهایی مانند نیل و آمازون پیداست، به علاوه دیده میشود چگونه قاره امریکای جنوبی مانند پله گان بتدریج وارد اقیانوس میگردد.

البته از طیاره هم میتوان ساخت ته آب دریا را دید، ولی امواج دریا و تلاطم سطح آن خیلی دید بانها را مشکل میسازند. اما از فضای کیهان این چیزها مانع دید نیستند.

دانشمندان معتقد اند که میتوان بوسهله دستگای فضایی ضمنا آلوده شدن اقیانوس و آب را کنترل کرد. این دستگایها چون ظرف مدت کوتاهی سراسر جهان را واریس میکنند. فادرنه بسرعت آلودگی را کشف نموده و اطلاعات لازم را درباره مقدار آلودگی و منابع پیدایش آن بزمین مخابره کنند.

بعلاوه پاسدار کیهانی میتوانند بموقع مراکز آتش سوزیها، امواج عظیم و سایر بلیات طبیعی را کشف نماید.

کوچکترین دستگاه

سنجش محیط زیست

بشری

یکصد و پنجاه هزار نفر متخصصان علم کیمیا سراسر جهان از نمایشگاه «آشما-۷۳» در فرانکفورت دیدن کردند، تا اینکه اطلاعات لازم را برای حل مسایل شان بدست آوردند. نمایشگاه مذکور مهمترین نمایشگاه بین المللی کیمیا میباشد.

از جمله دیدنیهای «آشما-۷۳» کوچکترین دستگاه سنجش آلودگیهای محیط زیست بود در حقیقت، این دستگاه یک لابراتوار سیار اتوماتیک برای کشف گازهای سمی است. و بنا باطهار کارخانه سازنده نخستین دستگاه این نوع مجیزه کامیوتی میباشد.

در نمایشگاه «آشما-۷۳» مسایل مربوط به محیط زیست در صدر فهرست قرار داشت، اما همچنین امکان بدست آوردن مواد اولیه ازبانه ها و نقش مهم کیمیا در یکپارگی استگن در جهان، از مباحث جالب بشمار می آمد.

وینالی سواستیانف فضانورد و دکتر علوم فنی اتحاد شوروی درباره دور نماهای بررسی درباره کره زمین از مدار اعمار مصنوعی در حول کره زمین و راجع به دید بانهای خود در هنگام پرواز سفینه فضایی (سایوز-۹) چنین گفت.

تحقیقات در باره کره زمین از فضای کیهان یکی از مهمترین هد فهای کیهان نوردی را در آینده نزدیک تشکیل میدهد. دوره عمده برای کسب اینگونه اطلاعات وجود دارد، عکسبرداری و طیف نگاری. مردم از دیر باز با عکسبرداری آشنا شده اند. ولی هر قدر هم اطلاعات زیاد از عکسها بدست بیاید، همه این اطلاعات (مقید به یک شکل است: چگونگی توزیع گسترده عرصه و پوشش این نوع اطلاعات اکثر کافی نیست. اطلاعات بیشتری راجع به کره زمین میتوان از راه طیف نگاری، خواه بصورت نورهای مرئی و خواه بصورت نورهای فوق بنفش و زیر سرخ، کسب کرد.

هنگام پرواز سفینه فضایی (سایوز-۹) و ایستگاه اری سالوت، طیف نگاری در مورد نواحی مختلف سطح کره زمین در قلمرو خاک اتحاد شوروی انجام میگردد.

در عین حال ماهواره (متنور) عکسبرداری تلویزیونی از همان قشرهای ابرها بعمل می آورد.

عکسهای فضایی سطح زمین مشتمل بر اطلاعات فراوان جدیدی از لحاظ زیولوژی هستند ضمنا بررسی این عکسها یک شیوه علیحده

تولید برق از اتوم

هلیوم یخ میشود و عناصر سوخته شده از قسمت تحتانی کره اتمی برداشته و خارج میگردد. از سال ۱۹۶۶ یک چنین کره حرارت بالا طور آزمایشی در یو لیخ کار میکند و هم اکنون یک کارخانه مولد برق بر مبنای مذکور و بقدرت ۳۰۰ مگاوات در جمهوری آلمان در دست ساختمان میباشد. هر دو این راکتور ها حرارت حاصله یا هلیوم را به دوران آبی با حرارت ۵۳۵ درجه سانتیگراد که توربینها را بگردش درمی آورند منتقل میسازند، مجاهدات تحقیقاتی تکمیلی کنونی متمرکز بر این هدف است که توربینها بلا واسطه در دوران هلیوم قرار داده شوند.

موفقیت در این زمینه موجب خواهد گردید نتیجه عالی تر و مطمئن تر باشد اقل خطرات برای محیط زندگی بدست آید در حالیکه کارخانجات مولد برق اتمی فعلی حرارت اضافی را بگریان آب عادی منتقل نموده و محتویات بیولوژیک آنها از بین میبرند. کره های جدید حرارت بالا میتوانند حرارت اضافی (۱۰۰۰ درجه سانتیگراد) را کاملاً بدون دوره و گاز به اتمسفر بفرستند و یا اینکه برای تبدیل ذغال سنگ بمواد بیضرر هیدروژن یا متال استفاده شوند.

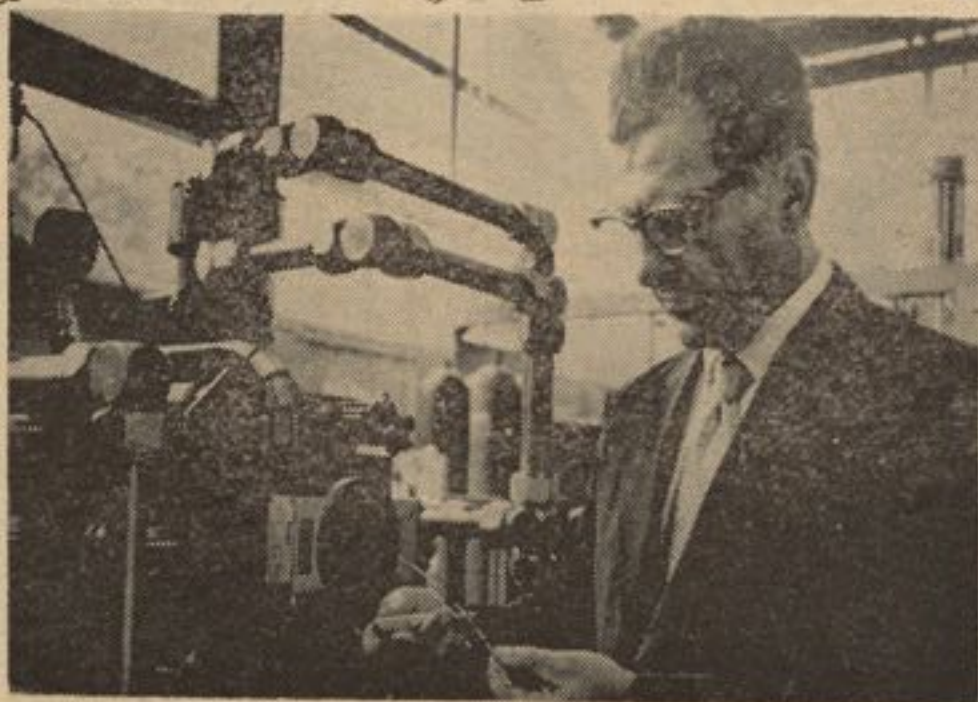
از طرف دیگر چون میتوان این کره مطمئن و فاقد حرارت را با توربین در یک جلد سر بسته قرار داد نصب آنها در حومه مراکز مسکونی امکان پذیر خواهد گردید.

نگرانی از تهیه مواد سوختی در دهه های آتی موجب شده است که در جمهوری آلمان اهتمام در ساختن نوع جدید مراکز مولد برق اتمی - یعنی ریاکتور های حرارت بالا با توربینهای هلیوم - با قاطعیت هر چه بیشتر به پیش رانده شود - طرح این نوع کره های ذروی چند سال پیش بتوسط پرو فیسور رودلف شولتن - رئیس کنونی مرکز تحقیقاتی اتمی یولیخ عرضه گردید، برخلاف مولد های انرژی اتمی امروزی کره های ذروی نامبرده بیشتر مترون بصر فسه است و ضمناً مسایل مربوط بحفظ محیط زندگی را حل خواهد کرد.

کره های اتمی عادی شمشهای یورانیوم را در مخازنی که به آب یخ میزنند نسوزانند و با انرژی حرارتی بخار آب توربینها و جنراتور ها را بگردش درمی آورند. پرو فیسور شولتن از این روش که مقداری انرژی را تلف مینماید و مخاطراتی نیز در بردارد صرف نظر نموده است در روش او گویهای گرافیتی بجهت یک توپ نینس یا محتویات اورانو توریوم سلفش ماده سوختنی را ایفا مینماید در روند انحطاط رادیو اکتیوی اوران نه فقط لفافه گرافیتی را گرم میکند بلکه توریوم را که بمقدار وافی موجود است به اوران قابل تجزیه تبدیل مینماید. این جریان وارد در راهروی میشود که در آنجا کره ذروی بوسیله گاز

ماشین جدید سیم سازی

پرستون - نیوجرسی - یک ماشین جدید که نوید زیادی در قسمت سیم های مروجی میدهد از طرف مرکز تحقیقات انجینسری وسترن الکتریک کمپنی ابداع شده است. این ماشین که بنام «قالب سیار بلاك برقی» سیمی است فقط ۴ فیت طول داشته و از نگاه اقتصادی کم مصرف تر بوده و جنسیت تولید سیم آن خویتر است و بدون آواز کار میکند. این ماشین از لاین تولیدی برای سرویس کردن خارج و داخل شده میتواند. این آله عملیاتی با فشار دادن منظم فلز که روی آن موم و پاکدام ماده چسبناک دیگر قرار دارد توسط یگانه قالب آن تحت فشار بلند کار میدهد. ماشین های مروجی ذریعه یک سلسله قالب ها در افزایش داده و پاکش میکند. وسترن الکتریک که بزرگترین فابریکه لوازم برقی و کبیل در جهان است در خزان امسال این سیستم جدید را در معرض امتحان قرار میدهد.



آسیاب بادی با زهم

مؤدشده

یک پرو فیسور انجینری برقی پوهنتون ماساچوستس همکاری پنج موسسه صناعت را در قسمت انکشاف سیستم قوه باد دروازه ساحل جلب نموده است. پرو فیسور ویلیام هرائمو س میگوید که طریقه انکشاف یافته وی چار چند انرژی برقی را که امروز در ایالت رنگ سیند استعمال میشود تولید مینماید.

این سیستم مشمول سه لاینستین در ساحل اتلانتیک کاننیشتا ل خارج نیو انگلند است. هشتاد و سه آسیاب بادی روی برج های مولد انرژی برقی به حالت ایستاده و با حرکت موجود میباشد. انرژی که از این سیستم بدست میاید در تانک های تحت آب مانند گاز ها بروجن برای انتقال پایب لاین ها در سواحل ذخیره می گردد. قوت وزش باد با وجود نامنظم بودن آن در جاهای مربوطه قابل پیشبینی بوده و در بالای سواحل کاننیشتا ل وزش آن مداوم - معتدل و قوی میباشد.

پرو فیسور هیرا نیوس گفت یک تحلیل مقایسوی قیمت بینستین ایالتی برق آبی و در موت و سیستم خودش هر دو را به عین سویه نشان داده و آسیاب های برقی کم مصرف تر خواهد بود. وی متوقع است سال آینده حمایت اتحادیه ها را بمنظور کمک اقتصادی پروژه ابتدائی اش جلب نماید.

آبهای سخت و امراض قلبی

جراحی بدون کارد تو سطر کمپیو تر

دو عضو پو هنجی پو هنتون اندیانا دوآله اولتر اسا نیسک تشخیص دهنده رابآله جراحی اولتر اسانتیک برنده پوست امتزاج داده اند هر دو انساج قابل دیدمخرب تخت کنترول کمپیو تر که پروگرام آن برای جراحی های خاص طرح شده قرار میگیرند .

در تشخیص ها انساج تو سطر اشعه اولتر اسانیک به یک انرژی نسبتا پایین ترقظ میگردد. عکس دست داشته روی یک تیوب کتود قرار داده میشود انرژی های بلند به منظور برش انساج مریض که روی یک آله تعبیه شده استعمال میگردد.

برای تحقق بخشیدن این مشاهدات انجمن بین المللی حفظ الصحه متفقا باآژانس بین المللی درامور انرژی اتوم(در موضوع اینکه مقدار میکر و المینت های ضایع شده در جسم با این میتود - ساده تحقیقی مانند متود آزمایش نیترون ها) تحقیقات و مطالعات وسیعی را روید ست گرفتند اساس این مطالعات ارزیابی مقایسه ای - مقدار میکر و المینت ها در وجود اشخاص مریض و مردم صحت مند بود.

این مطالعات و ارزیابی نژاد مردمان نواحی مختلف کشور های جهان صورت میگیرد .

اضلاع متحده امریکا نشا نداده که مقدار کروم در نژاد امریکا نیان - نسبت به سایر کشور های آسیایی و آفریقایی خیلی پایین است و علت آنهم اینطور توضیح میشود که چون استعمال قند مقدار کروم را در وجود پایین می آورد در بین مردمان مناطق کشور ها نیکه آبهای سخت را می نوشند نسبت به مردمی که آب های نرم را استعمال میکنند امراض قلبی و عایی کمتر بوده تلفات ازین ناحیه نیز نژاد شان کمتر است در حالی که مردمانی که آبهای نرم را می نوشند بیشتر دچار امراض قلبی و عایی بوده و مقدار تلفات درین مردم نیز از امراض قلبی و عایی بیشتر است و میتوان گفت که این موضوع ارتباط مستقیم بنوع آب داشته در آبهای سخت مقدار بیشتر میگرد - المینت یافت میشود .

تمام مو لکیو ل های که از آن جسم انسان تشکیل گردیده به اساس چندنوع اتوم های بیانگزار ی شده که عبارت از کربن - هایدروجن - اکسیجن - آزوت - فو سفور و - گوگرد است دیگر عناصر تابلوی مند لیف کمیت میکر و سکو پیک آنرا معرفی نموده و ازین سبب که تمام عناصر میکر و سکو پیک را در بر گرفته است .

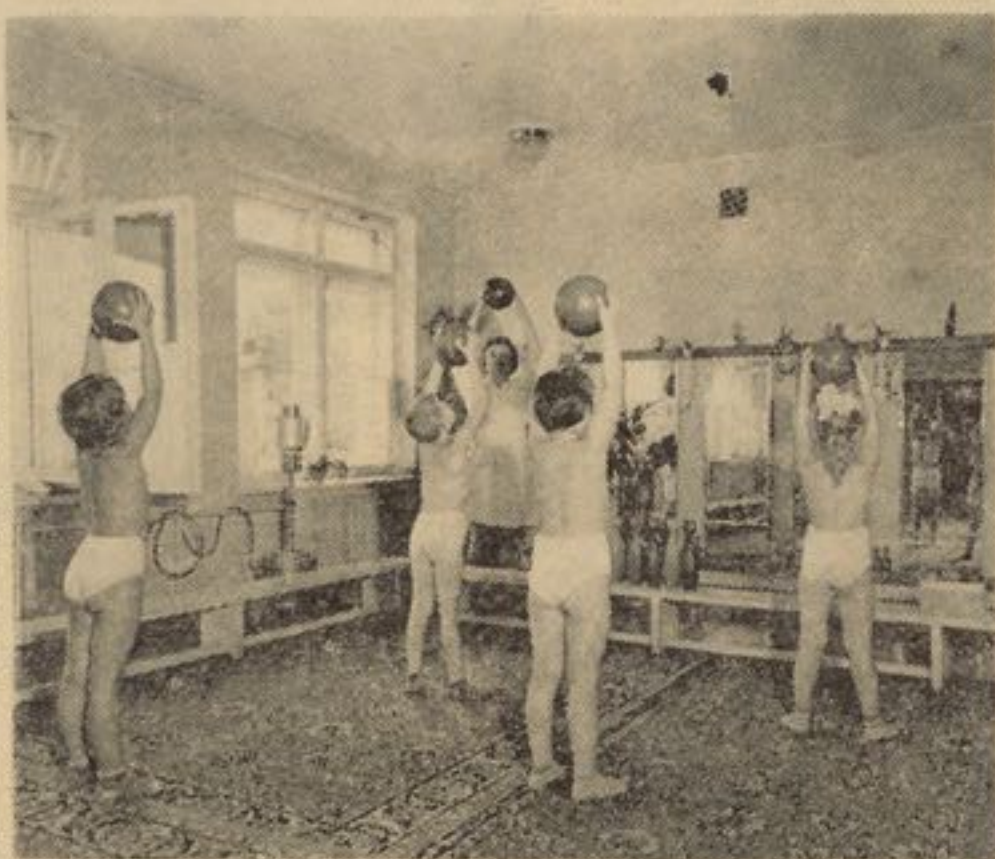
طور مثال تذکر داد میشود که در جسم شخص صحتمند دا ری هفتاد کیلو گرام وزن هفتاد میلی گرام مس - یازده میلیگرام ایود ۹ میلیونم گرام اورانیوم موجود است .

این عناصر میکر و سکو پیک نقش مهمی را در فعالیت جسمی شخصی بازی میکنند تا بت شده که بعضی ازین عناصر از جمله کروم و منگنیز وظیفه دفاع را در فعالیت سیستم اوعیه قلبی انجام نموده و مس بالای آن تاثیر منفی وارد میکند .

احصاییه ها نشان میدهند که در کشور هایی که صنایع آن آنقدر پیشرفته نیست و انکشاف نیافته است امراض قلبی و عایی کمتر دیده می شود و بر عکس در کشور های پیشرفته صنعتی پنجاه فیصد حادثات مرگ از اثر امراض قلبی و عایی میباشند .

مشکل است که دلیل معین برای این حقیقت دریا بیم زیرا علت آن مختلف است مناسبات بین فشار های فیزیکی و روحی اعتیاد به تنباکو وضع اجتماعی و روحی نیز نقش عمده دارد .

یکتعداد زیاد علما یکی از علل عمده امراض قلبی و عایی را تغییر در بیهوشی دانسته و مخصوصا تغییر حالت عناصر میکر و سکو پیک میدانند که به وجود شخصی مریض داخل میشوند این عناصر میکر و سکو پیک از خارج توسط غذا آب یا هوایی که تنفس میکنیم داخل وجود میگردند مثلا احصاییه های



سیورت بصورت عمو می در رشد و انکشاف جسمانی جوانان و مخصوصا اطفال نقش بزرگی داشته و مخصوصا در بعضی کشورها انواع سیورتها و تمرینات به منظور تد اوی بوجود آمده که طبیب معالج بعد از تشخیص برش در باره نوع سیورت هدایت لازم میدهد گروه اطفال که درین عکس دیده میشود ، گروه اطفال که درین عکس دیده میشوند ، با اساس هدایت اطباء معالج همه روزه به تمرینات سیورت می پردازند ، این گروه اطفال که مربوط مکتب نمبر پنجاه شهر میگو است در کلینیک مربوطه همه روزه این تمرینات را برای ااده صحت شان تحت نظر مربیون ادامه میدهند .

خودسنجی فشارخون

تایکی دوسال پیش اطباء آلمان فدرال نظر مساعدی به (نظارت مریض بر خود) نداشتند و با خود درمانی بکلی مخالف بودند . اما در این بین بسیاری از ایشا ن نظر شان را تا بدانجا تغییر داد ه اند که دستکم بیماران فشارخون مجاز هستند وضع مزاجی شان را خود شان - کنترل کنند و در مواردی هم آهنگ بانیجه سنجش دوا و در مان لازم برای خود شان را تجویز نمایند . البته مشروط بر اینکه - طبیب قبلا همه دستور های ضروری را کتبی برای مریضی تنظیم کرده باشد .

خوشبختانه شرکت های بیمه مریض در آلمان فدرال این ضرورت را پذیرفته اند و هزینه خرید یک دستگاه سنجش فشار خون (به بهای ۱۲۰ دو پیچه مارک) را بر عهده می گیرند .

حس خوبش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر نیست که در شرکت عطر فروش یك وكيل دعوی بنام «زیسو» کار می‌کند. یك وز اوبه خانه دختری بنام «ایرین» که یکی از همصنفی های دوره شاگردی اش است می‌رود. تصادفا در آنجا یك همصنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و یك بچه دلپسند است نیز ملاقات می‌کند. «موریس» و «واندا» متقابلا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم از دواج می‌کنند. یك وز «واندا» می‌گوید که انتظار طلسی را داد و دیگر نمی‌تواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود و همسرش در پهلوی درس، بعد از جاست کار می‌کند و اینک بقیه داستان:



نه، منوخرم کاری کند چطور شکیله نورمال نیست؟

۱۲۴



این سوال پراندا را را بخردی بیچاید
او! در اینبار منی قضا بر بلبی نداستم من همیشه در ترتیبم
تو دیگر کار نمیکنی؟

۱۲۳



ایرین، مناشتر میثور اما خورن، اکنزول می کند.

لازم بود من میادلم
و پرته در زینه
صبت بکنم...
تو میوانی سبرای
من بکند راسه
بسیری...

۱۲۶



ایرین، با رفت زیار به جره دوستش خیره می شود و در میاید
آه واندا! مثل سابق خوش نیست
واندا، چرا چیزی شده، چرا بمن نمیگویی؟

۱۲۵

همین حاله می خواستم برآ بلولم... پوری... در یک کارگاه روید
نیم روزه کاری کند. بدین آفند ز همین تا میل نیست
و در آرد ما بسیار کم است...



دانه‌ها یکت راه دیگر میخوای که در اسبابه
نگری کنم و بعد ما بویس در زمینه صحبت کنیم؟
نه من تو مستوره خدم. او در این دیبای بزرگ
عنه از غلطش کس دیگری را نیخواد.



میری میخواد من گپ دارا بشنود. او میگوید که طفل بسیار مغزول است
و باید تنها من از او مواظبت کنم.



کامله راست میخوای همیشه با بیدار خواب میخوایم.
او با می دایم که طفل خوب تربیه میخوادند
و با عجلادو را ناز می خورد.



ناگفته نماند که بسیار مغزول است. او به پیش شناخت دارد.
بلبی کاغذ به او شناخت دارد.
او از طرف شب قطعا ما را بخواب
میگردارد.



باید حوصله داشت. بسیار شنیده طفل
بزرگ بشود.

باقی دارد



تو خواد روی که چهار خوب بزرگ
می بشود. می توانی از طرف او
استراحت کنی.

همیشه میگفتن. اما در کون دو کت زندگی
مشقت برای ما پیش میبرد.

ژوندون

زنان و دختران



آداب معاشرت

چگونه سخن بزنیم

گفتگو بادوستان ، خویشان و نزدیکان یکی از تفریحات خوبی می باشد که هر انسان متمدن پای بند به اصول اجتماعی آن است . تماس ها به وسیله سخن بوجود می آید و تجربه نیز همراه دارد .

بعضی خانم ها خیال میکنند که تنها جرات صحبت کردن کافی است در حالیکه از هنر زیبایی کلام کاملاً بی خبرند .

درینجا به چند نکته اساسی که زیاد اهمیت دارد اشاره میکنیم :
۱- از دیگران تقلید نکنید .

هنگام صحبت کردن سعی کنید که از (قالب) تان بیرون نیائید . مثلاً به هنگام سخن گفتن از نوع بیان دوست خوش صحبت تان تقلید نکنید . در سخن گفتن سعی در حفظ کنید و فاصله شنونده را از خود در نظر بگیرید . با صدای بلند و آزار دهنده مخصوصاً در سرویس و سینما حرف نزنید . سعی کنید با همان (آهنگ) صدائی که دارید حرف بزنید و در حقیقت خود تان باشید نه (دیگری) زیرا هدف اینست که مردم بگویند شما خوش صحبت هستید نه اینکه بگویند شما مثل فلانی (که خوش صحبت است) حرف میزنید .

اگر شما در مورد مطلبی بی اطلاع بودید می توانید بایک لبخند بسیار شیرین صافانه بگوئید (که متأسفانه من در این مورد اطلاع وسیعی ندارم) این تواضع و فروتنی به شما سبب میشود که اولاً با اظهار عقیده در باره مسأله ای که از آن بی اطلاع هستید خود تان را کوچک نکنید . ثانیاً اینکه شما را بخاطر فهم اجتماعی زیادی که دارید مورد ستایش قرار میدهند .

۲- بدگویی نکنید . بدگویی و پشت سر دیگران حرف زدن کاری عاقلانه نیست

برای اینکه يك راه حل صحیح و عاقلانه بیابید لازم است پیش از آغاز به بدگویی از خود دو سوال بنمائید .

۱- آنچه میخواهم در باره او بگویم حقیقت دارد ؟

اگر جواب منفی بود حتماً با وجدان بیداری که دارید و باعلاقه ای که به خوش سخنی دارید هرگز حرفی از او نمی زنید اما اگر موضوع حقیقت داشت او بهمان شدت که شما معتقد هستید بد باشد آنوقت سوال دوم را پرسید .

۲- راستی تکرار بدی های وی بازبان من کار صحیحی است و آیا روح و جان من و دوستان مرا کسول نمیکند ؟ (خود تان جواب بدهید)
وبعد ببینید که در دنیا حرف های خوب و مردمان خوب زیادند او را رها کنید و خوب فکر نمائید و توجه داشته باشید که بدگویی از دیگران زهری است و وقتی که با کلمات تان مخلوط شد عاقبت شوم آن بالاخره بر ملا میشود . پس لازم است ازین زهر خطرناک بپرهیزید .

مالکی هما (فضلیار)



در جات ترفی يك ملت در حیات اجتماعی منوط به احترام زن است .

«گوری»
زن منشور بلورینی است که از پشت آن میتوان آشیا را زیبا تر دید .
«پتی گریلی»

ترجمه : محمد حکیم ناهض

کمک کردن بطفل

بوسیله يك پیاله مدام شیر می نوشد بایک پیاله جدید که از لحاظ رنگ یا شکل از سابق فرقداشته باشد خوش شود . در صورتیکه داکتر مشوره بدهد بعضی اوقات تبدیل نمودن شیر طفل به شیر سرد و یارنگ دادن ویا مخلوط نمودن ماده غذایی که شیر را طعم و ذایقه خوبتر دهد نیز ممکن است به موضوع کمک کند .

بعضی مادران در یافته اند که افزودن مقدار کمی سیریل بایک پیاله شیر به اندازه کافی تغییر مزه میدهد که برای طفل قابل قبول گردد . سیریل میتواند که تدریجاً طی چند هفته از شیر دور گردد .

وقتی طفل شما ۶ ماهه میشود میخواهد بهر چیز چنگ انداخته



و آنرا بدهن خود ببرد ، پس يك پیاله ویا گیلان كو چك وخال خالی را برایش بدهید تا بتواند به سهولت آنرا خودش گرفته و بدهن خود ببرد گو یا که تقلید مینماید چیزی مینوشد . مواظب وی باشید و وقتی که دیدید گیلان یا پیاله را طور صحیح گرفته بطرف دهن خود برده میتواند ، آنوقت چند قطره شیر را در بین پیاله اندازید وقتی که مهارت پیدا میکند مقدار شیر را زیاد نمائید هر گاه طفل بین سنین ۸ و ۶ ماهگی مفکوره نوشیدن یا صرف نمودن شیر را بوسیله پیاله حاصل نمود بسیار کم این احتمال موجود است تا در سن ۹ یا ۱۰ ماهگی علیه فوران شیر با پیاله شود . اگر طفل برای چند روزی از نوشیدن شیر با پیاله امتناع میورزد ، باین عمل وی مقاومت بخرچ داده و باز هم پیاله را برایش بدهید بخاطر داشته باشید که در ماهای اول که طفل با پیاله شیر خوردن را شروع مینماید در هر وقت يك جرعه بیش نمی نوشد ، بسیاری اطفال تا زمانی که يك یا یکتیم ساله نشوند چندین قطره را در يك وقت گرفته نمیتوانند . ممکن است طفل يك یا دو ساله که



موهای نیمه دراز را به دوطرف گوش و به پشت سر شانه زده و موهای اطراف سر توسط برس يك به دیگر وصل گردد و بافته مخصوص شکل بدید . آنگاه قبالة تان بهتر جلوه گر خواهد شد .



بخت و بزر

زیبایی تان را حفظ کنید

ماکارونی

شده بگذارید و بالای گوشت یک ورقه دیگر از ماکارونی ریخته دوباره از گوشت بر روی آن بریزید تا اینکه طبقه طبقه گردیده و بعد با پنیر ریزه شده هالندی را قرار دهید.

به طریق دیگر هم میتوانید ماکارونی را بپزید. بدین ترتیب که ماکارونی و گوشت را بصورت طبقه طبقه در یک دیگ بریزید. سر دیگ را گذاشته آنرا دم دهید و بعد از پخته شدن در ظرف بکشید.

بباید در یک ظرف بزرگ مقداری آب با کمی نمک بریزید و بگذارید بجوشد. وقتی جوش آمد، یک قطی ماکارونی را اگر دراز باشد به اندازه شش سانتی متر خورد کرده در آب جوش بریزید تا پخته شود. علامت پخته شدن ماکارونی سفید شدن رنگ آن است.

وقتی ماکارونی پخته شد آنرا صاف کنید تا آبش باقی بماند. بعد یک ورقه ماکارونی در ته ظرفی ریخته روی آن از گوشت آماده

یک کیلو گوشت بدون استخوان را چرخ کرده، دو دانه پیاز را پوست نموده ریزه کنید و مقداری روغن را داغ کرده، پیاز ریزه شده را بین روغن بیندازید و چرخ دهید تا اینکه پیاز گلایی رنگ شود. بعد گوشت را بالای پیاز علاوه کرده کمی سرخ نمائید و اندکی آب به آن اضافه کرده بگذارید تا آب آن جذب شود. سپس نمک و مرچ را اضافه کرده آب بادنجان روی می را در مقداری آب حل نموده به آن بیفزائید و بگذارید تا به روغن



اگر صورت تان گرد است به پروان خود خیلی توجه نمائید و از کشیدن ابروی مشکی و کاملاً مستقیم منصرف شوید بهترین ابرو باید حالت کمی خمیده و خوش نماد داشته باشد.

یک لب ضخیم و کوچک هم بصورت گرد خوب نیست اگر صورت گرد دارید لبهای خود را طوری آرایش دهید که نازک بنظر بیایند و منحنی و خمیده بنمایند.

کسانی که صورت کاملاً مسطح و نداشتند در آرایش صورت خود دچار اشکال میشوند. قبل از خواب پودر سفید و روشن استفاده کنید و همچنان اگر گردن شما کوتاه است گردن را پودر سفید بزنید و بگذارید که سایه بیندازد پس میتوانید از پودر تیره و دیگر لوازم آرایش نیز

استعمال کنید، کسانی که صورت شفاف دارند کریم مخصوصی را تهیه کرده در صورت خود استفاده کنند باین صورت لکه هاد روی تان مشاهده نمیشود. در اخیر یک مقدار پنجه را با کریم مخصوص آغشته کرده و به روی خود بمالید نتیجه مطلوب میگیرید.

مراقبت از موی های تان به زیبایی شما می افزاید. اگر همیشه در ترتیب و نظافت موهای خود وقت کنید حتما دارای موهای خوبی می شوید و سبب زیبایی صورت تان میگردد. در ترتیب مو بکوشید که از منتهای سلیقه کار بگیری.

دخترانانو

ژوندون

درباره پرابلم ها و مشکلات خود چگونه باید

فکر کنیم؟

بعضی از پرابلم های زندگی مشخص و ساده بوده و در همان نظر اول میتوان به ماهیت و چگونگی آن پی برد اما هستند مشکلاتی که نمیشود آنها بدرستی تشخیص و درک کرد و شناختن آن خصوصا که بخواهیم راه حلی نیز برای آن پیدا کنیم کار نسبتا مشکل میباشد مثلا مسایلیکه به از دواج ، انتخاب مسلک و شغل ، خواهشات و آرزو های ضد و نقیض ، تشویش های گوناگون ، و بدبختی ها که برخی از مردم دامنگیران میشوند از همین گروه مشکلات بحساب میرود بعضا ترکیب این پرابلم ها باندازه پیچیده می نماید که انسان را گیج می سازد. برای پیدا کردن راه حل باینگونه پرابلم های مغلق دو راه وجود دارد یکی اینکه باید با شخص دیگر و یا یکی از دوستان و اقارب خود که با اینگونه مسایل آشنائی دارد درباره آن مشوره کرد و دیگر اینکه هر گاه نخواسته باشیم موضوع را با کسی دیگر در میان بگذاریم خود میتوانیم بنشینیم و همه حقایق موجود و مربوط به پرابلم را روی کاغذ بنویسیم جنبه های مختلف آن را مطالعه کنیم و ریشه اصلی را پیدا نمائیم .

حقایق مربوط به پرابلم که تا اندازه مد نظر قرار مید هید ؟

این چگونگی حقایق و ماهیت عناصر شامل يك پرابلم است که درجه پیچیدگی و شدت آنها تعیین میکند در مسایل روزانه ما معمولا کمتر باین حقایق متوجه میشویم و بندرت آنها در نظر می گیریم زیرا احساس ها و انفعالات شخصی ما

اکثرا حقایق را تحت الشعاع قرار میدهند اما دانستن این عنا صر و قتیکه مسایل عمده تر چون امور اجتماعی مطرح باشند مهم تر میگردد. **آیا در رسیدن بیک راه حل میگوئید تا طرق مختلفه حل پرابلم را جستجو کنید ؟**

ما اکثرا چنان فکر میکنیم که به يك مشکل فقط يك راه حل وجود دارد و پس درحالیکه به پرابلم های میشود حتی چندین راه پیدا کرده و يك راه حلی که همیشه از نظر باز می ماند همانا مصالحه و یا راه بین البین است .

شاید بعضا از پیدا کردن هر نوع راه حل و چاره جوئی بسکلی عاجز مانیم و همه راه ها را بروی خرد مسدود بیا بیم در چنین حالات میتوان یکی ازین دو کار را کرد یا اینکه موضوع را تا مدتی به تعویق بیا نندازیم تا حقایق بیشتری بدست آید و یا چنانکه قبلا گفتیم موضوع را با شخص دیگری که باچنان مسایل آشناتر وارد تر است در میان بگذاریم .

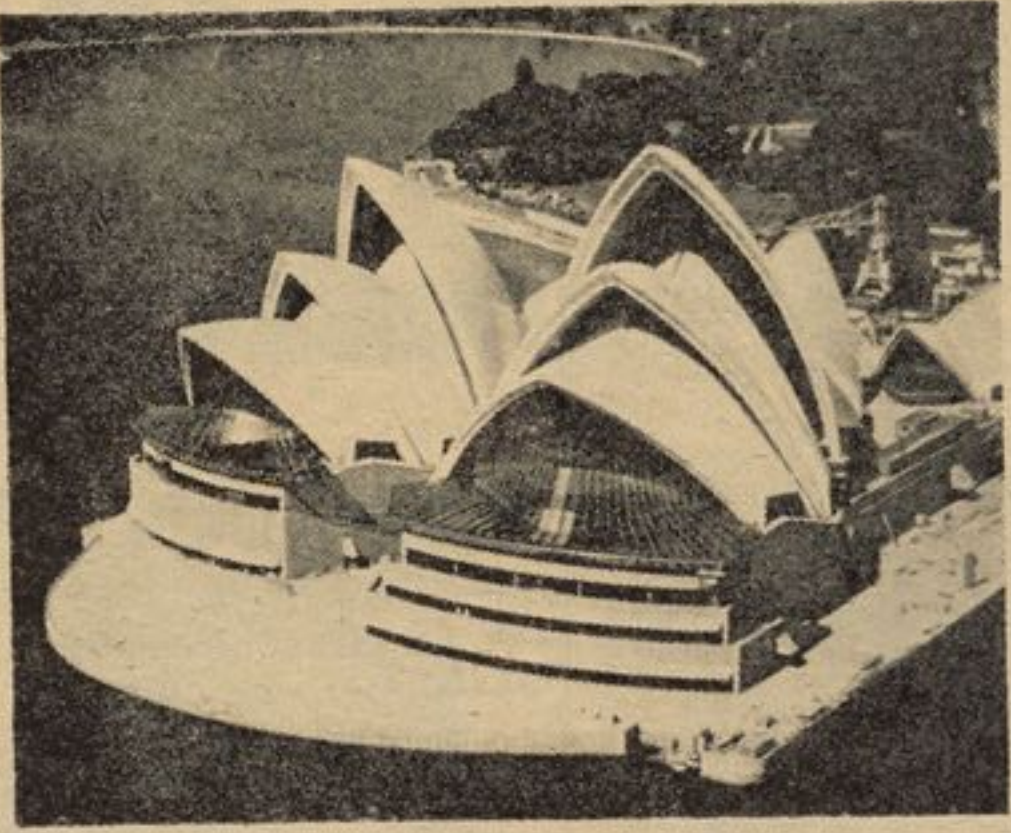
آیا وقتی به راه های حل ممکنه میرسید آنها ارزیابی کرده و در انتخاب بهترین و موثر ترین راه اهتمام می ورزید ؟

بهترین و مشکل ترین مرحله تفکر درباره مسایل همین انتخاب راه حل است چه از یکطرف انسان متیقن نیست که این راه چقدر موثر است و از طرف دیگر ارزیابی راه های مختلفه حل کار دشوار میباشد بهر صورت بهتر آن است که وقتی در برابر طرق و اصول مختلف رسیدن به حل و فصل يك موضوع میرسیم

عمارت اوپرای استرالیا که پرمصرف ترین تیاتر جهان

افتتاح

مهندس دنمارکی بنام جوان اوتسون نقشه این عمارت را تکمیل کرد عمارتی که معروفترین بنا ی معماری جهان گردید عمارت اوپرای سدنئی.



مدد دل جوانان

میرمنی هستم که ۲۳ سال عمر داشته و مدت سه سال از ازدو اجم میگردد و صاحب دو طفل هستم . شوهرم خانمی دیگری هم دارد که میتوانیم آنها را باکس دیگری که قبلا باچنین پرابلم مواجه بوده است در میان بگذاریم . چه انتخاب يك راه بصورت اتفاقی و یا گیر ماندن در يك حالت بی تصمیمی هر دو مفید نیست و باید کوشید تا هرچه زودتر فیصله اتخاذ کنیم تا خود را از شر مشکل برهانیم .

صاحب پنج طفل است درد دل من بصفت يك جوان ، از خانم دوم شوهرم و شوهرم از نیست که باوجود گذشت و فداکاری در مقابل ایشان ، با قبول همه رنج و کار و زحمت بازهم رویه آنها بامن ظالمانه و دور از انصاف است اگر چه خودم مامور دولت هستم و از نگاه معاش میتوانم کمکی با همسر و خانمش بنمایم و لسی افسوس و صد افسوس که آنها اصلا متوجه گذشت و ایثار من

بقیه در صفحه ۶۰



خبری از جوانان کشور



روز پنجشنبه (۱۵) سنبله در لیسه آریانا بخاطر استقبال از رژیم جمهوری کنگرانس های صنعتی دایر گردید که درین کنگرانس ها استادان لیسه مقالات آبداری راجع به رژیم جمهوری و فداکاری موسس این نظام قرائت نمودند همچنین شاگردان لیسه هر کدام خوشی و احساس قلبی خود را بواسطه مقالات شور انگیز و زیبا بیان کردند و از رژیم جمهوری ریت باجوش و خروش فراوان یاد نمودند تمام استادان و شاگردان این لیسه طرفداری و پشتیبانی عمیق خود را بخاطر پیشبرد اهداف بنیادی نظام جدید جمهوری در پرتو رهنمایی رهبر بزرگ بناغلی محمد داود اعلام نمودند و سعادت مردم افغانستان و مصالح علیای کشور را از خداوند بزرگ خواستار گردیدند و هر کدام از شاگردان از صمیم قلب در اخیر این جمله را میگفتند که به استقبال گرم و پر حرارت سایر باجوش و خروش فراوان یاد نمودند تمام استادان و شاگردان این لیسه

بنگرید ای دوستان حتی ز چشم آسمان
اشک میریزد بحال این دل نالان من
بسکه مژگانرا زغم بر چشم خود مالیده ام
خون همی بارد بجای اشک ، از چشمان من
بر ده میبوشم غمت را هر کجا اما چه سود
میکنند رسوا مرا این سینه عسریان من
گریه می آید مرا چون سنگرم خندیدن
خنده می آید ترا چون بنگری گریان من
وه چه خوش گفته « خلیلی » شاعر زیباسخن
« شد مذا ب از آب و آتش پیکر بیجان من
مهلتم کی میدهد تا آب گرم از فراق
شعله وصل تو آتش میزند در جان من
سبزی طالع کجا با شد مرا از رنگ زرد ؟
این سیه بختی بین از سرخی دیوان من

بشمار میرود پس از ۱۴ سال دران تعمیر درسد نی

تاج میشود

اوتسون نقشه خود را به استرالیان فرستاد . هیات ژوری که برای تعیین بهترین نقشه و دادن جایزه ، مامور شده بود ، طرح ذغالی او تسون را از سایر نقشه ها بهتر یافت و این طرح را برای فیصله نهایی به ایرو سارنین یگانه مهندس ذیصلاح در کمیته مربوط سپرد . ایرو سارنین که اصلاً در فنلند متولد شده دارای تابعیت امریکایی می باشد . ایرو سارنین تمام ۲۲۲ نقشه از مهندسان ۳۰ کشور را از نظر گذشتا نده سر انجام او نیز سکیچ ذغالی اوتسون را انتخاب کرده شایسته جایزه دانست و در باره مهندسی دنمارکی اینطور اظهار نظر کرد :

اما کار تا آن تاریخ چندان پیشرفت چشمگیر نکرده بود و چنین تعمیر دودوسال عقب انداخته میشد تا اینکه فیصله شد در ۲۸ سپتمبر سال جاری عمارت او برای سد نی افتتاح شود . ابتدا برای استرالیایی ها و ۴ هفته بعد برای کشور های مشترک المنافع البته در صورت تیکه ملکه انگلستان بخواند تادر عمارت واقع ولو مولوبای به سمفونی نمبر ۹ بنهون گون دهد .

بقیه در صفحه ۶۷

او یک نابغه در مهندسی (تعمیرات) این واقعه در سال ۱۹۵۷ رخ داد . در آن تاریخ هیچکس نمیدانست که طرح اوتسون از لحاظ شرايط

نامه های رسیده

بناغلی عبدالاحمد احمدی !

نامه شما به اداره مجله رسید احساسات شما واقعاً قابل تقدیر است امیدواریم که این احساس در نزد همه جوانان موجود باشد از همکاری تان تشکر به امید نامه های بیشتر شما .
پیغله رونا دانشجو !

خواهر عزیز نامه شما که عنوانی اداره مجله تحریر یافته بود بدست ما رسید از همکاری تان تشکر امیدواریم همکاری تان را ادامه دهید .

سبزی طالع

لرزه همچون برگ پائیز ست اندر جان من
گریه ، همچو رود جیحونست در چشمان من
زندگی را سازشی بامن نمیشاید گس
می کشد ، مردم مرا این درد بی درمان من

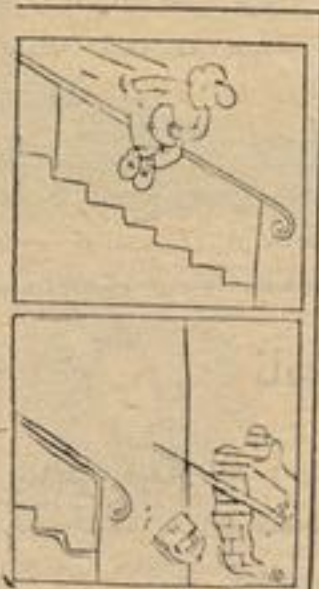
بازی خوب



بدون شرح



بدون شرح



بدون شرح



بدون شرح

نبودند توپ را بدهند . هر قدر از عقب توپ می دویدم به آن دست نمی یافتم تا اینکه یک وقت دیدم توپ بدست پدرم است و میگوید : - آدم تا همین وقت بازی میکند ...؟ تو بچه خوب نیستی !

هر قدر دلیل گفتم او قبول نکرد ، خواهرم را شاهد ساختم ولی او نیز حقیقت را نگفت . و این بار برایم اخطار نمودند که اگر یک بار دیگر این کار تکرار شود دیگر توپ را از من بگیرند . روز دیگر بچه ها گفتند :

- زلمی بچیم ! بیانی که توپ بازی کنیم . من هم به صدای آنها لبیک گفته توپ را گرفته برون آمده برای شان گفتم که قبل از شام باید بخانه بروم زیرا والدینم قهر میشوند آنها بدون اینکه چیزی ازین موضوع فهمیده باشند بیک آواز گفتند : خوب است باز که شام شد برو . هر کدام آنها یکی از دیگر لایق تر بودند چون من خوردترین آنها بودم مرادگول ایستاده گردیدم . بازی دوام داشت من به انتظار این بودم که بازی این توپ لعنتی یک دفعه بیایم بخورد اما نه هر بار توپ نزدیک من می آمد و بطرف من پرتاب میشد آنرا گرفته نمی توانستم و تیم مقابل چیغ زده میگفتند گول و تیم خود ما سرفرازانده بودند و مسؤول تمام این سرفرازی های شان من بودم زیرا نتوانسته بودم گول را محافظه کنم آنها بعضی شان مرا سرزنش میکردند . و من چاره نداشتم بیکبار میخواستند مرا از بازی اخراج کنند اما چند نفر مانع شده به ایشان گفت که توپ را از دست اگر او را برانیم توپ خود را گرفته میرود . روز بعد با هم در گول ایستاده بودم هر چند میکوشیدم محافظه کرده نمی توانستم زیرا دردمتری من آمده توپ را شوت میکردند درین حال من توپ را گرفته نمی توانستم و گول میشد بعد از آن مرادیک گوشه دیگر میدان فرستادند کدام شخص دیگر را بگول ایستاده کردند باز هم توپ بیایم نمیخورد . گناه من هم نبود زیرا بچه های که همراهی شان بازی میکردم از من بزرگتر بودند و من به اندازه آنها ندیده میتوانستم و نه آنقدر قوت داشتم به تدریج رفتای هم سن خود را که در ابتدا همبازی من بودند از دست دادم زیرا آنها را یک یک از تیم خارج کردند و فقط من به آن سن و سال مانده بودم و آنهم بخاطر توپ و جرئت هم نداشتم که توپ را از آنها گرفته به همراهی اطفال هم سن خود بازی کنم . هر بار توپ را می خواستم آنها را تهدید میکردند . بالاخره یک روز رسید که از آنها انتقام بکنم . بمن گفته بودند که فردا صبح چیزی نگفتم ، وقتیکه عقب دروازه آمدند گفتم که نمی آیم ... نمی توانم که در بازی اشتراک کنم . آنها با عصبانیت گفتند :

- فرق نمی کند ما بدون این هم تراز میج نگرفته ایم فقط توپ را بده .

خیر توپ را هم نمی دهم . آنها به اندازه عصبی شده بودند که شروع به گفتن کلمات زشت و ناسزا کردند و گفتند : - نادیده ... در عمر بابه خود توپ را ندیده ! گشته ...

در حالیکه از شنیدن این سخنان خیلی رنج میبردم و در عین زمان بخاطر اینکه مانع بازی آنها شده بودم دلم ب حال شان میسوخت و از طرفی هم دلم خوش بود زیرا هیچوقت آنها را تا به این حد مجبور به عجز و زاری نکرده بودم .

باز در دست کرده که بعد از آمدن از مکتب باید غذا بخورم و بعد از آن ساعتی استراحت کرده و بعد از آن تاحدی دروس مکتب را مرور کرده و وقتیکه هوا قدری معتدل شد برای یک ساعت میتوانم توپ بازی کنم و آنهم باید دورتر و خیلی احتیاط کنم و یک عالم کارهای دیگر .

من هم جهت ارضای شوق دیرین خود همه این پروگرام را مراعات میکردم تا بالاخره لحظه حساس فرارسید و توپ را در آغوش خود احساس کردم وقتیکه به گوجه برآمدم تمام پسران گوجه که تا آنوقت با من سردوستی نداشته و حتی بعضی از آنها مرا دشنام میدادند میگفتند :

- زلمی جان توپ ازتوست ؟ تو مره ... بیا با هم بازی کنیم .. در گذشته دلم خوشی از آنها نداشتم ولی بخاطر اینکه دیگر همبازی نداشتم گذشتم را نادیده گرفته توپ را در اختیار آنها گذاشتم .

فورا بچه ها بدو گروپ تقسیم شدند و من هم بیک گروپ تعلق گرفتم .

میدان بازی مایک سرکی بود که تا همان وقت هیچ دست نخورده بود و از همین سبب سر سبز بود . میدان طویل و برای توپ بازی کم عرض بود . من تادرا آن وقت نمی دانستم که چه قسم بازی میکنم بیکار بچه ها پیشنهاد کرد فو تبال کنیم فورا دوستگ رایک طرف مانده گفت :

- ای گول ما ! طرف مقابل هم گول خود را ساختند اما بصر خردی و بزرگی آن یک مناقشه در گرفت هر کدام میگفت گول ما مثل در باست . اینه بیا بگزن ! بالاخره گول ها را قدم کردند و به قناعت هم پرداختند .

بعدیک نفر را در گول ایستاده کردند و متبالی همه در مرکز جمع شده گفتند :

- بیا این سنتر بیندازیم ! یک نفر که از همه جالاک تر بود توپ را بطرف هوا پرتاب کرده و همه در عقب آن دویدیم . احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف نمی گنجد . خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم و از عقب توپ می دویم ولی هر چند گوش می کردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم که شام شد و هوا تاریک شد . ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفت :

- چرا خانه نمی آیی : بابیم سرت قار اس ! شام شده و توهنو زبخانه نیستی . مره ما درم پشت تورهان کرده گفت که بگو زود بیا به : من جز اطاعت چاره نداشتم . از بچه ها خواستم تا توپ را برایم بدهند و بخانه های خود بروند . اما جکس آوازم را نمی شنید و حاضر

باز در دست کرده و همه در عقب آن دویدیم . احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف نمی گنجد . خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم و از عقب توپ می دویم ولی هر چند گوش می کردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم که شام شد و هوا تاریک شد . ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفت :

- چرا خانه نمی آیی : بابیم سرت قار اس ! شام شده و توهنو زبخانه نیستی . مره ما درم پشت تورهان کرده گفت که بگو زود بیا به : من جز اطاعت چاره نداشتم . از بچه ها خواستم تا توپ را برایم بدهند و بخانه های خود بروند . اما جکس آوازم را نمی شنید و حاضر

باز در دست کرده و همه در عقب آن دویدیم . احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف نمی گنجد . خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم و از عقب توپ می دویم ولی هر چند گوش می کردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم که شام شد و هوا تاریک شد . ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفت :

- چرا خانه نمی آیی : بابیم سرت قار اس ! شام شده و توهنو زبخانه نیستی . مره ما درم پشت تورهان کرده گفت که بگو زود بیا به : من جز اطاعت چاره نداشتم . از بچه ها خواستم تا توپ را برایم بدهند و بخانه های خود بروند . اما جکس آوازم را نمی شنید و حاضر

باز در دست کرده و همه در عقب آن دویدیم . احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف نمی گنجد . خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم و از عقب توپ می دویم ولی هر چند گوش می کردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم که شام شد و هوا تاریک شد . ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفت :

- چرا خانه نمی آیی : بابیم سرت قار اس ! شام شده و توهنو زبخانه نیستی . مره ما درم پشت تورهان کرده گفت که بگو زود بیا به : من جز اطاعت چاره نداشتم . از بچه ها خواستم تا توپ را برایم بدهند و بخانه های خود بروند . اما جکس آوازم را نمی شنید و حاضر

باز در دست کرده و همه در عقب آن دویدیم . احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف نمی گنجد . خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم و از عقب توپ می دویم ولی هر چند گوش می کردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم که شام شد و هوا تاریک شد . ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفت :

- چرا خانه نمی آیی : بابیم سرت قار اس ! شام شده و توهنو زبخانه نیستی . مره ما درم پشت تورهان کرده گفت که بگو زود بیا به : من جز اطاعت چاره نداشتم . از بچه ها خواستم تا توپ را برایم بدهند و بخانه های خود بروند . اما جکس آوازم را نمی شنید و حاضر

باز در دست کرده و همه در عقب آن دویدیم . احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف نمی گنجد . خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم و از عقب توپ می دویم ولی هر چند گوش می کردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم که شام شد و هوا تاریک شد . ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفت :

- چرا خانه نمی آیی : بابیم سرت قار اس ! شام شده و توهنو زبخانه نیستی . مره ما درم پشت تورهان کرده گفت که بگو زود بیا به : من جز اطاعت چاره نداشتم . از بچه ها خواستم تا توپ را برایم بدهند و بخانه های خود بروند . اما جکس آوازم را نمی شنید و حاضر

باز در دست کرده و همه در عقب آن دویدیم . احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف نمی گنجد . خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم و از عقب توپ می دویم ولی هر چند گوش می کردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم که شام شد و هوا تاریک شد . ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفت :

- چرا خانه نمی آیی : بابیم سرت قار اس ! شام شده و توهنو زبخانه نیستی . مره ما درم پشت تورهان کرده گفت که بگو زود بیا به : من جز اطاعت چاره نداشتم . از بچه ها خواستم تا توپ را برایم بدهند و بخانه های خود بروند . اما جکس آوازم را نمی شنید و حاضر

باز در دست کرده و همه در عقب آن دویدیم . احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف نمی گنجد . خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم و از عقب توپ می دویم ولی هر چند گوش می کردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم که شام شد و هوا تاریک شد . ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفت :

مرا هم بخاطر بیاورید

والدین عزیز



آن روز یعنی ۱۲ اکتوبر سال ۱۹۲۰ راه مشکل میتوانم بیاورم، فکر میکنم در آن روز هوا قدری خنک... نه کاملاً سرد بود. ابرهای ضخیم خاکستری رنگ فضای شهر سنگ های آبی را انباشته بود، دانه های اول برف با تنبلی از آسمان بطرف زمین پائین میشد، این دانه های برف را باد نمیگذاشت مستقیماً بزمین بیفتد. برگ های خشکیده در ختان راکه بزمین افتاده بود باد به هر گوشه جمع کرده بود.

مادر کلانم که پیرزن بلند قد متین و کم حرفی است در آشپزخانه زمستانی بالای یک چوکی سه پایه و سه کتچ نزدیک چری نشسته بود و کدام چیزی یخته میکرد، او بالای شانه های باریک خود یک شال سیاه انداخته بود. پدر کلانم سه چهار سال قبل مرده بود و از همین سبب مادر کلانم بنا بر عرف و تعامل آنوقت سوگوار بود.

مادرم در کوچ بزرگی نشسته و رومان های نویسنده گان روسی را مطالعه میکرد. اگر فراموش نکرده باشم رومان (عشق اولین) اثر نویسنده معروف تور گنیفرا میخواند. تور گنیف نو یسنده محبوب مادرم بود و مادرم تمام آثار او را بدقت میخواند. خانه ما به سبک سایر خانه های سیلی ژن تزئین شده بود. دور از آن چوکی شالی به سبک ویانا و در کتچ خانه سما واری ساخت پتر زبورگ بنظر میرسید. در الماری کتاب های زیادی بود که روی آن گردوخاک زیاد نشسته بود. کتاب های از آثار نویسندگان روسی و آثار بالزاک، مویسان و دو فونر دو ما یعنی دو مای پدر و پسر دیده میشد. اما بیا بیا به جزئیات وقت خود را تلف نکرده به اصل موضوع بپردازم.

مادرم که مادرم روی کوچ نشسته بود و رومان عشق نشسته را مطالعه میکرد یکبار سوزنی در کمر خود حس کرد، در لحظات اول متوجه این درد نشده کتاب رابه گوشه گذاشت، خواست بداند که درد در کدام طرف وجودش قرار دارد، او سرش را پایین انداخت، درین لحظه من دیگر خودم را تکلیف میدادم، زیرا میدادم که او سرش را پایین انداخت، درین وقت که او بجای حساس کتاب رسیده بود و خوب نبود که مطالعه اشراخلال میکردم، او در همان حبه رسیده بود که پدر قهرمان یعنی ولاد یا همراه قمعین گنتس کتیا گیت زنیاندا را میزند و آن زن در عوض جای ضرب قمعین را می بوسد.

اما مادرم دیگر نتوانست بخواند ادامه دهد، بعد از پانزده دقیقه درد دوباره آغاز شد. اینبار درد شدید تر بود و مادرم به آه و ناله افتاد، از پیشانی او عرق سرازیر شده بود، دیگر امکان نداشت به مطالعه ادامه بدهد، درد امانش نمیداد، مادر

کلانم از گوشه پیدا شد و با اضطراب پرسید :
- چه شده ؟
مادرم در حالیکه از درد بخود می پیچید بایک عالم شرمندگی گفت :
- اوه ... یک چیزی ... در همین حبه (کمر خود را نشان داد) مرا تکلیف میدهد...
اینه... در اینجا ...
مادر کلانم پرسید :
- درد دفعه دوم تکرار شده یا دفعه اول است ؟
مادرم تقریباً با گریه جواب داد :
- این دفعه سوم است .



مادرم نزد مادر کلانم ناز دانه بود. بعد از شنیدن حرف او مادر کلانم به مطلبی برد و گفت :
- خوش کن دخترم به منزل بالانوی... اکنون من خواهرت را عقب خاله رایته میفرستم .
واقعات بعدی چندان بغضرم نمائده، صدا هایی می شنیدم و بعضی چیزهای دیگر شاید صدای های مادرم، خاله ام مادر کلانم و خاله رایته قابل بود. وقتیکه آدم در جایی تولید مزاحمت و درد بکنند باید فوراً آنجا را ترک بگوید، من هم همین کار را کردم، بعد از پنج دقیقه آنجا را یعنی رحم مادرم را ترک گفتم و چشمم از دیدن منظره روشن دنیا روشن شد. اولین چیزی راکه بعد از باز کردن چشم دیدم چهره برجسته و قرمز قابله بود که بعداً او را شناختم و فهمیدم که خاله رایته است. اولین چیزی راکه شنیدم صدای خنده و خوشی آنها بود که در اتاق جمع شده بل بل مرا نگاه میکردند.

خاله رایته بمادرم میگفت :
- مبارک باشد ... بچه قشنگی است .
بعد او بادست های خود مرا به هوا بلند کرد، به تر تیبیکه از هردو پایم گرفت و مرا در هوا معلق میداد، چون به اینکار عادت نداشتم دلم خواست گریه کنم، او مرا به مادرم نشان داد و گفت :
- ببین .. قندو لکه ببین .
من هم مادرم را دیدم، اولین بار بود که

مادرم رامیدیدم، خاطره این دیدار برایم زیاد خوش آیند نبود، زیرا چهره مادرم فشرده و رنگ پرور بود، چنین بنظر میرسد که در بزرگی را تحمل کرده است. با تمام خستگی خود بطرف من لیخنند زد، من هم لیخنند زدم و نفهمیدم که متوجه لیخنند من بود یا نه... آخر من آنوقت درست لیخنند زدن را هم یاد نداشتم نمیدانم صحیح لیخنند زدم یا نه... از چشمان مادرم خستگی می بارید چشمان سبز او خوشم آمد، پیشانی او عرق کرده بود و این عرق مو عایش را تر ساخته بود، دردل احساس خوشی میکردم که مادرم را از رنج و زحمت و درد خلاص کرده بودم. من خاطره خوشی در زندگی او بوجود آورده بودم. سایر کار ها به سرعت انجام پذیرفت، خوب بیاد دارم که چندین بار مرا وزن کردند، چون وزنم بنابه گفته قابله پنج کیلو و پنجاه گرم بود بمادرم گفت :
- جاک مثل چوجه فیل ...
من ازین حرف او فهمیدم که زن شوخ طبع و مزاحی است. بعد از آن مرا در بین تکه ها پیچانده به اصلاح (قنداق) کردند. این کار شان هیچ خوش نمیداد، مخصوصاً از اینکه دست هایم را هم می بستند ناراحت بودم زیاد تر وقت به خوابیدن و چو شنیدن میگذشت بعضی وقت ها چیز دیگری راکه شبیه پستان مادرم بود و آنرا چوشک می نامیدند بدهتم میگذاشتند که از آن شیر نمی آمد و من فهمیدم که این چوشک چیز دیگری جز وسیله بازی زدن من نیست بپر خام از بیکاری خوبتر بود و من به آن معتاد شدم، چوشیدن چوشک برایم عادت شد خیلی خوش داشتم که قبل از خواب برایم چیزی بخوانند، نغمه آلود.

مادرم رامیدیدم، خاطره این دیدار برایم زیاد خوش آیند نبود، زیرا چهره مادرم فشرده و رنگ پرور بود، چنین بنظر میرسد که در بزرگی را تحمل کرده است. با تمام خستگی خود بطرف من لیخنند زد، من هم لیخنند زدم و نفهمیدم که متوجه لیخنند من بود یا نه... آخر من آنوقت درست لیخنند زدن را هم یاد نداشتم نمیدانم صحیح لیخنند زدم یا نه... از چشمان مادرم خستگی می بارید چشمان سبز او خوشم آمد، پیشانی او عرق کرده بود و این عرق مو عایش را تر ساخته بود، دردل احساس خوشی میکردم که مادرم را از رنج و زحمت و درد خلاص کرده بودم. من خاطره خوشی در زندگی او بوجود آورده بودم. سایر کار ها به سرعت انجام پذیرفت، خوب بیاد دارم که چندین بار مرا وزن کردند، چون وزنم بنابه گفته قابله پنج کیلو و پنجاه گرم بود بمادرم گفت :
- جاک مثل چوجه فیل ...
من ازین حرف او فهمیدم که زن شوخ طبع و مزاحی است. بعد از آن مرا در بین تکه ها پیچانده به اصلاح (قنداق) کردند. این کار شان هیچ خوش نمیداد، مخصوصاً از اینکه دست هایم را هم می بستند ناراحت بودم زیاد تر وقت به خوابیدن و چو شنیدن میگذشت بعضی وقت ها چیز دیگری راکه شبیه پستان مادرم بود و آنرا چوشک می نامیدند بدهتم میگذاشتند که از آن شیر نمی آمد و من فهمیدم که این چوشک چیز دیگری جز وسیله بازی زدن من نیست بپر خام از بیکاری خوبتر بود و من به آن معتاد شدم، چوشیدن چوشک برایم عادت شد خیلی خوش داشتم که قبل از خواب برایم چیزی بخوانند، نغمه آلود.

مادرم رامیدیدم، خاطره این دیدار برایم زیاد خوش آیند نبود، زیرا چهره مادرم فشرده و رنگ پرور بود، چنین بنظر میرسد که در بزرگی را تحمل کرده است. با تمام خستگی خود بطرف من لیخنند زد، من هم لیخنند زدم و نفهمیدم که متوجه لیخنند من بود یا نه... آخر من آنوقت درست لیخنند زدن را هم یاد نداشتم نمیدانم صحیح لیخنند زدم یا نه... از چشمان مادرم خستگی می بارید چشمان سبز او خوشم آمد، پیشانی او عرق کرده بود و این عرق مو عایش را تر ساخته بود، دردل احساس خوشی میکردم که مادرم را از رنج و زحمت و درد خلاص کرده بودم. من خاطره خوشی در زندگی او بوجود آورده بودم. سایر کار ها به سرعت انجام پذیرفت، خوب بیاد دارم که چندین بار مرا وزن کردند، چون وزنم بنابه گفته قابله پنج کیلو و پنجاه گرم بود بمادرم گفت :
- جاک مثل چوجه فیل ...
من ازین حرف او فهمیدم که زن شوخ طبع و مزاحی است. بعد از آن مرا در بین تکه ها پیچانده به اصلاح (قنداق) کردند. این کار شان هیچ خوش نمیداد، مخصوصاً از اینکه دست هایم را هم می بستند ناراحت بودم زیاد تر وقت به خوابیدن و چو شنیدن میگذشت بعضی وقت ها چیز دیگری راکه شبیه پستان مادرم بود و آنرا چوشک می نامیدند بدهتم میگذاشتند که از آن شیر نمی آمد و من فهمیدم که این چوشک چیز دیگری جز وسیله بازی زدن من نیست بپر خام از بیکاری خوبتر بود و من به آن معتاد شدم، چوشیدن چوشک برایم عادت شد خیلی خوش داشتم که قبل از خواب برایم چیزی بخوانند، نغمه آلود.

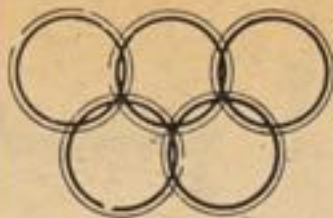


به اشعاری که با اهنگ لئو برایم میخواند دقت میکردم، گفته میتوانم که علاقه ام به ادبیات از همان وقت آغاز شد. چون اشعار مذکور بیشتر جنبه ملی و وطنپرستی داشت من از همان وقت هابه ادبیات و بخصوص ادبیات ملی و وطنپرستانه علاقه گرفتم .

پدرم را اولین بار وقتی دیدم که سمعاه شده بودم، شاید قبل از آن ویرا دیده بودم ولی بجا نیآورده بودم. ملاقات اول مایا بپتر بگویم بحث پدر و پسر در سال نو ۱۹۲۱ واقع شد. بخاطر دارم که او در آن روز خیلی خوشحال بود، خوشی را از صبح شروع کرده بود، آواز او را از اتاق دیگر شنیدم، همراه رفقای خود آواز میخواند، او صدای قوی و بمی داشت، من باخود فکر کردم و فهمیدم که پدرم استعداد آواز خوانی دارد، بخاطر اینکه خواننده او پرا نشده بحالش تأسف کردم، برای اینکه انظار و جردی کرده باشم من هم شروع کردم به چیخ زدن ولی متأسفانه صدای من خیلی نازک بود و صدای پدرم نمی رسید پدرم به اتاقی که من بودم آمد و نزدیک میبوازه ام قرار گرفت، بروت های سیاه و قوی او را دیدم، بعد عاف فهمیدم که او به بروت های خود خیلی مغرور است. بوی تنباکو و مشروب بهشام رسید. هیچ این بوخوشم نیامد، آخر آنوقت ها نه الکل و رامی شنا ختم ونه تنباکو را دیده بودم، پدرم

مرا که زق زق میکردم مخاطب ساخته باخنده گفت :
- بس دکه ... گریه نکو سافقه گمک...
تویک مرد هستی یا کدام مادر گلان...؟
خجالت می کشم که ترابه رفقای خود نشان بدهم .
خوب بیاد دارم که این کلمات چقدر در من تأثیر نموده احساسات مردانگی مرا جریحه دار ساخت، از همین جهت گریه ام را قطع نمودم و پدرم از فرصت استفاده کرده بادست های بزرگ خود مرا بلند کرد و به اتاق دیگر نزد رفقا یش برد، در آنجا در اطراف یک نیز مدور پنج شش نفر دیگر که مثل پدرم آدم های تنو مندی بودند و بروت های ضخیم داشتند نشسته بودند، همگی شان آواز میخواندند. بادیدن من آواز شان قطع شد، هر کدام باخوشی بطرف من دیده از بغل هم دیگر میگر فتند. احساس کردم که مرد بیخشنید آنوقت طفل بودم، طفل محبوبی هستم. جام های خود را بسلامتی من بلند کردند و سر کشیدند، پدرم مرا در هوا می انداخت، چنانکه یکبار نزدیک بود به سقف بخورم، مادرم متوجه شده از در داخل شد و سرعت خود را پسندم رسانید و گفت :
- چه می کنی .. بچه مرا میکشی .
مهمان های پدرم بصدای بلند خندیدند، از شما چه پنهان کنم در همان لحظه اشتباهی کردم، لباس های پدرم تر شد، پدرم مرا بطرف مادرم پیش کرده گفت :
- بگیر این پدر... را .. ازین سافقه انسان ساخته نمیشود .
من به این حرف های پدرم زیاد توجه نکردم و هیچ فکر نمی کردم که این حرف او بحقیقت خواهد پیوست، اما باوجود گوشش های زیاد معلمین متعدد و مربی های فراوان من آدمی که آینده داشته باشد نشدم بلکه در دروغوش نویسنده شدم .. آنهم طنز نویس .
خوب ... درین باره وقت تاترا تلف نمیکنم بیا بیا به اصل موضوع برگردیم بعد از اینکه اندکی بزرگ شدم شهر سیلی ژن یعنی شهر شعرو شاعری را ترک گفتم زیرا در آنجا ذوق آورده بودم، خواستم این شهر را بروم رابه شعرا بگذارم ورشته دیگری از ادبیات را انتخاب کنم، چون شاعر شدم زیاد امکان پذیر نبود من اولین بار در چهار سالگی میخواستم بوی گرامی خود را نوشته کنم، برای اینکار کلمات و جملات ادبیانه از پنجا و آنجا جمع کردم، به شهر وون گاس در داخل بخیره سیاه رفتم، پدر و مادرم همراه من بودند. گرچه از عجله خود مبنی بر ترک دادن شهر بخیره من بودم ولی چاره نداشتم، در شهر بود گاس پدر و مادرم از بسی جهات وضع درستی نداشتند، در ضمن بمن هم سخت می گرفتند . میخواستند وقت بزمانه برگردم و مانند مرغ های خانگی وقت بخواهم مجبورم میکردند که شیر بنوشم و روغن ماهی صرف کنم . از گشت و گزار با رفقای بد مرا ممانعت میکردند. قدغن شان از معاشرت با رفقا برایم سخت و رنج آور بود، رفقایم را دوست داشتم . بمن اجازه نمیدادند که بساحل تنها رفته آب بازی کنم، همچنان بسیار مواظب بودند که در بندر گاه گم نشوم، در حالیکه برای من دلچسب ترین جا همان بندرگاه بود. از دیدن کشتی ها بیکه لنگر انداخته بودند، از بار گیری و تخلیه کشتی ها دیدن میکردم ملاحان و کارکنان کشتی ها را میدیدم، سلام علیک و جور هستی بغیر هستی رابه پانزده لسان یاد گرفتم، همچنان تف کردن بقدانه و اشلیاق ذریعه چهار انگشت دو دست وادر آنجا بلند شدم و بسی چیز های دیگر را و ختم که تاحال فراموش نکرده ام و آن چیز هایی بود که احساسات مرا دانگی مرا بیک وزن نگه داشت . وقتیکه هفت ساله بودم «مردی» بقیه در صفحه ۶۶

مادرم رامیدیدم، خاطره این دیدار برایم زیاد خوش آیند نبود، زیرا چهره مادرم فشرده و رنگ پرور بود، چنین بنظر میرسد که در بزرگی را تحمل کرده است. با تمام خستگی خود بطرف من لیخنند زد، من هم لیخنند زدم و نفهمیدم که متوجه لیخنند من بود یا نه... آخر من آنوقت درست لیخنند زدن را هم یاد نداشتم نمیدانم صحیح لیخنند زدم یا نه... از چشمان مادرم خستگی می بارید چشمان سبز او خوشم آمد، پیشانی او عرق کرده بود و این عرق مو عایش را تر ساخته بود، دردل احساس خوشی میکردم که مادرم را از رنج و زحمت و درد خلاص کرده بودم. من خاطره خوشی در زندگی او بوجود آورده بودم. سایر کار ها به سرعت انجام پذیرفت، خوب بیاد دارم که چندین بار مرا وزن کردند، چون وزنم بنابه گفته قابله پنج کیلو و پنجاه گرم بود بمادرم گفت :
- جاک مثل چوجه فیل ...
من ازین حرف او فهمیدم که زن شوخ طبع و مزاحی است. بعد از آن مرا در بین تکه ها پیچانده به اصلاح (قنداق) کردند. این کار شان هیچ خوش نمیداد، مخصوصاً از اینکه دست هایم را هم می بستند ناراحت بودم زیاد تر وقت به خوابیدن و چو شنیدن میگذشت بعضی وقت ها چیز دیگری راکه شبیه پستان مادرم بود و آنرا چوشک می نامیدند بدهتم میگذاشتند که از آن شیر نمی آمد و من فهمیدم که این چوشک چیز دیگری جز وسیله بازی زدن من نیست بپر خام از بیکاری خوبتر بود و من به آن معتاد شدم، چوشیدن چوشک برایم عادت شد خیلی خوش داشتم که قبل از خواب برایم چیزی بخوانند، نغمه آلود.



تورنمنت فوتبال کاپ ورزشی پامیر

تورنمنت فوتبال کاپ پامیر که برای ۲۷ در روز های اخیر تورنمنت که بتزی در روز بتاریخ ۱۵ سنبله شروع گردید کام غازی ستدیوم صورت میگرفت. ستدیوم



مانند روز های جشن پراز جنب وجوش بوده بقیه در صفحه ۶۰

اخبار جهان ورزش

فو تبال

تیم لید یزاکونو با سه امتیاز در صدر جدول گروه اول قرار دارد در مسابقات هائیه گزینته تیم فوتبال آرنهان نیز با نتیجه چهار مقابل صفر تیم نارپستی را شکست داد در گروه اول تیم آرنهان موفقیت بسیار خوبی دارد.

در مسابقات فوتبال تیم فوتبال جیلمسی و کامتری برگزار گردید تیم جیلمسی موفق شد که با نتیجه یک مقابل صفر بر حریف خود غالب شود تنها گول این مسابقه توسط پیتز اوز گود در دقیقه یازدهم به ثمر رسید. پیتز با نیتی گول کبیر مشهور تیم جیلمسی که هفته گذشته در مقابل تیم لیور پمول مهارت خود را بنما پیش گذاشته بود این بار نیز تیم خود را از چندین خطر بزرگ نجات داد.

در مسابقه تیم فوتبال جهانسی و تامناری که در رابطه با مسابقات انتخابی جام جهانی فوتبال برگزار گردید تیم هالیند توانست

دومقابل هیچ تیم نازوی را شکست ندهد. یو هان گرایت پلمیر مشهور تیم هالیند توانست در دقیقه هشتم اولین گول بازی را به ثمر برساند در دقیقه ۶۲ تیم نازوی بازی را مساوی نمود ولی درست سه دقیقه قبل از ختم مسابقه تیم هالیند توانست گول برنده را وارد دروازه تیم نازوی بنماید در گروه سوم اکنون تیم هالیند مقام اول را داراست قرار است که روز هجدهم مساء پامیر تیم های هالیند و بلژیک با یک دیگر روبرو شود.

وزنه برداری

در روز افتتاح مسابقات وزنه برداری جهان که در شهر ها وانا مرکز گویا برگزار گردید محمد نصیری از ایران و تکاش نور یگوشی از جاپان ریکارد های جدید غایم کردند وزنه بردار جاپانی با بلند کردن ۱۰۵۵ کیلو گرام به مدال طلا دست یافت محمد نصیری قهرمان ایرانی با بلند کردن ۱۰۴ کیلو گرام و بدست آوردن مدال طلا به مرحله بعدی مسابقه راه پیدا کرد.

باسکتبال

در مسابقات باسکتبال منطقه پانکان که در شهر استانبول برگزار میگردد تیم یو کو سلاویا با نتیجه ۷۳ مقابل ۶۹ بر تیم آلمان غالب شد درین مسابقات تیم ترکیه با نتیجه ۵۹ مقابل ۵۵ بر تیم رومانی غلبه کرد و تیم یوگوسلاویا با نتیجه ۷۸ مقابل ۷۲ تیم رومانی را شکست داد. یورتن بلین قهرمان پیشین سنگین وزن اروپا از آلمان غربی قرار است که با دان لیل بوکسر آمریکا بی در روز چهارم اکتوبر بنویز واقع در کلو رادو مسابقه برگزار نماید دان لیل اکنون در ریدرف بوکسر جهان قرار دارد وی در ۲۵ مسابقه ۱۸ آترا بالک اوت برنده شده است و فقط یک باخت دارد.

بقیه در صفحه ۶۴

چهره های ورزشی

پیغله فتیحه سرتیم باسکتبال و معلمه صنف دوازدهم الف لیسه آریانا مدت سه سال است ورزش میکند نه تنها علاقمند باسکتبال است - از همه انواع ورزش و ورزشکاران خوشش می آید و معتقد است که یک ورزشکار هم باید به ورزش خویش رسیدگی نماید و هم بدروس خویش زیرا اگر یکی از آنها را قربان دیگرش نماید بالاخره خیانتی است که به ورزش منتهاید اگر درس نخواند همه بدین ورزش میشود و اگر تنها درس را دنبال نماید ورزش را از بین می برد پس بهتر است هر دو را بیک سو به دنبال نماید.

همچنان پیغله فتیحه میگوید: کاش زمینه بیشتر سپورت برای طبقه نسوان کشور مساعد گردد.



بنامغلی عبدالله گولکبیر تیم آریا که در تورنمنت اخیر لیالت خوبی از خود نشان داده و مورد تحسین همه تماشاگران قرار گرفت.

مرصوف در سال ۱۳۴۷ به حیث گولکبیر تیم کودکان لیسه نادریه شامل تیم مذکور گردیده و در همان سال از طرف ترینر معارف به صفت گولکبیر تیم معارف انتخاب گردیده و چون وضع تیم معارف قناعت بخش نبود بالاخره به عضویت تیم آریا داخل شده و تا امروز در آن عضویت دارد.

بنامغلی عبدالله ورزشکار است متبسم خوش خلق و پرده بار از ورزشکاری که به دغائیات و غیره معناد باشند خوشش نمی آید.

مولری در راه پیشرفت ورزش تلقی شده و ایجاد گر اتحاد و همبستگی ورزشکاران در محیط ورزش میباشد چه با دایر شدن چنین تورنمنت ها ورزشکاران میتوانند برای مسابقه با تیم های جهانی خود را آماده سازند همچنین برای معرفی کلب های ورزشی اهمیت زیاد را دارا میباشد در این تورنمنت تمام کلب های آزاد و تیم معارف شامل بود که با پرو گرام مرتبه هر روز مسلسل مقابل هم قرار گرفته و معضل سپورت را روشن ساختند.

از جریان مسابقات این تورنمنت ثابت میشود که کدام تیم مشق و تمرین زیاد نموده و با کدام تیم توانسته خود را با تکنیک های سپورت آشنا سازند و با تیمی که تازه تر تشکیل شده مقابل تیم سابقه دار تر ضعیف بنماید بازی همه روزه از تاریخ ۱۵ سنبله جریان داشت که هر روزه دو تیم با هم مسابقه میکردند که به ترتیب تیم لورو و آریا، اختری، امید و تاج، اتحاد و مکرویان و خبیر، اتفاق و نواکی، پاس و موند، دافقا نستان بانک و آریا، پامیر و بانکا، مین و کاروان، پامو معارف، اتحاد و تاج، اتفاق و پاس، آریا و پامیر، میهن و معارف، تاج و پاس، و پامیر و معارف با هم مسابقه کردند که در اول مسابقات تیم های ضعیف مقابل تیم های قوی قرار داشتند ولی در اواخر تواریت تیم ها مساوی شده تیم های قوی با هم مقابله کردند. برای تشای این مسابقات تعداد زیادی علاقمندان سپورت گرد آمده بودند که تعداد شان روز بروز زیاد شده میرفت خاصتا در روز های اخیر که مسابقات به همکاری سرپرست جدید المپیک به استدیوم نقل کرده بود، علاقمندان و ذوقمندان سپورت، به تعداد زیاد زیده میشوند که برای تماشا سی مسابقات فاصله های زیادی را پیموده و خود را نزدیک میدان مسابقه میرسند و در جریان این تورنمنت ثابت گردید که اگر در هر گوشه و کنار شهر و ولایات چنین مسابقات و تورنمنت ها دایر گردد روز بروز علاقه مردم به سپورت زیاد شده و برای توسعه و انکشاف سپورت رول ارزنده را بازی میکند.

ورزشکاران لیسه ملالی

لیسه ملالی که روزگاری در جمله لیسه های دارای پر قدرت ترین ورزشکاران بود اکنون بکلی ورزش را از بین برد مولی آن درخشش گذشته را نتوانسته نگه دارد با آنکه استعداد فوق العاده در بین ورزشکاران در مصاحبه که متصدی این صفحه با چند تن از

اگر نتیجه مسابقه بردباشند ورزشش - تو همین وهمه چیز را منحیت پا داش باید بگیریم.

مسابقه را اگر یکسو بگذاریم در روز های تمرین مانه فرصت تمرین را داریم و نه زمین آن برای ما موجود است مثلا اگر از ظهر تا صبح به تمرین بپردازیم باید چه وقت خانه را ترک بگوئیم و چند دقیقه بپرکتس نمائیم زیرا اولی نهار را صرف نکنیم و در آخر تمرین را بیست دقیقه قبل از شروع ساعت اول ختم کنیم زیرا اگر پنج دقیقه تا وقت شود همه حاضر باشم حضوری مکتب در حالیکه همه حاضر باشم غیر حاضر محسوب میشوند و اگر از طرف کسی به تمرینات خویش بپردازیم در حالیکه قبل از ساعت چهار هوا گرم و بعد از آن بعد از یک تمرین مختصر متوجه میشویم که تا وقت شده بد رنگه بطرف خانه حامی رویم بدون اینکه استفاده خوبی نموده باشیم. گذشته ازین همه علاقه اداره مکتب میرسیم به اینکه وقتی مسابقه سپورتیم به ربع یک نمره مشروط میماند ناکام محسوب میشود در حالیکه دیگر دختران تا یک نمره هم میتوانند از اداره مکتب بگیرند از همین رو ورزش خویش ورزشکاران لیسه ملالی چنین تعریف می کنند . در گذشته یک نفر استاد خارجی داشتیم که واقعا خوب تمرین میکرد و این همه ورزشکارانیکه فعلا در لیسه ملالی موجود است از آن تریه و رعنائی همان شخص است ولی وقتی شخصی موصوف از لیسه ما رفت و بجایش یک نفر دیگر آمد ما از ورزش به کلی نا امید شدیم و این همه علاقه که داریم به خاطر نام مکتب و علاقه شخصی خودمان است که تشویق مریبون و اداره مکتب .

استاد فعلی مادر رشته والیبال تحصیل کرده و مارا با سکتیال می آموزد که این خوراکی برین است که معلم نه تکنیک های سکتیال را میتوانیم بیاموزانه و نه میتوانیم مارا به نواص بازی مامتوجه سازد. به همین لحاظ وقتی میخواهد مارا رعنائی کند تنها میکوید کوش کنید . بطبیعه بدوید و پس از پاس دادن در بین ورزشکاران ما اصلاحی نیست تکنیک عالی ومدون رالی دائمی به چامسا خود را کشفیه نمی توانیم پس ما چگونه امیدگامیابی را داشته باشیم ؟

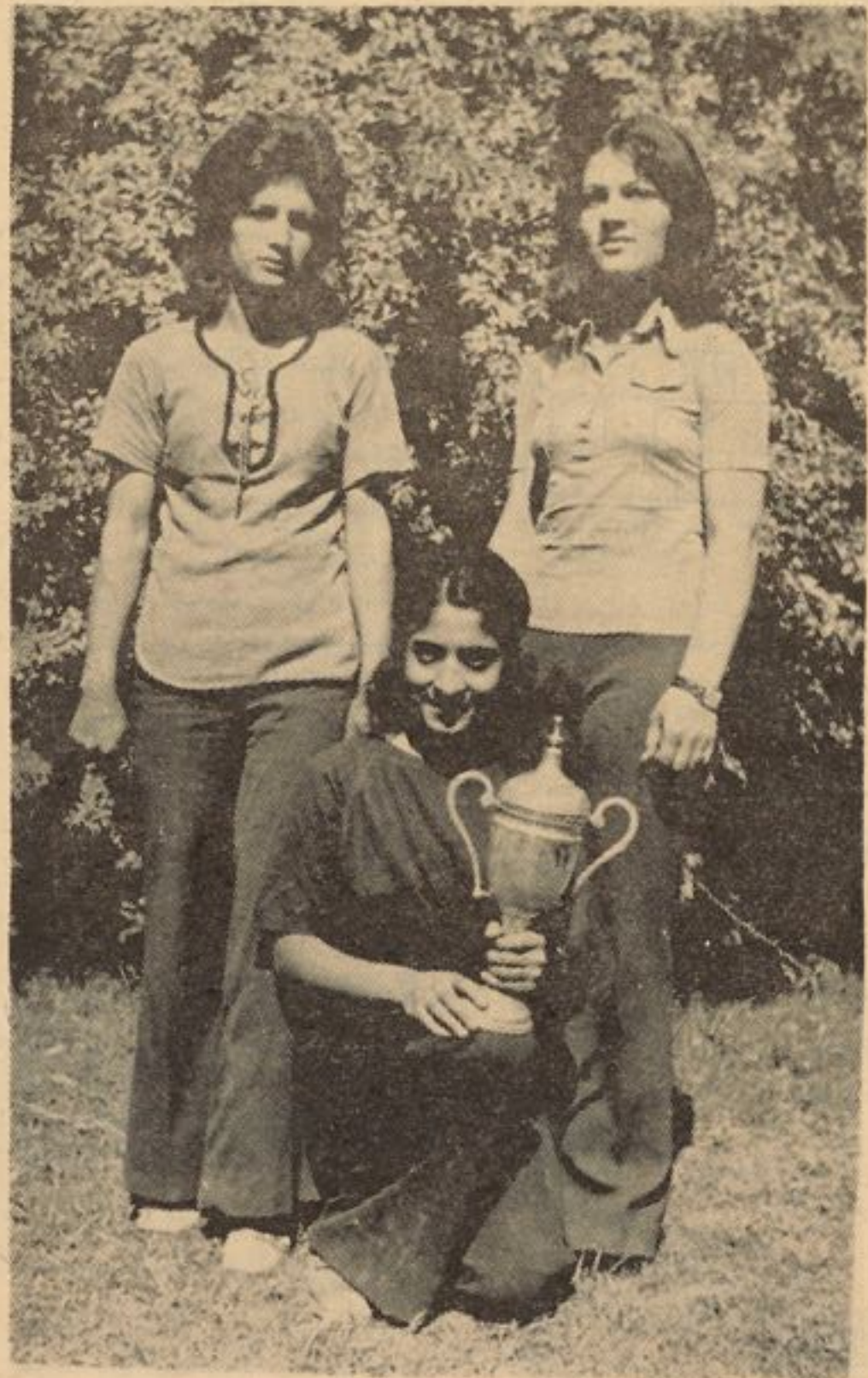
از ورزشکاران بعمل آورد ورزشکاران لیسه ملالی عبارت بودند از بیقلو سیبلا رشیدی نسوین اصغر - نجیبه - سمیونه - لیلا و مسعوده اشرف

این شش نفر که واقعا ورزشکاران خوبی هستند در افاده و بیان نیز بد طولی دارند آنها با همه درد دلی که از ورزش دا شتند با آنها نمی خواستند هیچ کسی از آنها دل آزرده شود خواه معلمین سپورت و یا اداره مکتب و بالاخره ربا سبت تربیت بدنی وزارت معارف به هر حال آهسته آهسته سخن را آغاز کرده و چنین ادامه دادند: اداره مکتب اصلا توجه به سپورت نداشت و آنها هم اگر صورت میگرفت ناشی ازین است که نمی خواهند ورزش بکلی از بین برود - امسال نظر به سالهای قبل در لیسه ملالی اندکی توجه اداره خوبتر شده ولی در سالهای گذشته بکلی وضع آسف آوری داشت .

درین لیسه جایی برای لباس پوشی ما اصلا وجود ندارد وقتی مالپاس های خود را عوض میکنیم به هزار مشکلات روبرو میشویم در بین مسابقات اگر کدام گیلان جای ویا شربت و غیره ضرورت داشته باشیم امکانات آن بکلی میسر نیست زیرا نه جایی برای تهیه آن است و نه وسایل تدارک آن وجود دارد.

ما چندین مرتبه از اداره مکتب خواهش بردیم که ما آبجوشی را می آوریم و برای خود جای جوش مد هم زیرا در بین بازی یابعد از آن استفاده از آب خیلی به صحت مضر است اداره مکتب حاضر نشد تا همین اندک کمک را هم بمانماید.

میدان تمرین ما بکلی غیر قابل استفاده است اگرچه گمانگرت شده ولی چنان چسری های در بین آن موجود است که در هیچ مسابقه یا تمرین ممکن نیست که یک یادو بسازد و ورزشکاران صد مه نیند ، ازینکه چه اندازه سنگ ریزه و پارچه های خشت در بین میدان موجود است اصلا نمی توانیم شمارش کنیم در روز های مسابقه که آهیم با صد مشکل بر گزار میشود ما قبل از آنکه مسابقه کنیم باید میز و چوکی را در اطراف میدان جا شورو بچشمی بعد میدان را پاک نمائیم و در فر جام بازی کنیم مسابقه را باید هم ببریم ز یسرا



سه تن از ورزشکاران لیسه ملالی.

که ورزش در ملالی رویه ضعف می رود چنانچه از جمله چند دختر ملالی که اکنون مشغول ورزش وادار لیسه خویش فرزان نگه داشته همه شان را میتوان از بهترین ورزشکاران نسوان معارف در شمار آورد . علت عمده این پسمانی را دختران ورزشکار لیسه ملالی چنین تشریح میکنند : مادر حالیکه از هیچ لیسه ای در ورزش پس نمی مانیم ولی چون وضعیت عمومی ورزش در کشور متأسفانه از چند سال بدینطرف رویه ضعف رفته لذا لیسه ملالی هم نتوانسته ازین کاروان سرو پاشیسته عقب بماند و هر قدری را که دیگران گذاشته را می ساخته و راهبر شده که خوشبختانه با تحولات نوین که در کشور در همه ساحات تصور میشود امید است روزی ورزش مانیز چشی بسوی ارتقا نماید. اما اگر سیر ورزش



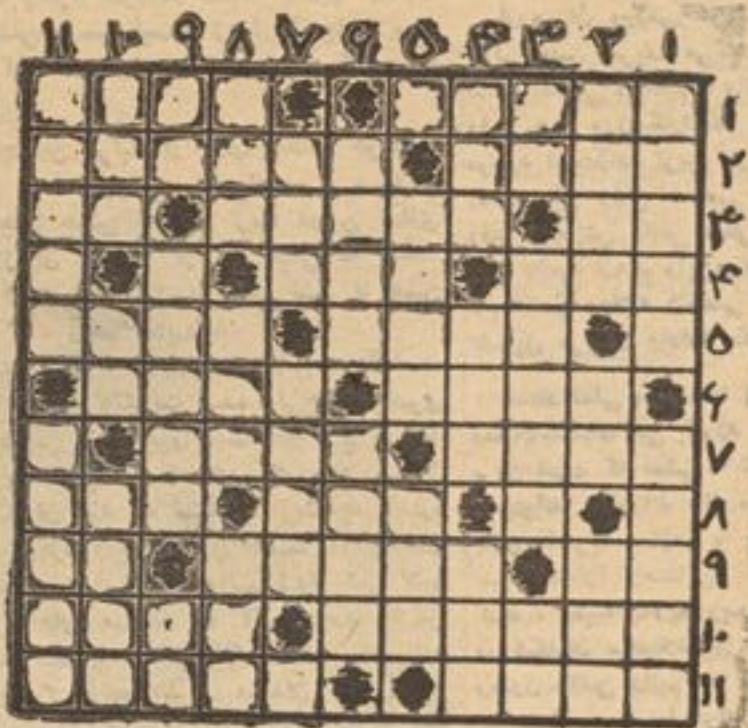
اعضای تیم باسکتبال لیسه ملالی

سرگرمی‌ها مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

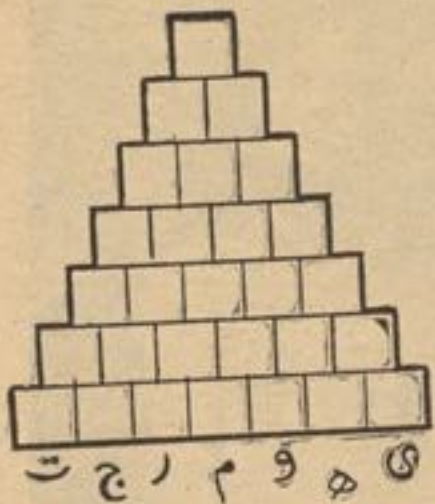
۱- از گلباست - واحدی در اندازه گیری زمین - ۲- در حالت دوش - مسافری دسته جمعی - ۳- گلی است - صدر اعظم يك کشور دوست - آب این جوی خون است - ۴- در اول جمله میگویند و جواب میخواهند - برو این... بر مرغ دگر نه - ۵- صبرش زیاد است - يك شهر آسیای - ۶- اگر گرمی وجود نداشته باشد این یکی حس نمیشود - واضح و معلوم - ۷- زیمان - از جمله سبزیجات است - ۸- در کابل بد بگذار میگویند - اولاده و سلسله و نژاد - ۹- تفنگ انگلیسی - کسی که میرود - گریز آهو - ۱۰- اجناسی که به کشور داخل میشود - شیرازی اش يك داستان منظوم عشقی است - ۱۱- از بنای مسلمانان - حکم و هدایت.



عمودی :

۱- شهری در پکتیا - شاه شهباز هند - ۲- لسان مروج در اتحاد شوروی - عمر - یکنوع کشتی - ۳- حرف نداد عربی - پافشاری و تاکید - دخترش مستی آوراست - ۴- از دانه های مخدر - از مجلات ادبی کشور - صف - ۵- منسوب به ادب - یکنوع مار - ۶- بابو سه ذکر میشود - فیلسوف آلمانی - ۷- پدر انسان - گروهی از قانون شکنان - ۸- جویک ساختن فلزات - پوش گندم - سر مایه هنر مند - ۹- امر از رفتن - از القاب فرانسوی - جا مش مشهور است - ۱۰- رفیق و همراه - شیطان حیوانات - خنکی - ۱۱- شرقی اش کشور است در همسایگی هند - هر دویش در این او آخر بعضویت مو سسه پذیرفته شدند.

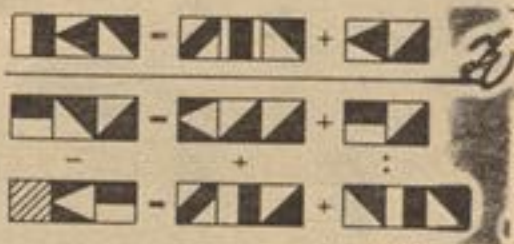
هفت حرف و هفت کلمه



با هفت حرفی که در زیر این جدول مشا هده می کنید میتوان هفت کلمه مختلف ساخت بدین صورت که یکی از این حروف را انتخاب کنید و در خانه بالایی جدول بنویسید این حرف نیز به تنهایی باید مفهوم يك کلمه را برساند بعد با استفاده از حرف مذکور يك کلمه دو حرفی بسازید و در ستون دوم قرار دهید همینطور از این دو حرف استفاده کنید و ستون بعدی را با يك کلمه سه حرفی پر نمایید به همین ترتیب با استفاده از کلمه پیشتر ستون بعدی را بسازید تا اینکه در ستون آخر يك کلمه هفت حرفی مرکب از حروف زیر جدول تشکیل شود.

اعداد نامعلوم

از هر کدام از مربعات این کلیشه به عوض يك عدد استفاده شده است بانظر داشت موقعیت آنها و علائمی که در بین شان قرار دارد اصل اعداد مذکور را پیدا کنید!



مضامین همین شماره

قطعاتی را که در کلیشه ملاحظه می کنید قسمتهایی از مضامین مختلف همین شماره مجله است ، برای ما بنویسید که هر يك از آنها از کدام صفحه بریده شده است ؟

۱- از گوشه که او آورده تهیه شده اما باز هم خوردم . من تصمیم داشتم

۲- مادرم نشان داد و هفت : - بین ... قتلگه بین . من هم مادرم را دیدم ، اولین بار بود که

۳- پس ده ... غریبه تکی ساخته شد ... نوبت مرد هستی یا کدام مادر گیلان ... ؟ - عجالت می بکنم که سراپه رفقای خودشان

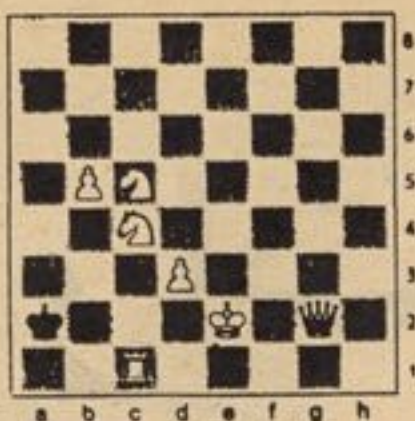
۴- به حقیقت نیست در مورد او آنچه من می بینم ، او ایامه فدایت و بیست و شش سال دارد ، همیشه تبسمی بلب دارد

۵- فری نمی گند ، مایهون این هم ترادد میج تارکته ام فقط توب رابده . مختم :

۶- دلدادگان را در عین زمان هم دستخوش خرابی میسازد و هم رونق و صفا بر آن می بخشد

مات در دو حرکت

در مساله شطرنجی که طرح آنرا در کلیشه ملا حظه میفرمایید طبق معمول اینگونه مسایل سفید بازی را شروع میکند برای ما بنویسید که حرکت اول مهره سفید چگونه باید باشد تا بعد از حرکت دوم ، سیاه را مات نماید ؟

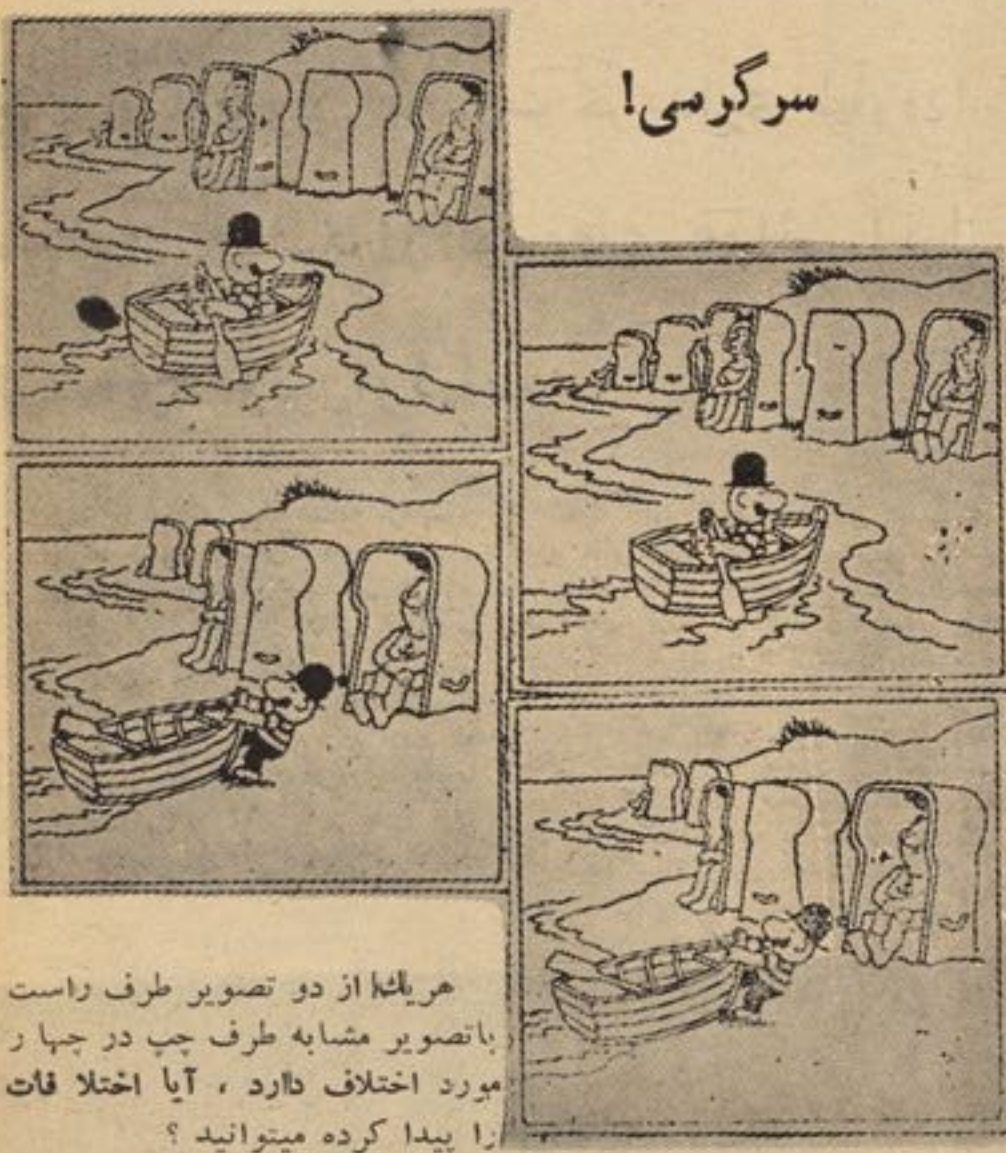


این عکس چیست ؟



به این عکس نگاه کنید ، آیا این عکس از روی چه چیزی برداشته شده ؟ اگر جواب صحیح این سوال را پیدا کردید برای ما هم بنویسید؟ ضمناً بخاطر داشته باشید که این عکس يك جای تاریخی کشور خود ما است !

سرگرمی!



هریک از دو تصویر طرف راست با تصویر مشابه طرف چپ در چهار مورد اختلاف دارد ، آیا اختلافات را پیدا کرده می‌توانید ؟

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن هنر پیشه شناسی ، قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بحکم قرعه يك سیت جراب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .



HORSE - BRAND - SOCKS.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

از کدام فیلم



درین عکس دو تن از هنرپیشگان معروف غرب را مشاهده می‌نمایید . این عکس مربوط به صحنه ای از فیلم ... لطفاً به این سوال شما پاسخ دهید ، یعنی نام آن فیلم را و نام این دو هنر پیشه را برای ما بنویسید .



بپوشید ن جواد با ی زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

طیارات شخصی و پیلوتان

● پیلوتان شوقی که قدرت خریداری طیاره را

ندارند می توانند از کلوب های هوایی آنرا

بکرایه گرفته و پرواز نمایند

در ایالات متحده امریکا اضافه از هفتصد هزار پیلوت حرفوی و شوقی وجود دارد از جمله این هفتصد هزار پیلوت سی هزار آن از طبقه زنان اند. پسا رک گمانی هوایی کنجایش دوهزار و هفتصد و شصت و هشتاد و نه نفر است اما تعداد طیاره های شخصی اضافه از یکصد و سی و یک هزار است به همه واضح است که خط های هوایی ملیون هاسافر را از یکجا بدیگر جانقل میدهند کمتر کسی راجع باین موضوع که طیارات کوچک بین شهر های داخلی پرواز نموده و در جمع آوری مسافرین سبقت میجویند.

تعداد پیلوتان هوایی ملکی نسبت به تعداد پیلوتان از دو روز بسروز زیاد شده میرود در طیارات شخصی مردمان دارای حرفه های مختلف پرواز می کنند مخصوصا داکتران طب و زارعین بیشتر از آن استفاده میکنند. اجازه نامه زادن و پرواز طیارات را هر یک از ساکنین ایالات متحده که به سن ۱۶ سالگی رسیده باشند حاصل کرده میتوانند مشروط بر اینکه وضع صحی و جسمانی شان اجازه بدهد. تمرینات در دستگاه بدون موتور از سن ۱۴ سالگی اجازه داده میشود کسانی که اجازه پرواز می داشته باشند بین سنین

شانزده تا هفتاد قبول شده که تعداد زیاد ترین اشخاص کمتر از پنجاه سال داشته تنها سی و پنج هزار پیلوت از جمله آنها از سن پنجاه و پنج تجاوز نموده اند آنها نیز می توانند پرواز هارا بعد از اجازه کمیسیون مخصوص طبی ادا می دهند این کمیسیون وضع صحی و قدرت کار پیلوت هاراسنجیده و اندازه مقاومت آنها را در واقایع غیر مترقبه از نظر فیز یولوژیکی مطالعه میکنند نقش مهم را در امور مربوط به پرواز ها وضع صحی چشم پیلوتان تشکیل میدهد تا پرواز های زیاد چشم آنها را ناراحت نسازد و حسی پیلوتان کمیتی های بزرگ برای رفع این مشکل از عینک های مخصوص کار میگیرند. در ایالات متحده امریکا یازده هزار و پنجاه میدان هوایی به تریبهای مختلف وجود دارد که از جمله چهار صد وسی میدان هوایی بزرگ و هفتصد و یازده میدان هلیکوپتر میباشد خیلی کم تصادف میشود که کدام شهر کوچک در ایالات متحده امریکا میدان هوایی و خط پرواز و نشست طیاره نداشته باشد بسیاری ورکشاپ ها و فرم ها حتی خانه های کوچک شش صد متر یا زیاد تر از آن زمین برای نشستن و پرواز طیارا ت کوچک در دسترس

داشتند و برای هلیکوپتر ها کمترین در کار است. یک طیاره چند قیمت دارد؟ طیارات جدید و دو نفری که هنوز از آن استفاده نشده باشد از پنج تا دو هزار دالسر قیمت دارد. قیمت های مذکور تناسب به نصف تا دو چند معاش یک فامیل امریکایی است قیمت طیارات متوسط چار نفری از دوازده هزار تا پنجاه هزار دالر است و واضح است که قیمت این طیارات مربوط به تخنیک و ساختمان آنهاست.

تفاوت قیمت این طیارات مربوط به مدل آنست هر قدر مدل جدید تر و سرعت آن بیشتر و ظرفیت تانک بنزین آن بیشتر و زیاد تر جای برای حمل و نقل اموال داشته باشد بهمان اندازه قیمت آن بلندتر است. کیفیت و کمیت دستگاه را دیویسی طیاره نیز تاثیر زیادی در قیمت آن دارد. داشتن دستگاه رادیویی درجه اول برای اداره اتوماتیک طیاره قیمت طیاره را بلند میسرد.

در حال حاضر حتی کوچکترین طیارات دارای دستگاهای اتوماتیک پرواز میباشد که بدون اینکه پیلوت در آن دست بزند با این دستگاه به پرواز های بلند میتواند بپردازد.





پولتان اما تور

بصورت عموم طیارات ارزان قیمت قدرت سه ساعت پرواز را با سرعت نهایی یکصد و هشتاد و پنج کیلو متر فی ساعت می‌داشته باشند درین طیارات امکان پرواز از یک میدان هوایی به میدان هوایی دیگر که دارای چهار صد کیلومتر مسافت باشد بوده در صورت وقوع کدام حادثه جوی و غیره امکانات تغییر مسیر پرواز نیز موجود شده می‌تواند. و پیلوت با خاطر آسوده و بدون تشویش می‌تواند مسیر پرواز خود را تغییر داده و به میدان هوایی دیگری فرود آید.

اما هزاران پیلوت های شورسی (اماتور) وجود دارد که ثروت و قدرت خرید آنها ندارند آنها می‌توانند طیاره را که مربوط به کلسو پ های هوایی است بخرند و یا اینکه آنسرا بایکی از دوستان به اقساط خریداری کنند. یک طیاره کوچک چندین مرتبه نسبت به یک موتور قیمت بیشتر دارد برای اینکه اجازه استعمال طیاره حاصل گردد لازم است همیشه پرژه های مستعمل و از کار برآمده آنها را تبدیل گردد باین اساس حتی کهنه ترین طیارات نیز می‌تواند از استفا ده خارج نمیشوند مگر اینکه تازه ترین و مجهز ترین مدل آن بوجود بیاید.

مقابل طیاره ممکن است بوقوع پیوندد. سرعت طیاره را کمتر میسازد هرگاه طیاره بدون هوای گرم شود معنی تصادم را میدهد و طیاره می‌تواند بدون داشتن هوای گرم فرود آمدن آسان نماید. تنها ناگزیر بودن به پائین شدن در جا های غیر مساری و نا هموار که بعضا بوقوع می‌پیوندد خوش آیند نیست در آنطور جا ها امکانات شکستن و خراب شدن طیارات شخصی و خساره برداشتن زراعت زمین های که در آن فرود می‌آید نیز متصور است.

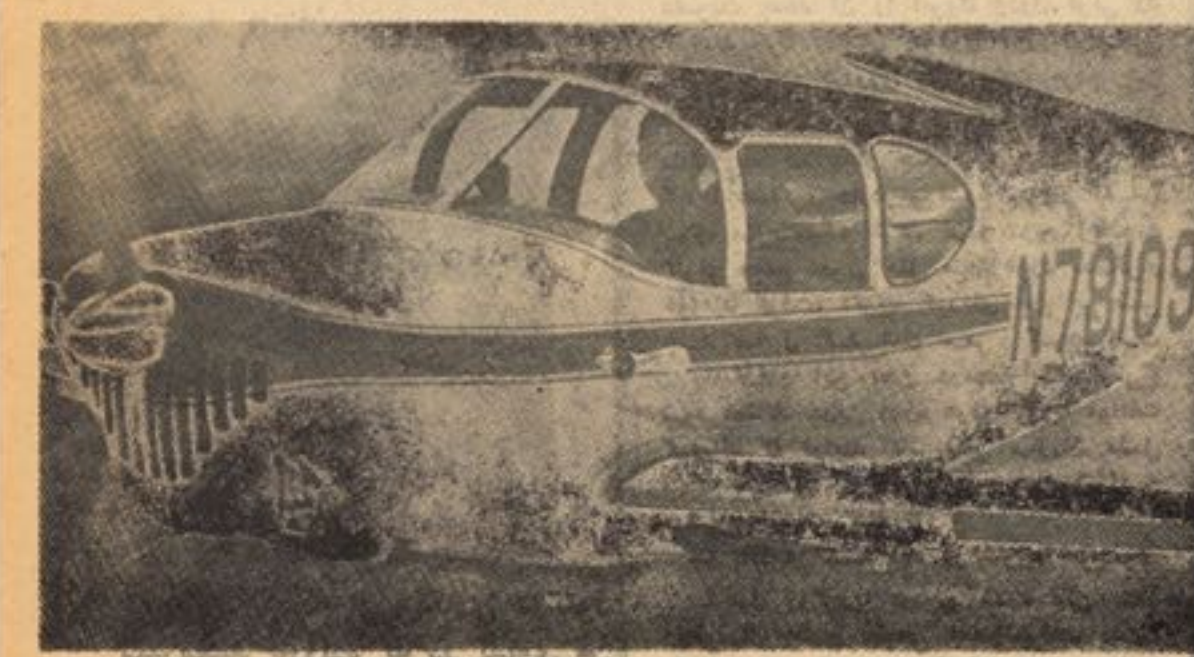
کادر برابر این نوع خسارات باید پول پرداخته شود و علاوه بر آن تجهیز طیارات نیز پول ضرورت دارد مثلا قیمت اصلی نوع طیاره (پایبیر پیرو کی) با تجهیزات سندرد آن دوازده هزار دالر است اما بعضی لوازم اضافی از قبیل دستگا آخذه و فرستنده رادیو یی و دستگاه پرواز اتوماتیکی به سی هزار دالر می‌رسند.

این تجهیزات امکانیت آنها را با یسین طیارات نمیدهد که در ارتفاعات بلند پرواز کنند بلکه داشتن کابین مستحکم. بطضا واقع میشود که برای مدتی از ما سگهای آکسیجن استفاده شود که ارتباط زیسا د به عدم استحکام کابین داشته و دارای اهمیت زیاد است البته این امکان نیز موجود است که طیاره کوچک دارای کابین مستحکم خریداری نمود اما این نوع طیارات با نسل های نیر کننده مجهز نمیشد در حالیکه نوع دیگران با نسل های محرکه ریا کتیفی مجهز هستند و قیمت آنها حتی به سه صد پنجاه هزار دالر نیز می‌رسند. در آن نوع طیارات پرواز نسبت به نوع اول آن خوشایند تر است مدت پرواز طیاره دارای قیمت متوسط از هزاردویکصد تا هزار سه صد کیلو متر با سرعت دوسدو بیست کیلو متر در ساعت میباشد در حالیکه سرعت طیارات مجهز بادستگاه گردش کننده ریا کتیف تقریبا

عین چیز بوده و تنها آنها می‌توانند به سرعت خود تا ششصد و پنجاه کیلومتر در ساعت بیفزایند یعنی سه برابر سرعت خود و از یاد ساخته می‌توانند. علاوه بر آن این طیارات قدرت پرواز با ارتفاعات نهد متر را جایگه شرایط اتموسفریک یک نسبت به طبقات پائین بهتر است داشته می‌باشند.

برای اینکه از پرواز های هوایی توسط

بقیه در صفحه ۵۹



حضرت بلال

زمانیکه مشرکین در جنگ بدر شکست خوردند و بدست مسلمانان غنائم زیادی افتاد آیه کریمه ایکه حکم خدا را درباره بیانکننده نازل شد رسول خدا (ص) بلال «رض» را مؤظف فرمودند تا اسماول غنیمت را میان فاتحین اسلام توزیع نماید بدینوسیله بلال (رض) بحیث امین و خزانه دار رسول خدا (ص) تعیین شده در ادای امانت و حسن تصرف مورد اعتماد همگان قرار گرفت .

بلال (رض) از حسن صوت و ادای نیک برخوردار بود بناء رسول خدا (ص) او را بحیث مؤذن انتخاب نمودند و در اقامت و سفر رسول خدا این وظیفه را بحسن صورت انجام میداد زمانیکه مسلمانان فاتحانه داخل مکه شدند بت هارا شکستند . ولات وعزی را سرنگون ساختند بلال (رض) بالای کعبه برآمده و به آواز بلند ندای حق را بگوش شنوندگان رسانید آواز لرزان بلال (رض) در کوچه های مکه پیچید درین حال قریش از فرط غضب بهم میگفتند که باهای بلال چکر نه با کعبه تماس مگرد . بیخبر از اینکه اسلام اینگونه تمییز و امتیازات را از میان برداشته و بلال حبشی با اسلام آوردنش مقامی را احراز کرده است همان بود که بلال (رض) در مکه و مدینه در سفر با رسول خدا (ص) میبود آذان میداد و آخرین آذان باناسف آن روزیست که رسول خدا (ص) وفات نمودند .

بعد از وفات پیغمبر اسلام حضرت ابوبکر صدیق (رض) اسرار زیاد نمود تا او را به آذان دادن متقاعد سازد ولی بلال ازین امر امتناع ورزیده بجواب اسرار ابوبکر (رض) گفت اگر مرا بخاطر خویش آزاد نموده باشی مرا محبو سن بگردان و اگر بخاطر خدا آزاد کرده ای بحالم بگذار . حضرت ابوبکر (رض) گفت من بخاطر رضای خدا ترا آزاد ساخته ام بلال (رض) گفت پس چنین باشدم بعد از رسول خدا (ص) به احدی آذان نمیدهم . حضرت ابوبکر رض بسیار دوست داشت

بعد از وفات پیغمبر اسلام حضرت ابوبکر صدیق (رض) اسرار زیاد نمود تا او را به آذان دادن متقاعد سازد ولی بلال ازین امر امتناع ورزیده بجواب اسرار ابوبکر (رض) گفت اگر مرا بخاطر خویش آزاد نموده باشی مرا محبو سن بگردان و اگر بخاطر خدا آزاد کرده ای بحالم بگذار . حضرت ابوبکر (رض) گفت من بخاطر رضای خدا ترا آزاد ساخته ام بلال (رض) گفت پس چنین باشدم بعد از رسول خدا (ص) به احدی آذان نمیدهم . حضرت ابوبکر رض بسیار دوست داشت

آیا دو کوریا...

بین المللی به رژیم اومی باشد معذالك او خود سعی خواهند ورزید تا راهی برای وحدت بوجود آید.

کیم ایل سو نک رهبر کوریای شما لسی زمزه کا نلدراسیون را بین دو کوریا آغاز کرد اگرچه ناظران سیاسی عقیده دارند که این صدا بیشتر برای جلب توجه معافل

اظهار امتنان



بدین وسیله از همکاری دوکتور شیرمحمد یارزاده که در تدوین من سعی مبذول داشته اند تشکر میکنم. (عبدالجبار دوست مامور)

پنک پانگ بازان

سوم کپهای قهرمانی و برای یک نفر از ورزشکاران کشورهای اشتراک کننده کپهای دوستی اهدا شد که از طرف افغانستان بناغلی حکمتی آنرا تسلیم شد در جریان مسابقات نمایندگان کشور های عضو فدراسیون پنک بانگ در شهر پیکنگ جلسه نموده و فیصله کردند که مسابقات ۱۹۷۴ در جاپان و ۱۹۷۵ در نایجریا دایسر گردد .

در ختم تورنمنت هدایای از طرف سرپرست تیم افغانی برای رئیس فدراسیون پینگپانگ بازان جمهوری مردم چین و سکرتر ورزشی در امور ممالک خارجی داده شد که از طرف آنها با تشکر پذیرفته شد. بعد از ده روز جر یان تورنمنت در پیکنگ هیئت افغانی نظر به دعوت کشور میزبان از دو شهر دیگر کشور چین که عبارت است از تین جین و شانگهای نیز دیدن نمودند.

در این دو شهر نیز ورزشکاران از طرف شخصیت های دول و مردم شهر استقبال شاندار شدند .

در این تورنمنت در مسابقات سنگل زنان جمهوری مردم چین مقام اول و جاپان ، کور یای شمالی مقام دوم و سوم را حاصل کردند .

در مسابقه مرد ها بازم این سه کشور به ترتیب مقام های سه گانه را حاصل کردند در بازی دبل دختر ها نیز این سه کشور در صدر قرار داشتند .

در مسابقه انفرادی دختران کوریای شمالی اول در مسابقه دبل مردها جاپان اول و در مسابقه پسران کوریای شمالی اول شد.

در خیر اعضای تیم افغانی این دیدو بازدید را برای استحکام بیشتر دوستی کشور هاموثر خوانده و روابط بیس تر ورزشکاران جهان را آرزو نمودند .

چار مین نهایش

تیا تر گدی را در کشور بگذا رند، فعلا محصلینی که شامل این گروه هستند عبا ر تند از بنا غلی اسعدالله « اسعد »

که ر هبری گروه را بعهده دار د و در نمایشات هم سهم می گیرد ، بناغلی جان آقا خیرخواه دایر کتر عمومی و در ضمن در نمایش مستقیماً سهم دارد .

بناغلی بشیر « ستور » بحیث سٹیج منیجر ، بناغلی امان الله « ارحم » متصدی مالی گروه .

سلیمه « آدینه » متصدی لباس تنظیم مو زیك و ایفا کننده نقش ها فریحه « فر » متصدی رقص ها

و ایفا کننده نقش گدی ها . نور هن « مولایی » لایت منیجر فریده متصدی تهیه پیت ها، نادیه میکاژ رپیٹ ها.

سیما انوری اسیسٹانت دایر کتر و ایفا کننده نقش ها ، عبدالها دی

دیگو را تور صحنه ها و رسا می میر محمد خالد همکار گروه . این نمایش ممکن است طرف دلچسپی بیشتر تما شاگران واقع شود .



دامتیا خواند:

دانیس نشراتی موسسه

مسؤول مدیر :

حسین هدی

ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تیلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

دچاپ مدیر : طوران شاه شهبیم

دارتباط اوخبرنگارانو مدیر :

روستا باختری

فوتو را پور تر : مصطفی (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

په پاندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبسی ۴۰۰ افغانی

آهنگ شبا و یز

باخشمی که شباهت به رضایت داشت و با ستونز ای که شبیه جدیت بود پاسخ داد :

— تو هنوز هم کلمه آقا و خدمتکار را بکار می‌بری ! و حال آنکه از مدتی است بین ما آقایی و خدمتکاری وجود ندارد و تو خود این را میدانی :

آنچه مابین ما موجود است بدتر و عمیقتر ازینها است .

پرسیدم :
— و آن چیست ؟
گفت :

— و آن اینست ... سپس مانند شیرینی که میخواهد صید خود را پاره پاره سازد . بر من هجوم آورد . ولی زن تازمانیکه دوست نداشته باشد مغلوب نمی‌شود ، تا زمانیکه اراده نکند مقهور نمی‌گردد و تا زمانی که نخواهد سر تسلیم نهی .

نهد و از همین سبب هما نظور یکه بر من هجوم آورده بود ، دو باره برگشت و بار دیگر جنگ و ستیز در بین ما همانند گذشته گامی خشن و گامی ملایم گامی مستقیم گامی غیرمستقیم ادامه یافت بعد از آن زندگی ما مملو از چیز های بود که حیات دلدادگان را در عین زمان هم دستخوش خرابی میسازد و هم رونق و صفا بر آن می‌بخشد .

زندگی ما بدین سان ادامه می‌یافت و من هیچگونه راه گریزی از آن برای خود نمی‌دانستم و او نیز هیچنوع طریقی برای فرار نداشت . هر يك ما بسوی دیگری بشدت کشانده شده بودیم ، او نمی‌توانست مرا از خانه اخراج کند ، حتی اگر میخواست چنین تصمیمی بگیرد برای من خیلی دشوار بود از آنجا برایم و قدرت آنرا نداشتم علنا و یا مخفیانه او را ترک بگویم ، و لو اگر این کار را میکردم او مرا می‌جست و در هر نقطه زمین که قرار میداشتم باخود می‌آورد .

دیگر هیچگونه شك و تردیدی وجود نداشت که آقام بنظر شهوت سویم نمیدید و نمیخواست منت بر من بیروز گردد و دشمن سر سخت خود را از پا درآورد ، این عشق بود که زندگی ما را تحت الشعاع گرفته بود ، او تا زمانیکه اطمینان داشت با محبوب خود در زیر سقف یک خانه بسر میبرد خود را از کمال سعادت برخوردار احساس میکرد . بسر تقدیر آنچه بین ما وجود داشت ، جز

اشکر یز مثل خندان

— کاملاً ... زلم معلمه است از هرگاه با من بامن توافق ذهنی دارد ، از جانب دیگری در پروگرام کورنی ژوند یعنی دو دیالوگ عایش نکته های حساس خا نوادگی مطرح میکنیم و مردم را رهنمایی مینمایم این نکته عارا خودم وزلم هم بشدت رعایت مینمائیم .. آخر خوب نیست حرف و عمل آدم باهم تناقض داشته باشد .

از امان اشکر یز پرسیدم :
— به پول چقدر اهمیت میدی .. آیدر برابر کار های هنری مجاز است که آدم پول فراوان توقع داشته باشد ؟
با صراحت میگوید :

— احتیاج انگیزه هر نوع کاری است ، منتی اگر آدم درست فکر نکند این احتیاج آدم را به کار های نادر وایی میکشاند ، بر عکس احتیاج باعث تشبیت به کار های نیک هم میشود ، اساسا هما نظور یکه در شروع صحبت گفتم احتیاج مرا بطرف کار کشانید که درین قسمت از فقر خودم سپا سگزام ، منستی هنرمند نباید تنها بیول فکر کند ، پول تا آنجا که رفع ضرورت کند ، وحد اقل زندگی را تا مین نماید مطلق بست و بعلاوه هنر مندمسؤولیت های دیگری هم دارد و این مسؤلیت های که او را بکار می‌اندازد .

مسؤلیت در برابر مردم .

از جا بلند میشوم و میگویم :
— آقای اشکر یز ... بیشتر ازین بخود اجازه نمیدهم وقت را بگیرم ، از صحبت خوشحال شدم .

با لبخندی دوستانه دستم را می‌فشارد و از هم جدا میشویم .. او بطرف کدام استدیوی رادیو می‌رود و من بدفتر مجله باز میگردم . پایان

میخندد دستش را یک متر بلند تر از زمین قرار میدهد و میگوید :

— وقتی که اینقدر بودم ... من پانزده سال پیش که طفلی بیش نبودم شامل پروگرام اطفال رادیو شدم ... هشت سال قبل دو دیالوگ های کورنی ژوند برای اولین بار نقش مرد خانواده را بمن دادند که تا حال دوام دارد .

گفتم :
— اشکر یز ... تو که آدم خدانی هستی چرا اشکر یز تخلص میکنی ؟

پاسخ داد :
— آنوقت ها که من این تخلص را انتخاب کردم وضع زندگی خودم وضع نابسامان مردم ماطوری بود که آدم نمیتوانست خوش باشد و درنج نبرد ، من خود را اشکر یز نامیدم .

گفتم :
— و حالا الحمدلله وضع زندگی خودت هم خوبست و با بامیان آمدن رژیم دلخواه و پسندیده جمهوریت به نابسامانی هامتدراجا خاتمه داده میشود و حالا .. حرفم را قطع کرد و گفتم :

— بلی حالا امیدواری از هر سو بهشاهنده میرسد امیدواری برای فردای روشن و زندگی خوب برای مردم ما ... این امیدواری بقدری بزرگ است که اشک شوق و مسرت و آبر دیدهام جاری میسازد .

خندیدم و گفتم :
— یعنی به این حساب حالا هم اشکر یز هستی اما بنابه گفته استاد رفیق صادق «باکمی تفاوت» .

— نه ... با تفاوت کلی ... گریه غم و گریه ناشی از خوشی خیلی باهم فرق دارد . درینوقت اشکر یز مثل اینکه چیزی را تازه بغاطر آورده باشد میگوید :

— نام دخترم را که نه ماه دارد «ایستام» گذاشته ام ، ولی او بدون اینکه معنی اسم خود را بداند گریه میکند و به اصطلاح بخ میزند ، در آن حال من میخندم .
میگویم :

— طبعاً گریه دختری بنام «ایستام» هر کس را بخنداند می‌اندازد حتی اشکر یز را .

از امان اشکر یز میخواهم تا از زندگی خود صحبت کند ، در زوایای ذهنش خاطره هارا جستجو میکند و آنگاه لب به سخن گشوده شمرده میگوید :

— من معلم صنف چهارم مکتب بودم که مادرم مریض شد ، پدرم در یوز بود و ماهانه ۷۰۰ افغانی عاید داشت ، نصف معاش او صرف معالجه مادرم میشد و من ناچار بطرف کار کشانیده شدم اولین معاشی را که از رادیو افغانستان گرفتم ۳۰۰ افغانی بود ، وقتی معاشم را گرفتم بطرف دو خانه دویدم و نسخه مادرم را پیشروی دوا فروش گذاشتم قیمت دواها ۲۹۰ افغانی بود ، صرف شصت افغانی باقی مانده که آنرا برای خودم یک پتلون و یک کلاه پیک دار خریدم .

گفتم :
— اگر معلم نمیشدی آرزو داشتی چکاره شوی ؟
اشکر یز پاسخ داد :

— سحر زندگی همیشه آرزو داشتم چهار شغل داشته باشم آنهم همزمان .
میخواستم معلم باشم ، هنر مند باشم ، خازندوی باشم و عضو انتخاری سرمیباشم .
فلا معلم هستم ، هنر مند هستم ، عضویت انتخاری خازندوی را هم دارم ، فقط آرزوی چهارم تحقق نیافته است .

پرسیدم :
— از زندگی زنا شو هری خودت را می هستی .
جواب داد :

دنیای یخبندان

فولاد زنک ناپذیر استفاده کرد هیچ محل استفاده تجارتمی نداشت . امروز ایالات متحده که در تولید هیلیموم مقام چشم گیر دارد این گاز را به اکسر کشور ها صا در می نماید .

در بسیاری موارد از این گاز برای بحرارت آور دن راکت ها در تحقیقات فضایی کار میگیرند .

هم چنان این گاز در ساحه ریاکتور های اتمی برای سرد ساختن آن بکار می رود .

اکنون دانش سرما شناسی بخش زیاد ساحه ها را در زندگی ما در بر میگیرد .

گرچه این دانش هنوز خیلی جوان است ولی امید است که ساحه کار با گسترش دانش وسیعتر گردد .

سبدهای باغوزه های کاج

درین حال همه ما کجا میگفت :
 - کوسپای خود را ببند، این حرف های
 جزبان و چنگک نیلس را شنیده بگیر او
 خودش نمیداند که چه میگوید، این شیطان
 نیلسوف نجا !
 گرمای ماه چون و شپهای سفید بود، در
 تیار سرباز، پارک مرکزی کنسرت جریان
 داشت.
 داگنی میخواست با ما کجا و نیلس یکجا به
 کنسرت برود، او آرزو داشت تا یگانه پیراهن
 حریر سفیدش را ببوشد. اما نیلس گفت که
 دختری به این زیبایی، مانند تو، طوری لباس
 ببوشد - تا از دیگران تفریق شود.
 از خلاصه گفتار او این مطلب تفهیم میشد،
 که در شپهای سفید باید در لباس سیاه
 باشد، بر علاوه آن پیراهن سیاه روشنی و
 چلابش خاصی دارد.
 امکان نداشت که نیلس را کسی قناعت بدهد،
 پیراهن مخملی ابریشمی سیاه را که ما کجا از
 متصدی البسه تیار بخراریت گرفته بود، ناچار
 داگنی آنرا پوشید.
 وقتیکه داگنی خود را با پیراهن سیاه آراسته
 نمود، ما کجا با پیشنهاد نیلس موافقت نمود،
 او درین حبه حق بجانب بود که اینقدر با
 فشاری می نمود زیرا هیچ کدام پیراهن
 دیگری بجز پیراهن سیاه قادر نمی شد که بلور
 گردن، سفیدی سرخی صورت او را با روی
 درازش اینقدر برجسته نشان بدهد، این
 معجزه مخمل سیاه است که قامت، اندام
 موهای طلائی و چشمان سبز او را اینقدر
 موزون و دلربا جلوه میدهد.
 - تماشا کن، ما کجا نیلس آهسته گفت،
 - داگنی چقدر زیبا شده، مثل اینکه او لین
 بار ملاقات برود.
 - بلی، حقیقتاً ما کجا جواب داده افزود :
 وقتیکه توبار اول در جای موعود برای
 ملاقات آمده بودی، در اطراف خود هیچ چیز
 دیگری را زیبا تر از تو و دیوانه کننده تر از تو
 نیافتم
 نیلس گفت: تو همیشه زیاد حرف میزنی
 و یاهو سرانی میکنی. درین اثنا ما کجا بوسه
 از پیشانی نیلس گرفت.
 فیروط کهنه، بصورت عنعنوی، در بندرگاه
 دریائی غروب آفتاب را اعلام می نمود، و مانند
 همیشه بعد از فیروط کنسرت شروع می شد.
 شب را مدنظر نگرفته، نهرهبر ارکسترو
 نه نوازندگان هیچ کدام شان چراغ های بالای
 نوته های شان را روشن نموده بودند، شب آنقدر
 روشن بود که به چراغ ضرورت نبود، برای
 اینکه کنسرت زیبایی خاصی را بخود گرفته
 باشد، صرف چند عدد گروه را، برای زیبایی
 این جشن، در بین شاخه های برگ های درختان
 زیر فون روشن نموده بودند.
 داگنی او لین بار موزیک سفوفی رامی
 شنید، و روحاً تأثیر عجیبی بالا ییش نموده
 بود. غرضی امواج موزیک تابلو های رنگینی
 را در نظرش مجسم می نمود. مانند آن بود که
 در عالم رؤیا دیده باشد.
 خود را تکان داده چشمانش را باز نمود،
 مثل اینکه مرد لاغر اندامی که فراك در بر
 داشت برنامه کنسرت را معرفی نمود.
 - این تو بودی که مرا صدا زدی، نیلس ؟
 داگنی ازو پرسیده نظری بسوی ییش انداخت
 و دفعتاً بخود آمد، و از کرده اش پشیمان شد.
 نیلس متوجه او شد، دید که این کاراونه
 از وحشت بودونه از وجد، داگنی بکلی در عالم
 دیگر وجود داشت.
 و همچنین ما کجا متوجه او بود، در ضمن
 دستمال را بدهن گرفته که میادا او از خنده
 خود داری کرده نتواند.

بقیه صفحه ۲۸

سردی با نقاب بقیه

را خرید به توسعه دفاتر خود اقدام کرد.
 درین هفته توجه دیگ که ملا با نر یک حادثه غیر عادی بسوی بقیه ها
 جلب شده بود. روز سه شنبه بود که سکر تر وزارت امور خارجه
 او را نزد خود فرد خواند و برخلاف توقعش از طرف شخصیت بزرگ
 آن وزارت به گرمی استقبال شد.
 وزیر امور خارجه اظهار داشت : آقای دیگ گاردون! من از فرانت کفورت
 منتظر دریافت کاپی یک قرار داد میباشم که بین ما، فرانسوی ها و
 حکومت ایتالیا باید امضاء شود. ازین سند مهم باید بد رستی مواظبت
 بعمل آید.
 اینرا بشما اعتماد کرده میگویم که موضوع تفتیش تعرفه ها در میان
 است. این موضوع از آن جهت دارای اهمیت زیاد میباشد که فر ستاده
 خاص دولت تحت حمایت گارد محافظتی این قرار داد را با خود
 می آورد بناء خوا هشتمندم شما د هید. من شما را متقابلاً به «داور»
 این وظیفه کمی از دایره فعالیت تان خارج میباشد. اما خدمات اطلاعاتی
 شما در زمان جنگ شاید مرا تبرئه کند. اگر مسئولیت سنگین این
 وظیفه را بدوش شما میگذارم سه عضو ساز مان جاسوسی فرانسوی
 وانگلیسی شمارا تا به داور همراهی موظف شما مواظبت از اسناد را
 میکنند در حالیکه شما و ما موران بعهده دارید و شخص شما تازمانی
 سند را بمن تحویل نداد اید مسئولیت ایفای این وظیفه بدوش
 شما میباشد مثل بسیاری از وظایف مهم سابق این هدایت جدید نیز برای
 دیگ خالی از دلچسپی بسود. فر ستاده مخصوص در داور در یک
 قایق بر داشته شد و دیگ که قبلاً برایش تخصیص یافته بود رهنمایی
 گردید. دو تن از ما موران سکا تلند یارد در رهرو ۴ مامور کشیک شدند.
 در استیشن ریل ویکتوریا دیگ از فر ستاده استقبال کرد. مورتی
 که در یوران یک پولیس بود و توسط ماموران مسلح محافظت می شد دیگ
 را همراهی میکرد. دیگ مهمان را به طرف کالدن گاردن رهنمایی
 کرد.
 (ناتمام)

تربین قله های کوه در حال حرکت بودو
 خالیگاه هارا پر مینمود. از امواج نغمه ها یک
 موج کوتاه و آرام بالای ابرها بوجود آمد، که از
 لابلای آن ستاره های درخشان چشمک زده
 عشوه گرمی می نمودند.
 موزیک نواخته نمیشد، بلکه آنها را بزبان
 حال آورده بودند، و ندای آمد: بعقب خود
 به آنطرف در حالیکه هیچ کوهی نمیتوانست
 عشق را سرد بسازد، در حالیکه هیچکس
 قدرت آنرا نداشت که خوشبختی یکدیگر
 خود را بر بیاورد، درجا یکه آفتاب مانند جفته
 طلا به سر ساحر عاقل و خیر خواه انسانوی
 میدرخشید، نظر بیندازد.
 از لابلای نغمات دفعتاً نغمه ظاهراً
 شد که از زبان گرمی میگویی :
 - تو خو شبختی اتو - سپیده شفق:
 درین وقت بود که موزیک ختم می شد :
 قسمیکه در ابتدا آهسته آهسته از شدت آواز
 موزیک کاسته شد، بعداً آوازش اوج گرفت
 و به یکبارگی قطع گردید، به تعقیب آن آواز
 چنگ چک تما شاجیان در فضا پیچید.
 داگنی به عجله استاده و بطرف در
 دروازه خروجی پارک رفت. مثل اینکه همه
 مردم متوجه او شده باشند. شاید به فکر
 بعضی شان خطور کرده باشد، که این همان
 دخترک عجده ساله، داگنی پندرسن است
 که گرمی موزیک جاویدانی اش را بسا و
 هدیه داده است
 داگنی فکر کرد:
 - او مرده است! چرا ؟
 اگر امکان میداشت که او را میدیدم! اگر
 او اینجا حاضر می بود با اشتیاق کامل و
 با قلب پر شور و حرارت بطرف او به ملاقاتی
 می شتافتم. دستهای خود را جمایل گردن
 او نموده و فشارش میدادم، چشمان پراشیک
 و رخسار نمناک خود را بر رخسارش گذاشته
 و یک کلمه به او میگفتم :
 - تشکر.
 اگر می برسید:
 - از خاطر چه؟ من نمیدانم.....
 داگنی به جواب میگفت :
 - از خاطر یکه شمارا فراموش نکردید،
 از بسبب سخاوت شما، از لحاظیکه در زندگی
 راه تو برویم گشودی، - بلندتر از زندگی
 انسان مجبوراً همانطور با آن سازش نماید.
 داگنی در جاده خالی، از اطراف خود بسی
 خبر و به تنهایی روان بود. نیلس با صد
 عمه ما کجا، او را تعقیب میکرد، و ویسکو شنید
 تا از نظر داگنی برکنار باشد. و نیلس مانند
 اشخاص خمار غیر عادی را میرفت و کدام چیزی
 راجع به معجزه زیر لب گفت: واقعه نودی در
 زندگی کوچک او رخ داده است.
 گرچه هنوز هم تاریکی خفیف شب شهر را
 از آغوش خودرها نموده بود، باو صفآن
 روشنی طلائی رنگ صبح در شیشه پنجره ها
 نمایان شده بود.
 داگنی بطرف بحر رفت، - بحر باخا طر
 آسوده غنوده بود.
 اود دستها ییش را بهم فشرد و از یک
 شی نامعلومی که هنوز به آن بر نبرده ضسجه
 کشید، با آنهم حس زیبایی این جهان، وزیست
 در آن براو مستولی شده بود.
 - بشنو، زندگی، داگنی با مهربانی گفت،
 من ترا دوست دارم.
 وقتیکه با چشمان باز بطرف ر و شنسی
 کشتی ها دید، و آنها خا موشانه در آب صاف
 و آرام بحر حرکت بودند، خنده اش گرفت.
 نیلس در گوشه خزی زده بود، وقتیکه
 قهقهه او را شنید بطرف خانه روان شد. چه،
 از لحاظ داگنی افکارش جمع شد. و دانست که
 بعد ازین حیات او بهر نخواهد رفت.
 انجام

طیارات شخصی

بقیه صفحه ۵۹

تر است. در ده سال اخیر حادثات هوایی پنجاه فیصد پائین آمده است.

در اضلاع متحده امریکا مانند اروپا طیارات بدون صدا زیاد شده در امریکا تقریباً ده هزار طیاره بدون صدا وجود دارد که از جمله دوهزار و پنجاه نفر اجازه نامه رانندگستان بدون آواز رانندگی و متبانی اجازه رانندگستان بدون آواز را ندارند.

در کشور اضلاع متحده استفاده از طیارات کوچک ترانسپورتی شخصی روز بروز توسعه مییابد اندازه پرواز در طیارات کوچک شخصی در سالهای ۶۰ پندوچند بلند رفت و این موضوع که از طیارات مربوط هوایی ملکی امریکاجنطور استفاده میشود نیز دلچسپ است پارک هوایی

ملکی امریکا برای یکصد سی و یک هزار طیاره در نظر گرفته شده از جمله اضافه ازشش هزار و هفتصد طیاره برای امور اداره کنندگان و کارمندان مسؤل ادارات مختلف بیست و هفت هزار برای ترانسپورت تجاری، شصت هزار و پنجاه برای امور ترانسپورتی اشخاص استفاده میشود.

در حدود پنج هزار و سه صد طیاره برای آموزش است. ده هزار و پنجاه برای پرواز های تعلیمی، چهار هزار و بیست و یک کار گرفته شده و از متبانی طیارات دواور صنایع و امور دیگر کار گرفته میشود و همچنین به گرایش داده میشود.

هر امریکائی فکر میکند که در آینده نزدیک صاحب طیاره و میدان هوایی شود این طیارات دارای بالهایی خواهد بود که بعد از نشستن بزمین قات شده و مانند هیلکوپتر در جاده ها و هر جایی که خواسته باشند بزمین نشسته بتوانند تا مالکین آن آنرا بتوانند مانند موتری به کار آورند بینه از آن اما این کار مربوط آینده دور خواهد بود.

حتی صرف نظر از تولید سالانه هزاران طیاره که از طرف موسسات صنعتی هوایی صورت میگردد و صد ها هزار نفر برای خریداری ثبت نام نموده اند تعداد آن نسبت به موتری به نود و دو میلیون و تعداد رانندگان به یکصد و ده میلیون در امریکا میرسد.

در حال حاضر حتی در میدان های هوایی نواحی زراعتی آنقدر ازدحام طیارات زیاد است که وقتاً فوقتاً موانعی برای پرواز طیارات شخصی ایجاد میگردد.

قرنی که هر فامیل امریکایی دارای طیاره شخصی باشند بحیث خیال باقی بوده و تنها تعداد کسانی که دارای طیاره شخصی باشند اضافه تر خواهد شد.

بقیه صفحه ۳۶

تسمخیر نا پذیر

تراژیدی ساختن ها به حال ما هیچ فایده ای ندارد. تو یک زن تحصیل کرده هستی. اما فیصله های صحیح در تو دیده نمی شود. هر چه بود فراموش کن. آخر فکر کن. او یکی ارزش دوازده هزار دلار دارد پس تو باید عاقل باشی.

انیت با خستگی شانه های خود را بالا انداخت. و هر سه نفر خاموش ماندند. روز بعد هانس به مزرعه آمد. انیت نگاه تنیدی به او انداخت. اما از جای خود تکانه نخورد و یک کلمه هم به زبان نیآورد. هانس تبسم کرده و گفت:

«باقی دارد»

صفحه ۶۳

طیاره و خط سیر بلد لازمست زیرا این دو مساله بزودی میتواند مسیر طیاره را تغییر دهد طیارات که فاصله های زیادی را در پیش می دارند در یکی دو میدان پائین میشو پس و بعد از آن دوباره به سوی میدان اول خویش بر میگردد معمولاً فاصله دو میدان اضافه از یکصد و پنجاه کیلو متر است برای شاکر و این فاصله هاجدان زیاد معلوم نمیشود. اطمینانی که در وقت پرواز برای شاکر پیدا میشود این وسیعی را پیشرویش در آینده باز می کند نقطه اوج درسی در روز آزمایش شروع میشود این آزمایش ابتدا تحریری و بعد پرواز است.

امتحان پرواز توسط ممتحنین اداره فدرال هوایی اضلاع متحده امریکا گرفته میشود. اما برای بسیاری اشخاص باین امتحان کار ختم نمیشود بلکه هر پرواز دانائی پیلوت را راجع به کشور خویش و حیوان انکشافی بخشد.

امریکائی ها خوش دارند تا هر یک شان به چندین کلوب های هوایی ارتباط داشته باشند آنها به اجتماعات مختلف متحد میشوند برای اینکه ارتباط حرفوی شان بیشتر تقویه یابد.

یکی از این موسسات بزرگ بنام انجمن بین المللی پرواز های زارتین یاد میشود. که طوری که از نام آن معلوم است زار عینی که دارای اجازنامه پرواز میباشد در این اتحادیه شامل اند. یک تعداد زیاد دیگر موسسات نیز پیلوت های دارای حرفه های دیگر را با هم متحد ساخته اند مثلاً طیبیان پرواز کنندگان یا معماران پرواز کنندگان و پرواز کنندگان کارمندان دفتر تدفین هیئات مدعی العموم و غیره.

موسسات دیگر از اعضای خویش تقاضای حرفه معین را ندارند بلکه آنها با همسکو ره امتیازات استثنائی برای اعضای خود میباشند درین حمله انجمن دارندگان طیارات پیلوت ها و انجمن ترانسپورتی هوایی شامل اند.

در امریکا انجمن دیگری بنام انجمن طیارات سابقه نیز وجود دارد اعضای این انجمن سامان و پروژه جات قدیمی را جمع آوری مینمایند. هر یک از این انجمن هانشریه هائی از قبیل مجله ها، بلوئن ها دارند که در آن فعالیت های مربوط رابه نشر میباشند علاوه از آن در اضلاع متحده امریکایک تعداد زیاد روزنامه ها و مجلات که در آن مطالب دلچسپ مربوط به هوا بازی به نشر میرسد که از آن جمله مهمترین آن عبارت از مجله (نلاینگ) باتیراژ سه صدوسی و هفت هزار نسخه ایر پروگرس، برایویوت بالیوت ایر فکتس و غیره میباشد.

پرواز در طیارات شخصی تاجه اندازه بدون خطر است ؟

اساساً پرواز در طیارات کوچک آنقدر اطمینان بخش نیست طوری که در طیارات بزرگ ویا ریل و یا بس هاوموتور های تیز رفتار متصور است احصائیه هانشان می دهد که خطرات در طیارات کوچک در ایام پرواز های تدریسی در مناطق خطرناک و در شرایط خراب مترو لوژیکی بیشتر است در سال ۱۹۷۱ دهمرته میلیون کیلو متر پرواز هوایی و نیز در همین سال در هر هشتاد و پنج میلیون کیلومتر زمینی یک حادثه تلفات رخ داده است اما در سال ۱۹۷۰ در راه های زمین شانزده میلیون و چهار صد هزار حادثه رخ داده در حالیکه در همان ایام حادثات هوایی صرف چهار هزار و هفتصد واقعه بود. نظریه احصائیه های دست داشته تلفات حادثات هوایی نسبت به حادثات زمین همیشه بیشتر میباشد. اما امکان حادثات هوایی پائین

در مساحتی یکسال طول خواهد کشید تصدیق نامه اجازه میدهد که در طیارات یک ماشینه شخصی ویا گرانی پرواز نماید و نیز اجازت دارد که مسافری را در عرشه طیاره با خود بپذیرد اما حق ندارد پول اخذ نماید برای اینکه بتواند از مسافری که نقل میدهد پول اخذ نماید لازم است اجازه نامه پرواز تجاری نسبت آرد برای اینکار لازم است که کم از کم دوصد ساعت پرواز نموده باشد پرواز های راکه در مقابل آن از مسافری پول اخذ میشود تنها پیلوت های دارای اجازه نامه ویا معادل آن میتوانند انجام دهند دانستن مسایل مربوط به پرواز برای یک پیلوت ضرورت بوده و شناخت مسوا در استعمال آلات تخنیکي برای واقعات غیر متوقبه حتمی است تا در هر گونه شرایط آنها بتوانند آماده پرواز باشند طیارا تند ماشینه سه ماشینه و چهار ماشینه بعضی تقاضای مخصوص دیگری نیز ضرورت دارد که پیلوتان طیارات هیلرو پیلوت دارای ماشین ریگنیو و طیارات مسافر برداران را باید عملی سازند.

پیش از آنکه شخصی به چوکی پیلوتی طیاره بنشیند لازم است تمام دروس عملی و نظری و بلان های کار را بدقت مرور کرده و گذشتاننده باشد اول از همه شاکر بسا ساختمان طیاره آشنا شود و بداند که چسرا طیاره در هوا بلند میشود این موضوع را آشنائی با سیستم طیاره با و می آموزد نه برای حفظ این موضوعات ابتدا پرواز های امتحانی انجام میشود تا اینکه اطمینان کامل در قضائی که پرواز نموده حاصل نموده و بعد دروس آینده علاقه مند گردند در فرصت طرز استفاده در دستگاه رادیو نیز با و قهمانده میشود تا شواند مرکز اداره و رهنمائی در وقت پرواز و فرود آمدن تماس بگیرد و نیز حالات حوی و سیر حرکت را بداند بعد از آن انجام نمودن طرق مختلف پرواز و بعضی مانور های فنی با و قهمانده میشود.

در جریان تدریس بدیاج و حافظه شاکر اطمینان بخود تزریق شده برای واقعات غیر متوقبه و مشکل او را آماده میسازند. بهترین وقت فرا گیری یک شاکر بعد از ۱۲-۱۵ ساعت پرواز بار هفتاد است که تمام آنرا از معلم خود میشود. عادتاً در این حالات شاکر سه مرتبه متواتر پرواز و فرود آمدن را تکرار میکند.

این حادثه طبق تعامل و سیر مشخصه حس انجام میشود پارچه پیرهن او را باره نموده و در آن نام و نام فامیلی تاریخ اولین پرواز مستقل و مالکت آنرا در آن می نویسند بعد پارچه را در دیوار مکتب هوایی نصب مینمایند این لحظات برای شاکر دیکه تازه پرواز های مستقل را آغاز نموده خیلی افتخار آمیز است. پرواز نمایشی شاکر و فرود آمدن او را به مرحله دیگر تدریس سوق میدهند این مرحله با پرواز های نسبتاً کوتاه تر آغاز میشود شاکر در ابتدای پرواز پنخواهد به نقشه آشنائی پیدا کند و آهسته آهسته به محیط دور و پیشتر آشنا شده و به دیدن نقشه عادت میکند بعد از آن آمادگی برای پرواز های دورتر گرفته میشود سپس به استفاده رادیو و کامپس آشنا میشود آخرین مرحله دانستن مسیر حرکت، اندازه سرعت و اینکه چند ساعت پرواز ادامه میابد است استفاده این اساسات از روی نقشه او را می آموزاند که طیاره در کجا واقع است و پرواز او بسالی کدام منطقه است برای این کار دانستن سرعت

اجرت آموختن فن پیلوتی چند است و چطور آنرا می آموزند ؟

تدریس در مکتب هوایی شخصی از هشتصد تا هزار و پنجاه دالر قیمت داشته و بیشتر به نوع طیاره و ناحیه که در آن می آموزند تعلق دارد در بیشتر حالات دروس های عملی توسط طیارات دو نفری انجام می گردد و قیمت آن در حدود بیست دالر در فی ساعت بشمول پرداختن به صرفه طراح میباشد بصورت عادی برای آموختن فن پرواز پنجاه و پنج ساعت پرواز ضرورت است تا اینکه امتحان تحریری و عملی را برای اخذ اجازه نام بگذرانند پیش از داخل شدن باین مکتب معاینات طبی نیز لازم میباشد که پائین ترین اجرت این معاینات پانزده دالر میباشد علاوه بر آن یک مقدار پول برای بدست آوردن اجازه نامه استفاده از دستگاه رادیوئی که در وقت پرواز در هوا بصورت حتمی استفاده از آن ضرورت است میباشد. توسط این دستگاه در باره اوضاع جوی و گفتگو با امر رهنما و میدان هوایی

مربوط ارتباط صورت میگردد خدمات پیلوت ها در رادیو را یگان میباشد.

در سابق مناسبات بین طراحان و معلمین هوایی خیلی ساده بود اما حالا این وضع تغییر فاحشی نموده است در مکتب هوایی معاصر درس ها خیلی جدی و اساسی پروگرام با یک انتظام قوی پیش میرود. از کتاب درسی و نقشه ها و قلم های سیمزائی و دیگر مواد درسی خیلی زیاد استفاده میشود. اگر کسی بخواهد که با اساس میتود های درسی سابقه درس بخواند در انصورت مجبور است از معلمین خصوصی استفاده نماید شاکر در این مکتب با نظریه نه در ساعات خارج درس مکتب خود در پنجاه درس بخواند یعنی بعد از ساعات کار رسمی این درس ها شروع میگردد شاکر در پرواز ها را توسط طیاره هائیکه در روی زمین بحرکت می آیند می آموزند اجرت این درس ها کمتر است اولین پرواز مستقل یک شاکر بعد از ۱۲-۱۵ ساعت درس شروع میشود. با استعدادترین پیلوت ها بعد از هشت ساعت درس نظری و عملی نیز پرواز کرده میتوانند اما این استثنائات خیلی کم است.

تدریس چه مرحله دارد ؟

اول تر از همه یک حافظه قوی لازم است و علاوه بر آن یک کامپلکس قهرمانانه باید وجود داشته باشد. پیلوت های هوایی به شجاعت و نیز هوشی شایسته دارند.

پیلوت ها باید اشخاص خونسرد و دارای فصاحت درستی و صحت خوب باشند عمر و قد و قامت مانع پیلوتی شده نمیتواند در حال حاضر ما در کلان ها نیز از طریق تمام کشور ها واز طریق او فیا نوس اطلس به پرواز می پردازند. طور مثال ماریان کورت این زن باهفتاد سال عمر خویش چندی قبل چندین بار اقیانوس اطلس را با طیاره یک ماشینه عبور نموده که این کار برای او یک عادت شده وقتی نشوید در باره پرواز او فریاد میکشند وی متحیر و متعجب میشود.

قدم دوم خیلی ساده است خود را رسانیدن به نزد یکترین میدان هوایی میباشد میدان های هوایی تقریباً در هر شهر وجود دارد اگر شاکر تمام ایام را بدون وقفه دروس عملی خود را انجام میدهد در انصورت وی میتواند در ظرف یکماه اجازه نامه اخذ نماید اگر تنها در ساعات خارج وقت کار رسمی درس فرا گیرد در انصورت مدت فرا گیری

تورنمنت فوتبال

و تعداد گشیری از علاقمندان سیورت جمع شده و مشغل مسابقات را گرم ساخته بودند که تعداد آنها نسبت به روز های که مسابقات در میدان ورزشی کلب پامیر صورت می گرفت زیاد تر بود این اقدام ریاست المپیک را عمل نیک شمرده و منتظر عملیات زیادتر شان در راه انکشاف و ارتقاء سیورت میباشیم نا با همکاری و تشویق بیشتر خود توانستند خدمتی در راه سیورت انجام داده و آرزوی ورزشکاران و علاقمندان سیورت را برآورده سازند

زیرا تا وقتی زمینه برای سیورت مساعد نباشد هیچگاه توقع انکشاف و پیشرفت آنرا کرده و امیدوار بهتر شدن سیورت نباشیم. مسابقات به اقتضا نزدیک میشد و هر روز برای تماشاگران قدرت و لیاقت تیمها ثابت میگردد و با تکتیکهای آنها آشنا می شدند و تیمهای قوی را تشخیص میدادند در جریان مسابقات روزی پس خاشاشی بین دو تیم صورت گرفت که همه تماشاگران آنرا تعجب کرده و پیشینی میگردند که اگر با این روشی ورزشکاران پیش بروند بدون شک آینده سیورت تاریک بوده و به هیچصورت ورزش در کشور پیش نمی رود وقتی تیم هاد در تورنمنتی شرکت میکند در آنراکی صلح صمیمیت و بازی ادامه داده نتیجه منفی تیمهای خود را توهین تلقی نگردد بلکه با صلح و آشتی از یکدیگر تکتیک های جدیدی آموخته در مسابقات بعدی آماده شوند این پر خاشاش و جنجال توسط هیئت ژوری رفع شده ولی در روز های

آخر یعنی مسابقه تیم های پامیر و معارف که در سندیوم جریان داشت و این بازی فایتل بین دو تیم بود زیرا در دفعه اول این دو تیم مساوی ماندند و در روز دوم برای معلوم نمودن تیم غالب مسابقه میگردد در دقایق اول بازی تیم معارف گولی زده و به این ترتیب یک امتیاز گنایی کرد چون هر دو تیم ها از تیمهای قوی بوده که در جریان این تورنمنت خود را غالب کشیده

بودند و هر دو تیم با بازی پر خاشاش و حساسی خود تماشاگران را جلب کرده بودند و تیم پامیر چون یک گول عقب مانده بود میخواست آنرا حیرا نکند زیرا به امید اینکه درین مسابقه غالب شوند و جواب توپ مقابل را داده و مساوی شوند ولی تیم معارف که یک گول پیش بودند نمیخواست به حریف موقع بد هد تا توپ خود را در داخل گول شان بز نزد به این

صورت بازی شکل خصمانه را بخود گرفته و تشنج را میان هر دو تیم بوجود آور در گریه بازی گرم و تماشا می بود ولی فول های زیاد میان هر دو تیم مشاهده میشد در دقایق اخیر مسابقه توپ کار تری را تیم پامیر شوت کرده و گول کیسر تیم معارف آنرا از بالای خط دفع کرده و حکم میدان شیطانی سعیدالله که در جریان این تورنمنت شخصیت سیورتی خود را برای تماشاگران ثابت ساخته بود و با جدیت و لیاقت و راستکاری که در چند بازی گذشته از خود

نشان داده بود توپ مذکور را گول حساب نکرده ولی اعضای تیم پامیر با حمله و غافلگیری و پافشاری حکم داور مسا بقه را قبول نکرده و تشنج و نزاع را خلق کردند که این نزاع و جنگ وجدل ناشی از عدم اتحاد ورزشکاران بوده که صحنه مسابقه دوستانه را به صحنه نزاع تبدیل ساخته بودند.

شیاطنی سعیدالله که حرمت داوری را درین مسابقه داشت در بین جنگ و نزاع ایسن دو تیم فرا رگرفته بود و تماشاگران ناظر این صحنه تأسف اور بودند. تیم پامیر باین تر قییم میخواست مساوی باشند و تیم معارف میخواست برنده شود که تیم پامیر بهانه برای خود یافته و حکم داور را لفظ شمرند در حالیکه هم ما تماشاگران که درین مسابقه وجه در مسابقات گذشته شاهد حکمت سالم شیطانی سعیدالله بودند میکتند حکم قاطعیت دارد.

جای تأسف است که تیمهای ورزشی پامیر وضعیت می خواهند برنده شده و در اخیر تورنمنت کبی را بدست بیاورد اگر ورزشکاران ما باین صفت که شا پسته یک ورزشکار واقعی نبوده به سیورت ادامه داده و به زعم خود شان به سیورت کمنی کرده و اسباب پیشرفت آنرا آماده سازند واضح است که سیورت ورزش های واقعی خود را از دست داده و روز بروز به طرف نابودی کشا نموده میشود و از طرف دیگر این عمل ورزشکاران که معا بر رو حه سیورت بشمار میروند اسباب انزجار و نفرت علاقمندان و دو قلمندان را فرا هم نموده و آنها را به مقابل سیورت بدبین میسازند

طوری که قیلا ذکر گردید دا بر شدن تورنمنت ها در هر جای و مکانی که باشد برای پیشرفت سیورت موثر واقع نشده و رشد و انکشاف ورزش را سریع ساز به شرط آنکه در بین صلح و صلاح صمیمیت و دوستی کمک و همکاری و اتحاد و همبستگی صورت گیرد نه به منظور رقابت و دشمنی با زهم یاد آور میشوم که اگر ورزشکاران کشور به همین ترتیب پیش روند و جلو این عمل مضحک و تأسف آور را نگرفته و مقامات صلاحیت دار درین مورد اقداماتی نکند آینده ورزش در کشور ما نند سابق خواهد بود

ب. ورزش دوست

اخبار جهان ورزش

هاوانا

مسابقه قهرمانی جهان در وزنه برداری وزن سبک که در هوانا مرکز کوبا صورت گرفت وزنه بردار ۳۵ ساله با برداشتن ۲۷۵ کیلو گرام کسب قهرمانی جهان را بدست آورد وزنه برداران بلغاریا و پولیند بسا بر داشتند ۲۶۷ و ۲۵۷ کیلو گرام هر یک مقام دوم و سوم را حایر گردیده

به مناسبت وقوع مسابقه پهلوانی جهان در پایتخت ایران کمیته تختکی پهلوانان جهان به این فیصله رسیدند تا در مسابقات پهلوانی جهانی برای آینده مساوی مانع دو پهلوان را از بین برده و نفر غالی را انتخاب کنند

اتحادیه سیورت های انفرادی بین المللی که با عضویت ۱۵۸ کشور یکی از اتحادیه های بزرگ سیورت جهانی بشمار میروند اخیرا کشور آفریقای را از قبیل رونسند بروندی و بوجوا ناند را به عضویت خود پذیرفت تیم هند بال المان فدرال که بنام تیم گو مرفج در سراسر المان مشهور بوده و قهرمان نیز میباشد اخیر در مسابقات هندبال جام اروپا و در اول مسابقه زیکجاویک پایتخت ایسلند ۱۱ مقابل در گول تیم هالند غالب آمد

فوتبال

در شروع مسابقه تورنمنت فوتبال اروپایی برای بدست آوردن جام جهانی اروپا

بازی خوب

باره به همراهی توپ نمایان می گشتم و همه بیک امید بفرم می آمدند باز هم دوباره به خانه داخل میشدم. هر دو تیم که قرار بود با هم مسابقه کنند به علراقتاده بودند ولی من قبول نکردم. ن پیرمزل کسین ریه شده یکی ها پمزن و زمین نکتان

روزی بعد هیچکدام به همراهی من صحبت نمیگرد و مرانادیده و گرسنه خطاب میگردند و من هم خوش بودم که از شر آنها خلاص شده بودم بعد از آن از نوه های همسن هایم شروع به بازی کردم ولی درین دفعه یک اندازه بازی رایساد گرفته بودم و میتوانستم به همراهی آنها بازی کنم

پسران بزرگ گرچه از دیدن بازی محسرت می بودند بالاخره یکی از آنها توپ مارا از چتدین جابه همراهی سوزن سوراخ کرد توپ ما از کار افتاد و بازی ما هم به همان جاتمام شد

مادرم مرا محکوم کرد که یک توپ را اقلادوما نگاه کرده نتوانستی و پیدم توصیه کرد که دیگر برای من توپ نخر. بچه های کوچ هم گدام توپ دیگری پیدا کردند و آنها واضح بود مسرا قبول نمی کردند و من هم تقاضا نکردم و از آنها خواهش نکردم مرا قبول کنند

اگر توپ ما خراب نمی شد و بدین ترتیب فوتبال را ادامه می دادم شاید امروز یک پلیس خوبی میشدم ولی بعد از آن روز من بدرس ها کوشیدم و از همه آنها زودتر تحصیلاتم را پایان رسانیدم حالا که همه کلان شدیم و قتیکه دوسرک و بعضی جاعم با هم رو برو میشویم با هم خنده میگویم همان توپ بازی یادمان هست چه بازی خوبی بود چند لحظه خنده کرده و خاطرات طفلی را به خاطر می آوریم و از رفقا و احوال شان میپرسم

پایان

هر قدر آنها زیادتر تلاش می کردند عسذ میکردند به همان اندازه سنگ دل شده میرفتم موقعی که آنها بیک کمی دور تر میرفتند من باز دو

ورزشکاران لیسه ملالی

تفرخانواده های ورزشکاران را نسبت به ورزش نیز بیار می آورد

ورزشکاران لیسه ملالی میگویند که در همه چیز حق اولیت از دختران است ولی در امر ادیر شدن تورنمنت حق اولیت را به پسران گذاشته اند نمی دانیم علت اصلی چیست ؟ راجع به نشرات ورزشی اعضای باسکتبال لیسه ملالی گفتند که : بعضا اخبار مخصوصا مصاحبه ها طوری است که از مبالغه کار گرفته میشود مثلا در مصاحبه که با لیسه رابه بلخی صورت گرفته بود نوشته شده که لیسه رابه بلخی سالها قهرمان بوده در حالیکه تنها سال گذشته بایک نمبر آنیم برای اولین بار قهرمانی را گرفته در حالیکه در سالهای قبل همیشه مقام قهرمانی را با ملالی احراز می کرد و یا زولونه امیدوار هستیم بعد ازین اگر سیورتین هادر وقت مصاحبه از احساسات کار میگیرند

خبر یالان آنرا نشر نکنند

تذکر : بحواب دوستان ورزشکار خویش چنین می بردازیم که هر چه یکنفر بگوید و وظیفه داریم آنرا به نشر برسانیم زیرا مسا نمی توانیم گذشته های آنرا تحقیق کنیم و اگر ادعای شان غلط باشد امیدوار هستیم بانوشته های خویش ما و خوانندگان ژوندون را مطلع سازید

مادری که دو فرزند



روگر و لوف هنگام مرگ اطفالش در زندان بود و تحت نظر دو محافظه برای تشییع جنازه کودکان خود آمده است

۱۳ اکتوبر ۱۹۷۳ تحریری بصورت کتبی از شعبه روابط جوانان تقاضای کمک کرد.

در همین روز اخیر هفته ریتا بو تتر و لونی بایر باز هم منزل را ترک کردند و کو دکان بدون هرگونه کمک در منزل باقی ماندند. روز دو شنبه ۱۶ اکتوبر و یلی رایشل تا پشت دروازه آمده دق الباب کرد. چون هیچ صدایی از داخل عمارت نشنید بر گشت. درست روز سه شنبه ۱۷ اکتوبر مکتوب اخطاریه مادر کلان روی میز رایشل رسید.

مگر او دلیلی برای شتاب درین مورد نمی دید و برای صبح روز ۴ شنبه يك مو تر خدمتی را خواست زیرا ریتا بو تتر به بیش از يك مو تر ضرورت نداشت اما يك خانم در تیلیفون به رایشل خبر داد که ممکن است خطری متوجه اطفال باشد.

پو لیس اجساد اطفال مرده را پیدا کرد و تثبیت نمود که آنها به اثر گرسنگی جان سپرده اند و همچنان پو لیس در یافت که يك یخچال مملو از گوشت شیر، پنیر و مسکه در منزل وجود داشت.

زاشا اووه والکساندرا بو تتر از راین هایم دارم شتات از جمله ۱۰۳ طفلی بودند که در سال گذشته به اثر بی اعتنائی و فرا موش کاری والدین زجر کشیده و مرده اند.

ریتا بو تتر در جواب گفت بلی اما هر باری که بمنزل بر میگشتم کودکان در خواب می بودند. اینکه ریتا متوجه خطر مردن زاشا اووه والکساندرا بوده یانی يك روانشناس اهل خیره در باره ریتا بو تتر اظهار نظر کرده است که ریتا مو وجود بی پناه و عاری از هر نوع امید و توقع بوده ولی در عین زمان بدنسبال احساس و شوق هم رفته است.

داکتر لشل معتقد است ریتا بو تتر در جمله موجوداتی بشمار می رود که محتاج کمک میباشند. اما کی باید به او کمک میکرد؟ مادرش که مبتلا به فشارخون بود اکثر اوقات تپشست دروازه قفل شده دخترش می آمد و هرگز از بسته بودن دروازه بدگمان نمی شد حتی پرستار رایشل هم محضی بخاطر جدیدیت در کارش می تپید اما کمک او چندان و سیع نبود. حتی یکبار دیک پخت و پز را بو کرد و بسوی مطبوع به دما غشش آمد اما هیچگاه به اتاق اطفال کله اش را پیش نکرد. در حالیکه زاشا اووه والکساندرا بتدریج لاغر شده به سنگلیت مبدل میشدند.

لونی بایر که مادر عوضی کو دکان بشمار می رفت در محکمه اظهار داشت:

«من هیچگاه صدای گریه اطفال رانشنیده بودم اما امروز میدانم که آنها اصلا طاقت گریستن را نداشتند.»

يك هفته پیش از مرگ آنها و یلی رایشل پرستار هر دو طفل را با مادرشان در اتاق کار خود دیده بود و میگوید که در آن روز آنها نور مال به نظر آمدند.

دوروز پس وقتی یکی از خاله های اطفال وارد منزل بو تتر شد، زاشا اووه را در چوکی نشسته دید آنچنان لاغر بنظرش آمد که او را نشناخته پرسیده بود: این طفل کیست؟

مارش در جواب گفته بود: «زاشا کمی مریض است و تحت تداوی میباشد.»

خاله طفل فوراً موضوع را به مادر کلان اطلاع داد و مادر کلا نش به دفتر جوانان از ناحیه خرابی صحت طفل اعلام خطر بود. او به روز جمعه

می آورد. خدمتکار خدمات اجتماعی رایشل درین مورد میگوید:

مابارها به ریتا بو تتر غیر مجاز بودن این رفت و آمد هارا گوشزد کردیم. پس از ابلاغ خدمتکار خدمات اجتماعی ریتا بو تتر و دوستش دید و بازدید های شانرا در دارم شتات بر قرار ساختند. بر ای شعبه مراقبت از امور جوانان آمیزش دختران با جوانان دلیل آن نمی شد که علیه آنها اقدامی شود و اما اینکه کو دکان ریتا شبها تنها در خانه میماندند کسی متوجه این مطلوب نبود.

لون بایر میخواست در او قاتی که ریتا بیرون از منزل می بود از اطفال خبر گیری کند. لونی برای زاشا اووه والکساندرا حکم مامور شکنجه را داشت. هر روز صبح به دختر کوچک يك بو تل مخلوطی از آب باآرد جواری میداد و برای زاشا اووه يك پارچه نان خشک میداد.

همین و بس. درین اواخر ریتا بو تتر عموماً در ساعات آشفام از خوشگذرانی هایش بمنزل بر میگشت. خودش راشست و شو میداد و لباس پوشیده مجدداً بالونی بایر به دارم شتات رفته در آنجا با رفقای شان به صرف

غذا و رقص می پرداختند. صبح وقت لونی با بر نزد اطفال بر می گشت و ریتا نزد هوا خواها نش باقی میماند. قاضی محکمه می خواهد بداند که هر شام و قتی بو تتر بمنزل بر میگشت آیا نگاه می کرد به اتاق بچه ها می انداخت یا خیر؟

او دو طفل و حشمت زده را دید که در وسط کثافات می لو لیدند. ریتا درین فرصت به دیدن شوهرش به محبس رفته بود. مقامات مسئول این خانواده را به دار المساکین منتقل ساخت در آنجا خدمتکار امور اجتماعی بنام ایلزه رایشل ضمن يك ملاقات چنین یاد داشت کرد:

«منزل بدنسبت و کمبود قابل اعتراضی وجود ندارد» تقریباً در همین وقت ریتا بو تتر با خدمتکار خدمات اجتماعی لونی بایر آشنا می شود که ماهوار ۴۸۰ مارك عاید دارد.

يك نفر از اهل خیره درجریان محاکمه درینمورد اظهار داشته است: لونی بایر يك دختر تقریباً احمق... لونی بایر نزد ریتا روی آورده با او زندگی میکرد. اغلب اوقات آن دو یکجا بیرون می رفتند و زاشا اووه والکساندرا در منزل تنها میماندند.

وضع دانیلا بهتر بود. زیرا مادر کلا نش گاهگاهی او را با خود می برد برای ریتا بو تتر در ۱۹ سالگی زندگی با سه طفل بد و ن مرد و مددگار مشکل شده بود. در هفته های ما بعد ریتا بو تتر شروع کرد به فرار هر چه بیشتر و دوری جستن از برابر جریانات ما حول خود. او نزد يك ایتالوی بنام گیت نوبانیکو پناه برد، که این ایتالوی برای ریتا بو تتر موجودی کاملاً مغایر شوهرش رولف بود. این ایتالوی شبها در راین هایم می ماند و اکثر اوقات رفقای متعدد خود را هم همراه



هر دو تابوت توسط موتر جنازه به گورستان منتقل میگردد.

دنیای خیالی معتادان

بسیار موجود میشود ، چه معتاد مجبور است از هر راه و به هر وسیله ای که باشد تریاک بدست آورد ...

دکتور مذکور به استناد یک نشریه علمی امریکا میگوید :

درسال ۱۹۵۸ تنها در شهر نیو یارک در امریکا در حدود (۲۳۰۰۰) معتاد مرفین که جزوی از تریاک است وجود داشت ، این معتادین روزانه دست به سرقت اموالی معادل دو صد هزار دالر می زدند تا از فروش آنها ادویه مورد ضرورت خود راتبیه کنند...

معتادین تریاک بعضی به نودکردن آن و بعضی به خوردن آن میپردازند دسته بی هم هستند که به اجزای تریاک مثل مرفین، هیروئین و غیره عادت میکنند ...

در مراحل اول تداوی آنها آسان است، اما هر چه اعتیادشان بیشتر شود ، تداوی شان نیز مشکل تر میشود .

در ممالک متمدن دنیا ، شعب مربوط مجبور هستند تا مدت ها برای معتادین خود تریاک تهیه کنند ...

دکتور برنا آصفی که درایسن رشته معلومات و تجارب کافی دارد میگوید :

همین حالا یک داکتر دندان که به مرفین معتاد شده بود ، زیر تداوی او است .. ما در مراحل اول تداوی برایش کوپون داده بودیم تا روزانه ده آمپول مرفین از دیپو اخذ و به بدنش تزریق کند ... او به این ده آمپول هم اکتفا نمیکرد و در حدود سه یا چهار آمپول دیگر را زدیگر جاها تهیه و وارد بدنش میکند تارفع احتیاجش بشود و پیرمرد دیگری که حالا هفتاد و هشتمین سال عمرش را میگذراند تحت تداوی است تا ترک اعتیاد کند.

او زمانی که جوان بوده ، در یک دعوت شبانه که در کشور خارجی بی ترتیب شده بود ، گیلان شربتی میگردد ... اما خود شهبختانه ایسن مرد موفق به ترک اعتیادش شده و تاحدی بهبود یافته است .

تداوی معتادین بقول دکتور برنا آصفی دو قسم است . یکی اینکه بیمار داخل بستر شده و تحت مراقبت جدی قرار داده میشود ،

من روز اول با مقدار کمی تریاک می توانستم ، خودم راتسکین بدهم اما با گذشت زمان ، مجبور شدم تا به مقدار مذکور اضافه کنم ...

تادوباره به همان دنیای خیالی برسم و بالاخره زمانی فرا رسید که ده چند مقدار تریاک روز اول هم برایم کافی نبود

دکتور برنا آصفی در مورد اینکه چرا معتادان تریاک مسموم نمیشوند؟ چنین میگوید :

اعضای بدن چون روز اول کمی تریاک به آن ها می رسد ، آماده میشوند و روز بروز که این مقدار زیاد میشود ، آنها آن را جذب کرده و در حقیقت به آن عادت میکنند ..

اما درین میان صحت جسمی معتاد به مخاطره می افتد .. چون وظیفه دارد ، تا از تسمم تریاک جلوگیری کند ، مجبور به فعالیت بیشتری می گردد و رفته رفته ضعیف می شود .

مریض تنبل ، خسته و گرفته بار می آید و بالاخره از کار و پیشه به کلی می ماند ، رنگ چهره زرد میشود ، کم خونی و درد از عوارض دیگر اعتیاد به تریاک است .. در چنین موارد امکان فساد اخلاق

اظہار امتنان



« بدینوسیله از داکتر ار سلا داکتر ارتو پیدی و بناغلی سعید دوست متخصص تخنیک ار توبیدی و زیر اکر خان روغتون که در قسمت معالجه و تداوی پای اینجانپ صمیمانه انجام وظیفه کرده اند قلباً تشکر نموده موفقیت بیشتر شان را در راه خدمت ب مردم آرزو مینمایم . »

نقیسه شاکر معلمه مکتب عنصری بلخی

سرا هم به خاطر

شدم که باید سر نوشت خود را بدست خودم میگرفتم . نمیدانم چطور بفکر مادر و پدر رسیدم که مرا بمکتب شاه مل کنند این هم یک حادثه زندگیم بود مکتب رفتن حادثه دیگری از زندگی من بود ، زیرا در آنجا بعضی چیزها برایم تازگی داشت از همین وقت من شروع کردم به آموختن لسان های خارجی و بعضی چیزهای دیگر ، در ضمن یگان مضمون نوشته می کردم و به معلم ما میدادم تا بخواند و برایم اصلاح کند . نوشتن این مطالب و بخصوص مفاهیمی درباره تربیه اطفال و رویه اطفال مرا از شوخی باز داشت و آرام و متین ساخت این وضع دوام کرد و وقتیکه سنم به بیست و پنج سالگی رسید شروع کردم به همکارانی با روز نامه «استرشل» که یک روز نامه لگامی بود .

این استعداد هم چیز عجیبی و بعضاً غیر قابل شتاب است . برای اینکه یک استعداد بجایی برسد باید راهی طی شود و برای اینکه آدم این مطلب را بفهمد اقلاً باید پنجاه ساله باشد .

بعد با دوا ها و مسکن های مختلف کوشیده میشود ، تا بدنش برای ترک اعتیاد آماده شود

طریق دوم که در بعضی ممالک متمدن رواج دارد ، یکنوع ادویه مخصوصی است که بیمار به مجرد استفاده از آن اعتیاد تریاک را از دست داده و به آن دوا معتاد میگردد که این اعتیاد را تعویض میگویند

بعد ترک اعتیاد خود دوا ساده و آسان است .

جا لبترا از همه اینجا است که معتادین تریاک سلامت جسمانی خود را از دست میدهند . در حالیکه فعالیت مغزی شان کاملاً سالم می ماند و هیچ خلل دماغی ، پیدا نمی کنند ، در حالیکه معتادین الکول به اثر افراط در آن ، فعالیت عقلی شان صدمه دیده و گاهی تا سرحد جنون نیز پیش می روند

تریاک که شیره کوکنار است ، از ترکیبات مختلفی تشکیل شده و اطبا موفق اند تا آن را به (۳۷) جزء تجزیه کنند ، که از بسیاری اجزای آن در طبابت استفاده میشود .

دمشتری ستوری

لکه چه اهلک شویدی د اورینو تریارچو لاندی داتمو سفیر ژوروالی ۹۶۵ او ۵۷۶۰ کیلو مترو تر منخ دی . اما دا چه تر اتمو سفیر لاندی خه پت دی ؟

آیا مشتری یوه جامده سطح لری ؟ یا دا چه لکه چه خینی عقیده لری له یوه پنو گاز خخه جور شویدی او په تدریج سره مایع هیدروجن او بیبا د منقبض هیدروجن مرکز ته رسیبری ؟ یادا چه د خینو نورو په عقیده اصلا د دغی کری هیخ یوه بر خه جا مده شوی نه ده ؟

هیخوک په حقیقت کنبی له دغو اسرارو خخه خبر نه دی . د مشتری کره ظاهرا د تودوخو د تولید یوه ذخیره لری ، خسکه د انرژی د هغی اندازی دوه نیم چنده پنخپله بنندی چه له لمر خخه یی اخلی .

ترکیبات یی د هلیوم د گاز دیوی اندازی سره له هیدروجن خخه عبارت دی او لکه چه اهلک کیری داسی عناصر هم لری چه په لمر کنبی موندل کیری نو خسکه یوه زیاته اندازه اکسیجن هم لری چه د هایدروجن سره د یو خای کیدو په نتیجه کنبی اوبه تولیدوی . له دی کبله چه دغه کره امو نیساک او میتان گاز لری نو هغه پول کیمیاوی مواد پکنبی شته چه په خسکه کنبی د لومړنی ژوند د پیدا کیدو سبب شویدی .

په نتیجه کنبی به آیا د یوه ژوندی اورگانزم کومه ننبه پکنبی ونه لید له شی ؟

کله چه لسم پایو نیر دد غو پوښتنو په باره کنبی د تحقیق دپاره دمشتری سیمی ته نژ دی کیری ددغی سیاری د خرخیدو رانیکوونکی قوه د دی سبب کیری چه د توغوندی گړند یتوب په یوه ساعت کنبی له ۳۲۰۰۰ کیلو مترو خخه ۱۲۰۰۰۰ کیلو مترو ته زیات شی . دمشتری ساحی ته له رسیدو خخه وروسته به د توغوندی اساسی ماموریت دری میابستی نوری دوام وکری .

ویل کیری په داسی حال کنبی چه لسم مایو نیم خپل سفر ته دوام ورکوی ، دسر کالد اپر یل په میاشت کنبی یوولسم مایو نیر د همدغه مسافرت د پاره وتو غول شو .

عمارت اوپرای استرالیا

مصارف اعمار این اوپرادو هله اول به ۴۰ میلیون مارك برآورد شد و مصارف مجموعی عمارت در حال حاضر بالغ بر ۴۰۰ میلیون مارك تخمین شده است. در برابر پرداخت این مبلغ بزرگ شهر بندری استرالیا دارای یک چنان عمارت عالیشان و انر هنری شده که ده سقف گنبدی صدف مانند آن قسما به ستا یل معماری کاتد رای های گوتیک آباد شده است اما حسودان و منتقدان دورنمای عمارت ابرا رابه خیمه های سرکس شبیه میدانند.



اما نظریات مساعد به نفع او پرا سنگین میکنند و اهالی سدنی خوشحال استند که چنین یک عمارت هنری راصاحب شده اند برای ساختن سقفهای صدف مانند ابتدا طرحی در دفتر مهندسی لندن ریخته شد تا از روی آن توسط استنادان مجسمه ساز با قلم و چکش شکلی صدف به روی کانکریت ریخته شده کار شود و قسمت زیرین آن خالی گردد.

سرانجام کمیو تر در قسمت اکمال کار سقف عمارت او پرا کمک شد و به قرار سنجش کمیو تر سقف ها از ۲۱۹۴ قسمت گلوله شکل بهم وصل گردید.

اما مردم شهر همیشه از طرح او تسون پشتیبانی نمی کردند. خصوصاً در مواقع انتخابات پارتی مخالف از مصارف بیجا و بی حساب بالای این تعمیر انتقاد میکرد. در سال ۱۹۶۵ باز هم پارتی مخالف می خواست تاریخ اکمال ساختمان را از او تسون بداند.

جوابی که مهندس جوان د نماز کی به آنها داد این بود، که کار تعمیر کاتدرال چار متر از ۱۰۰ سال طول کشید و لهذا نمی توان برای چنین هنر های هنری با عجله وقتی تعیین نمود انتخابات به نفع محافظه کاران یعنی حزب مخالف تمام شد و مهندس دنمار کی را اخراج کردند. اما وقتی مهندسان استرالیایی و قی میخواستند برج ستیز متحرک را با لفت مجهز سازند، متوجه شدند که مصارف ساختن بلندتر می رود و لهذا در کار اکمال تعمیر نتوانستند سرعتی بخرج دهند بهر حال استرالیایی ها خوشحال هستند که پس از ۱۴ سال تا خیبر اکنون عمارت او پرای مدنی تکثیر شده است. اکنون مردم برای خرید تکت ادخال به حساب غرفه های فروش هجوم می برند تا این عمارت باشکوه را از نزدیک ببینند. عجلتاً نصب یک ارگ بزرگ آخرین قسمت کار تعمیر که در سالون بزرگ کنسرت باید جا داده شود.

بقیه صفحه جوانان

درد دل جوانان

نیستند من از ایشان کدام تو قس بیجا ندارم تنها چیزیکه میخواهم محبت از طرف هر دوی آنها است و پس آیا به عقیده شما با وجود قبول نمودن زحمات زندگی باز هم از طرف آنها تحقیر شوم؟ من همیشه به صفت یک همسر با شوهرم بازو داده میکوشم مواضع زندگانی را شرافتمندانه از سر راه بردارم و لی وقتی که متوجه میشوم تمام ایثار و قربانی من نزد شوهرم و خانمش حقیر شمرده میشود از زندگی بیزار میشوم.

من بحیث یک خواننده دایمی مجله ژوندون از شما خواهش میکنم که این درد دل مرا نشر نمایید تا شوهرم و خانمش متوجه گردیده تا خدا بخواهد که آنها در رویه خود تجدید نظر نمایند.

و خواهش دیگر من از ادامه مجله اینست که بنویسند چرا آن عده مردان که وضع اقتصادی آنها رضایت بخش نیست با ازدواج های متعدد خویش باعث بدبختی خود و یک عده زنان میگردند.

از طرف: م، ل، ی

مسجد مجنون شاه

وبالآخره در طریقه چشمتیه وقادریه ارشادوبه امر پیردر ده افغانان کابل به مسند ارشاد نشستند. مجنون از عمر هفت سالگی تابیست سا لگی از علمای عصر و پدرش کسب علم و معرفت نموده است قرار گفته بلبل شاه سجاده نشین مجنون شاه در عالم طفولیت حرکات مجذوبانه از وی دیده میشد پدرش اورا مجنون شاه خطاب نمود که به همین نام شهرت یافت و با لخره در اشعار مجنون تخلص نمود. در بیست سالگی پدرش بر حمت حق پیوست و او بجای پدر به مسند ارشاد نشست و چهل و سه سال طالبان راه خدا را تعلیم و تربیه نمود.

بتاریخ هشتم ربیع الاول ۱۳۰۵ ق هدر ساعت یک شب سه شنبه بر حمت حق پیوسته و در محوطه سمت شرقی خانقاه خود بخاک سپرده شد که مرقدش زیارتگاه خاص و عام است. مجنون شاه دیوان صوفیانه ای از خود بیادگار گذاشته که حاوی غزلیات مخمسات و ترجیعات و قطعات دریکصد و چهل و هشت صفحه میباشند و نام این دیوان (بوستان خیال) است.

چهار کتاب دیگر نیز نوشته بنام های عین الشوق، ظهورالوحدت، فقرنامه، مجموعه اشعار که عبارت است از ترجیعات، مخمسات، قطعات، مستزاد و غیره.

یکی از اشعار او

بسکه از جام وصالش بیخود و دیوانه ام
نه زخم دارم خبر نه واقف از یما نه ام
مست دیدارم میرس ای هم نشین از من دگر
کین زمان از سا غر سر شمار او مستانه ام
گر دوصد زخم پیایی برجگر آید مرا
کی کشم آه در طریق عشق او مردانه ام
دره تقوی میرس از من که من مجنون شدم
در میان عاشقان از شور او افسانه ام

نامه به سردیر

یکی از تصامیم نیک، حکومت و مشاوران محترم که در این اواخر درباره نرخ مواد ارزاقی گرفته اند. مؤید گفتارم میباشد. چنانچه درین باره ضرب المثل مشهوری نیز داریم که میگویند:

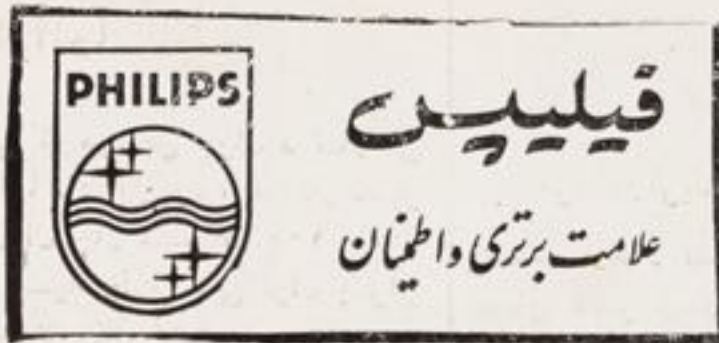
«سال که نیکوست از بهارش پیداست»
بلی درین مدت کم همه مردم شاهد تصامیم نیک و اصلاحات نیک نظام نوین بوده اند. بقیه من این تصمیم نیک، مشاوران که در هر نان سیلو ۱۵۰ پول و در هر نان خبازان تقریباً ۵۰ پول تنزیل داده یک مفاد مهم و برآزنده در بر دارد. چنانچه میدانیم وضع اقتصادی بعضی فامیل ها فحاش نیست در اکثر فامیل ها تعداد اعضا به ۱۰-۱۲ نفر و یا کمو بیش نیز میرسد.

این «۱۵۰» پول تنزیل امرچه ظاهراً یک تنزیل ناچیز بشمار می آید. اما در اصل برای یک فامیل ۱۰-۱۲ نفری یک کمک بس مهم و ارزنده می بشمار می رود. چه اگر آنها در هر وقت، غذا خوردن بتوانند مقدار ۱۰-۱۲ افغانی پس انداز کنند.

این خود یک کمک بزرگی در اقتصاد آنها بوده و آنها را به زندگی آینده شان امیدوار میسازد.

آرزو مندیم تا هموطنان عزیز ما هر کدام به نوبه خود، در بر تو نظام نوین جمهوری برای رعایت نظم و دسپلین، آرامی و آسایش عامه که وظیفه هر فرد ماست. سعی خود را دریغ نه نمایند.

دولتی مطبعه



یخچال فیلیپس، یخچال یخچال ها است

یخچالها و دیپ فریزر های فیلیپس یک دروازه و ۲ دروازه به ۲۱ مدل و سایز های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر، یخچالهای فیلیپس قشنگ و با دوم و با آخرین تکنیک اتوماتیک و سیمی اتوماتیک. یخچالهای فیلیپس با گارنتی ۵ سال



همیشه بهترین را داشته باشید و بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس میسازد. محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم فامیلی و انواع رادیو ها و کسیت ریکور در ها و غیره جهت آسایش و خوشی شما.

نمایندگی فیلیپس، نمایشگاه فیلیپس، و رکشاپ فیلیپس در خدمت شما.
آدرس: ۳۰ محمدجانخان وات، تیلفون های ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۱۸۰۲

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**